

سال نو مبارک باد



- ☀️ سرمقاله - نوروز بی بهار می رسد
- ☀️ سخن روز - تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به...
- ☀️ تیر اول - ۱۴۰۱ سال اعتلاء جنبش های مبارزاتی
- ☀️ اقبال پیام آور ۹۲
- ☀️ پرسش و پاسخ بیست و یک
- ☀️ جنبش زنان در مسیر رهایی ۴
- ☀️ از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰ ۵
- ☀️ جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران ۹
- ☀️ ما چه می گوئیم؟ ۳۸
- ☀️ جنبش های خودجوش، خودسازمانده و... ۱۰
- ☀️ نبرد گفتمان ها ۹
- ☀️ تئوری تغییر ۱۱
- ☀️ شریعتی در آینه اقبال ۷۷
- ☀️ بعثت شناسی ۸۶
- ☀️ تفسیر سوره قصص ۱۵
- ☀️ سلسله درس هائی از نهج البلاغه ۱۶
- ☀️ آزادی و دموکراسی ۷۳

نوروز بی‌بهار می‌رسد

می‌شوند و بنفشه‌ها از سنگ‌ها برون می‌آیند و خون و آتش بدل به شقایق در شفق می‌گردد، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در سرزمینی که از فقر و تنگدستی مردم، رنگ‌ها از رخ چمن‌ها ربوده شده و طناب دار جلاد بر اندام نارون‌ها پیچیده‌اند و خاک سیاه استحمار رخ خورشید را تار ساخته است و حتی جغدها هم می‌نالند، از تنگی و فقر در قفس و در انفجار دائم باروت و ازدحام وحشت سرسام در صحنه نبرد، جنبش‌های اجتماعی با زر و زور و تزویر، لهیب شعله جلاد هم پشیمان گردیده است از صحنه پر هیاهوی این عدم، در بستر وجود همراه با رقص هارمونیک زمین بر گرد خورشید، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در زمانی که یک آسمان پرنده مرده در زیر خاک، یک آسمان پرنده گرفتار در قفس، یک آسمان پرنده در بدر در دیار غم، یک آسمان پرنده در خیابان در نبرد با هم انتظار می‌کشند، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در شرایطی که سنگ‌ها را بسته‌اند و سگ‌ها رها کرده‌اند و بال‌ها را گسسته‌اند و قلم‌ها را شکسته‌اند

در زمانی که «بهار خزان دیده» دوباره جوان می‌گردد و بلای عشق به امید وصل در انتظار به سر می‌برد و کوه، جنگل، دریا، صحرا همه به خروش آمده‌اند، «نوروز ما بی‌بهار می‌رسد.»

در حالی که «کودک زرین بهار شیر می‌دوشد زیستان عدم» و شعله رنگین آفتاب در غبار ابرها پنهان شده و باغ را غوغای گنجشگان مست بر می‌انگیزاند ز خواب و دختران لاله و جوجکان کبک خندان می‌خرامند بر کوه و بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک، شاخه‌های شسته باران خورده پاک و آسمان آبی و عطر نرگس و رقص برگ‌های سبز بید، خلوت گرم کبوترها را به چالش کشیده‌اند، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در آن زمان که سرما فرو مرده و باد بهار با یک لهیب شعله بر افروخته در چنار و قافله سالار وجود سوی صحرای می‌بوید راه و مرغ حق دور از جوش و خروش می‌رود جانب آن دشت خموش تا دهد بوسه بر آن حصر و فشار تا کشد چهره بر آن خاک سیاه، نرم نرمک «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در زمانی که مناجات درختان به هنگام سحر، رقص عطر گل یخ با باد، نفس پاک شقایق در کوه، صحبت چلچله‌ها با صبح، نبض پاینده هستی در گندم‌زار، گردش رنگ طراوت در گونه‌گل، در دل ساغر ما پژمرده شده، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در روزگاری که پرواز کبوترها در فضای آزاد ممنوع گشته و خوبی‌ها خفته گردیده و بدی‌ها بیدار شده‌اند و هیاهوی قناری‌ها در سطح خیابان‌ها، خواب خناس را آشفته ساخته‌اند و مسیحا را تنها بر بالای صلیب‌شان قابل رویت می‌باشند، زندگی آتشگه دیرینه پا بر جا شده است و آتش‌ها در هر گوشه توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده گروه‌های مختلف اجتماعی بر پا گردیده است و دود عصیان توده‌های فقیر و گرسنه بر مزرعه سبز فلک جاری شده است و تیغ نقره داس مه نو و نوروز نو و سال نو و روز نو زنگار گرفته است و خوشه پروین، «در شب دور سیاهی تبلیغات نفاتات فی العقد» به محاق رفته است، «نرم نرمک نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در زمانی که ستاره‌ها از آسمان فرو می‌ریزند و شکوفه‌ها از شاخه‌ها رها

در روزگاری که می‌تپد سینه‌ها از وحشت مرگ و می‌رمد روح‌ها از سایه دور و می‌شکافد دل‌ها از زهر سکوت و نباشد پای گریز و نیست تاب نگاه و آدم شرمگین می‌شود، از وحشت بیهوده خویش، ولی «باز هم نرم نرمک نوروز ما بی‌بهار می‌رسد.»

در گذرگاه غروب، در غم آویز افق، در بیابانی که نروید جز خار و نتوفد جز باد و نخیزد جز مرگ و روح آواره شده در شهر پر جوش و خروش و شب گشته هم آغوش سکوت و سرو ناز قد برافراشته از سینه دشت، سرخوش از باده تنهائی خویش، «نرم نرمک نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در زمانی که ابر سینه‌ها بر هم فشرده و خنده روشنی‌های خورشید در دل تیرگی‌ها فسرده است و ساز افسانه‌پرداز باران، بانگ زاری و خشم و عصیان به افلاک برده و ناودان خانه‌های غم‌زده و فقرزده مردم نگون‌بخت ایران ناله غمناک سر می‌دهند و روشنی‌ها در حصار ابرها گرفتار شده‌اند و تنها صدای هوی باد و های کلاغان حاکم می‌باشد و دیگر کسی سراغ عدالت و آزادی نمی‌گیرد و همه از فقر و تنگدستی و فلاکت می‌نالند، «باز هم نوروز ما بی‌بهار می‌رسد.»

در سرزمینی که خارهای جان‌گزای حيله شکفته‌اند و چراغ روشنی خاموش شده و چشم‌گرگ‌ها گرسنه مانده و لاله‌های عشق و محبت فسرده گشته و پرچم‌های بلند سرو راستی سر به خاک سپرده‌اند و دیگر سپیده‌ها، سپیده نیستند و رنگ شادی از چهره مردم پریده است و شقایق در شفق خونین می‌باشد و افق در بستر دود و آتش‌های به آسمان رفته کبود شده است و قلب توده‌ها به خاک و خون تپیده و آزادی در زیره نعره گلوله جلاد تعریف می‌شود و ستاره‌ها از جهان دور، چشمشان به چشم بی‌فروغ مردم دوخته‌اند و موج دود و آتش همه جا را گرفته و ارتجاع حاکم، در همه جا قدرت را بدل به خنجر و سرکوب کرده و صلاهی مذهب و فقه جز به فکر غارت دل‌های مردم نمی‌باشد و زبان حق بریده‌اند

و زبان‌ها را بریده‌اند و فریادها را خاموش کرده‌اند و فرزندان خلق در آغوش خاک‌کشانده‌اند و مادرها بر روی گور عزیزان خود نعره سر می‌زنند و پروازها رفته از یاد و آوازها رفته بر باد و ظلمت، فقر، فساد، استبداد باور و عقیده مردم شده است و جلاد شمشیر جهاد کشیده و مذهب داروی خواب مردم گشته و تبلیغات آلت کفر شده و آزادی و عدالت به بند همیشگی گرفتار گردیده، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در دیاری که باران مرگ و فقر و فساد می‌بارد و ازدهای زمان همچنان تشنه‌کام است و می‌خورد هر نفس خون و سینه‌ها مدفن آرزوها شده و جنبش‌های خودجوش و خودرهب در عرصه خیابان‌ها ساکنان حرکت‌های صنفی و اجتماعی و سیاسی شده‌اند و موج باروت و غوغای ستیز و برج تابوت فرمان‌گریز فراگیر شده است، «نوروز ما هم بی‌بهار می‌رسد.»

در فضائی که از گل نشانی نیست و نسیم رقص گل آویز گل افشان وجود ندارد و ابر حاکم در حال گریه خونین است و باغ دل‌ها دیگر خنده گل برگ ارغوانی نمی‌بینند و چمنزارهای کشور بهشت کلاغان و بلبلان خاموش شده است و تنها ستاره‌های لرزان در آسمان این سرزمین نورافشانی می‌کنند و دل‌ها گرفته و کبوترهایی که در آسمان این دیار در حال بال‌گشائی هستند، دیگر امید رسیدن به آشیانه‌های خویشان ندارند و کسی دیگر هم نفس با ستاره نمی‌شود، «نوروز ما هم باز بی‌بهار می‌رسد.»

در شرایطی که هنوز کرونا پیک مرگ برای مردم ایران می‌باشد و ملال از چهره مهتاب می‌ریزد و شرنگ از جام جان‌ها لبریز شده است و باده‌ها، عطر غم را در فضای کشور پراکنده کرده‌اند و مرغان حق، بوی خون شنیده‌اند و فراری گشته‌اند و آسمان و کوه و باغ و دشت در کشور نعره ناقوس غم می‌زنند، «نوروز ما هم باز بی‌بهار می‌رسد.»

و دین تازیانه جلاد شده است و در باغ بی ترانه مردم، ساقه‌های سبز آزادی و عدالت را شکسته‌اند، «نرم نرمک نوروز ما هم بی بهار می‌رسد.»

در جهنمی که رنگ وحشت همه جا را گرفته و رقص فواره‌ها دیگر رنگین نمی‌باشند و مرغکان بی‌گناه را در خانه محبوس کرده‌اند و برگ رنگین به شاخساران یافت نمی‌شود و دیگر از نغمه شادی کشت‌کاران و باغبان خبری نیست و چتر وحشت و سرکوب فراگیر شده و باروت و گلوله سینه‌ها را می‌شکافد و فریاد استبداد و جلاد خواب ناز کبوتران را آشفته ساخته است و زنان را خانه‌نشین کرده‌اند و مردان را در زندان فقر و فلاکت و تنگدستی زمین‌گیر ساخته‌اند و سرب داغ سینه آزادی را نشانه گرفته است و باغ جامعه از نغمه و ترنم خالی گشته و لانه‌های عشق و محبت متروک شده و آشیانه‌ها تهی شده‌اند و دست سوداگران وحشت و مرگ بر سر مردم باز شده و جلاد همه چیز و همه جا را پادگانی کرده و دست بی‌حیای خناس باغ جامعه را از نشاط و صفا جدا کرده و دیگر از شور افسون‌گر گذشته بهاران در جامعه ایران خبری نیست و پره‌های خونین کبوتران همراه با باد به کوهساران رسیده و ورد گنجشک‌های مست در فضای بهاران در لای هیاهوی استعمار حاکم گم شده است و ترانه درد و فسانه تلخ، آهنگ روزمره مردم ایران شده است و مردم دسته دسته از فقر و گرسنگی و فلاکت و کرونا به مرگ پناه می‌برند و بانگ مرتعش مادران فرزند مرده در عزای عزیزان خویش سر باز ایستادن ندارد و ناله پیوسته می‌چکد از برق تازیانه جلاد و لهیب شعله سرخ زبانه می‌کشد در چارسوی افق، «نرم نرمک نوروز ما هم بی بهار می‌رسد.»

در روزگاری که پرنده‌ها همه خونین بال شده‌اند و ترانه‌ها همه اشک‌آلود گشته‌اند و ستاره‌ها همه خاموش شده و دیگر کس نمی‌تواند از صفای بهاران گلی بچیند و قمری غریب نمی‌داند که بر کدامین شاخه‌ها بخواند و در پشت

این غبار ظلمت و تاریکی پیدا نیست و تاج از سر آگاهی و آزادی و عدالت ربوده‌اند و فریاد ره‌گم‌کردگان در جنگل دود و آتش به جایی نمی‌رسد و پره‌های در آتش ماندگان بی‌حرف را گسسته‌اند و زبان آنها را بریده‌اند و قلم‌های آنها را شکسته‌اند و فریاد دردناک گرسنگان خسته جان همه جایی شده است و انگشت بر دریچه خورشید کرده‌اند و بیداد خنجرهای خونریز بدل به ترنم مذهب کرده‌اند و شمشیر در دست اهریمن و جلاد مقدس ساخته‌اند و تندیس پاک اهورا مزدا به محاق برده‌اند و روح پریشان زمان چون سایه بر دموکراسی نشانده‌اند و موج موسیقی و هنر از دل‌ها به تاراج برده‌اند و دهانت را می‌بویند تا مبادا بوی عشق بدهد و احتراز از ایمان و ابدیت خود بدل به ایمان کرده‌اند و دریاها پر تلاطم خونین گشته‌اند و خداوندان قدرت با کشتی خودکامگی بر سر مردم سرب داغ می‌ریزند و وای مادران فرزند مرده در گرمی صدای مسلسل‌های جلاد به محاق رفته است و در شرایطی که کشتزار جلاد با خون مردم در حال آبیاری می‌باشد، باز هم مانند گذشته «نوروز ما خاموش و سیاه پوش و بی بهار از راه می‌رسد»؛ اما و هزار اما این بار همراه با آمدن نوروز بی بهار، «فریاد زد پرستو، فریاد زد چکاوک، خندید باغبان که سرانجام نوروز با بهار می‌رسد.» ☀️

پایان

تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین،

«پرداخت هزینه تراژدی امپریالیستی باز تقسیم

نظم جهانی توسط مردم نگون بخت اوکراین»

اتحادیه اروپا با روسیه بوده است.

۸ - کشور اوکراین سنگرگاه روسیه در برابر ناتو و همچنین دیوار دفاع شرقی امپریالیسم روسیه علیه اتحادیه اروپا می‌باشد.

۹ - بواسطه وجود ناوگان دریایی روسیه در بندر سو استوپل در شبه جزیره کریمه، کشور اوکراین و من جمله شبه جزیره کریمه برای روسیه دارای اهمیت استراتژیک و راهبردی می‌باشد.

۱۰ - امپریالیسم روسیه بدون وجود کشور اوکراین در کنار خود از قدرت جهانی به یک قدرت منطقه‌ای تنزل پیدا می‌کند.

۱۱ - اگر کشور اوکراین از بلوک ژئوپلیتیک امپریالیسم روسیه خارج بشود، بدون تردید سایر کشورهای حوزه شرقی شوروی سابق به تدریج از حوزه نفوذ امپریالیسم روسیه خارج خواهند شد.

۱۲ - ۴۰ درصد غله جهان و یک

قبل از اینکه وارد اصل بحث بشویم، بهتر است که نیم نگاهی «به شرایط ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اوکراین در عرصه رقابت‌های امپریالیستی بر سر تقسیم باز تقسیم بازارهای کشورهای پیرامونی داشته باشیم»، آنچه که می‌توانیم به صورت کپسولی در این رابطه مطرح کنیم اینک:

۱ - کشور اوکراین بیش از سیصد سال جزئی از خاک روسیه بوده و تاریخ این دو کشور برای مدت‌ها در هم تنیده بوده است و اولین دولت روس در اوکراین و کی یف شکل گرفته است و کی یف محل بنیان کلیسای ارتدوکس می‌باشد.

۲ - ۲۲ درصد جمعیت اوکراین روسی تبارها تشکیل می‌دهند که اینها در بخش‌های شرقی اوکراین سکنی دارند و لذا دارای هویت مشترکی به لحاظ فرهنگی و مذهبی و زبانی می‌باشند.

۳ - درصد زیادی از صنایع سنگین و مادر پیش از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سابق در کشور اوکراین قرار دارد.

۴ - حدود ۸۰ درصد گاز طبیعی و ۷۵ درصد نفت خام صادراتی روسیه به اروپا از طریق کشور اوکراین انجام می‌گیرد.

۵ - گاز صادراتی روسیه به اروپا از طریق ۱۲ خط لوله‌گازی انتقال می‌یابد که پنج خط لوله از ۱۲ خط لوله‌گازی فوق از خاک اوکراین می‌گذرد.

۶ - کشور اوکراین با ۴۴ میلیون جمعیت در سواحل شرقی و غربی دریای سیاه قرار دارد که شبه جزیره کریمه تنها سر پل اتصال روسیه به آبهای گرم می‌باشد و بدون تردید اوکراین مهمترین کشور اروپای شرقی از نظر اقتصادی برای روسیه می‌باشد.

۷ - کشور اوکراین در طول چهار قرن گذشته به لحاظ راهبردی حائل اروپا و روسیه بوده است. پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، کشور اوکراین مرز

سوم گندم نان مردم جهان در اوکراین تولید می‌گردد، بنابراین استمرار بحران در اوکراین باعث تکوین بحران نان در جهان می‌گردد.

۱۳ - بیش از ۴۰ درصد تخمه آفتاب گردان جهان در اوکراین تولید می‌گردد که ادامه بحران فعلی می‌تواند باعث بحران روغن آفتاب گردان در جهان بشود.

۱۴ - پیوند اوکراین با ناتو، آنچنانکه دولت فعلی و حاکم زلنسکی دنبال می‌نماید، به معنای هم مرزی ناتو با امپریالیسم روسیه می‌باشد.

۱۵ - طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول، سطح زندگی مردم کشور اوکراین در طول ۲۵ سال فرایند پسا تجزیه اتحاد جماهیر شوروی نسبت به گذشته کاهش پیدا کرده است.

۱۶ - کشور اوکراین بعد از روسیه به لحاظ جغرافیائی بزرگترین کشور اروپائی می‌باشد، یعنی از آلمان هم بزرگ‌تر می‌باشد.

باری، در همین رابطه برای فهم بیشتر جوهر جنگ تحمیلی و تجاوزکارانه امپریالیسم روسیه، بهتر است که به شرایط ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک امپریالیسم روسیه هم نیم‌نگاهی داشته باشیم، بنابراین:

الف - ۴۷ درصد گاز و سوخت اروپا و در رأس آنها آلمان از طریق روسیه تأمین می‌گردد و لذا، ۷۳ درصد آلمانی‌ها مخالف تحریم اقتصادی روسیه توسط امپریالیسم آمریکا می‌باشند.

ب - ۴۰ درصد اقتصاد روسیه در دست ۵۰۰ ابر سرمایه‌دار روسی قرار دارد و همین امر باعث شده است که الیگارشی مالی بر نظام سیاسی و اقتصادی فدراسیون روسیه حاکمیت کند.

ج - امپریالیسم روسیه اگر بزرگ‌ترین قدرت اتمی جهان

تعریف نکنیم (که بسیاری از صاحب نظران جهانی بر این باور می‌باشند) لاقلاً دومین کشور اتمی جهان می‌باشد.

د - ۴۰ درصد پتاسیم و آمونیاک جهان (که مواد اصلی کود شیمیائی می‌باشند) در روسیه حاصل می‌شود که بی‌شک بحران فعلی و تحریم‌های امپریالیستی (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) بر روسیه، باعث ایجاد بحران کود شیمیائی بر کشاورزان جهان می‌شود.

ه - با اتمام خط لوله نورد استریم ۲، درصد تأمین گاز اروپا و در رأس آنها کشور آلمان به بیش از ۶۰ درصد افزایش پیدا می‌کند.

و - روس‌های ساکن مناطق شرقی کشور اوکراین از سال ۲۰۱۴ میلادی در منطقه دونباس با تأسیس دو جمهوری دونتسک و لوگانسک، با تحریک امپریالیسم روسیه دولت‌های محلی مستقل از دولت اوکراین تشکیل داده‌اند و در طول ۸ سال گذشته همراه با استان آدسا بر آهنگ فعالیت‌های خود جهت الحاق به روسیه افزوده‌اند در این رابطه بوده است که روسیه در طول ۸ سال گذشته خواستار مذاکره دولت اوکراین با نمایندگان این دو منطقه برای دستیابی به توافق و حل و فصل اختلافات بوده است، اما دولت اوکراین، امپریالیسم روسیه را به حمایت و تشویق جدائی‌طلبان منطقه دونباس متهم می‌کند و مذاکره با نمایندگان این منطقه را رد کرده است. قابل ذکر است که در تحلیل نهائی امپریالیسم روسیه به دنبال آن است که با تأسیس دو جمهوری دونتسک و لوگانسک دیواری حائل بین خود و کشور اوکراین و ناتو ایجاد نماید.

ز - پس از الحاق شبه جزیره کریمه به روسیه (در فرایند پسا فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی) تقابل دو کشور روسیه و اوکراین وارد فرایند جدیدی گردید که با حمایت جهانی از اوکراین در این عرصه به صورت

مشخص تضاد بین اوکراین و امپریالیسم روسیه از فرایند منطقه‌ای وارد فرایند جهانی شده است.

ح - اگر چه روسیه در فرایند پسا فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، پیوسته خواستار پیوستن به پیمان ناتو بوده است، اما این خواسته روسیه توسط امپریالیسم آمریکا پیوسته رد شده است، چراکه امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، با تثبیت هژمونی بلامنازع سیاسی و اقتصادی و اداری و نظامی خودش بر جهان سرمایه‌داری، پیوسته به دنبال دشمن‌سازی روسیه و چین به عنوان دو دشمن در برابر ناتو بوده است. پدیداست که به موازات به چالش کشیده شدن هژمونی بلامنازع امپریالیسم آمریکا در قرن بیست و یکم توسط چین و روسیه، امپریالیسم آمریکا پیوسته تلاش کرده است تا تقابل خودش با امپریالیسم روسیه و چین، در نماد ناتو پنهان نماید. در همین رابطه بوده است که از بعد از فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی (از سال‌های ۱۹۹۱ - ۱۹۸۹ الی الان) امپریالیسم آمریکا و متحدانش در اروپا توانسته‌اند ۱۶ کشور دیگر به عضویت پیمان ناتو اضافه کنند؛ و همچنین توانسته‌اند روسیه را به عنوان مهمترین دشمن پیمان ناتو تعریف کنند.

قابل ذکر است که پیمان ناتو یک پیمان نظامی بود که قبل از فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی (در فرایند پسا جنگ دوم جهانی) امپریالیسم هار آمریکا، همراه با متحدینش در غرب این پیمان نظامی را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کردند و پیمان نظامی ورشو، پیمانی است که توسط بلوک شرق تحت هژمونی اتحاد جماهیر شوروی بر علیه پیمانی نظامی ناتو ایجاد شد و با فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی، پیمان نظامی ورشو هم منحل گردید، در نتیجه همین امر باعث شد که فدراسیون روسیه (در فرایند پسا فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی)

از طریق پیمان شانگهای به بازسازی پیمان نظامی - اقتصادی جدید در برابر پیمان ناتو پردازد. بر این مطلب بیافزائیم که پیمان ناتو در این شرایط تماماً در خدمت هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی بر جهان امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی آن می‌باشد. طرح عضویت اوکراین و گرجستان به ناتو (توسط امپریالیسم آمریکا و متحدانش) باعث اوج‌گیری نگرانی امپریالیسم روسیه نسبت به تهدید منافع و امنیت روسیه در برابر امپریالیسم آمریکا و متحدانش شده است. در این رابطه است که تا قبل از شروع تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین، درخواست اصلی پوتین از امپریالیسم آمریکا این بوده است که ناتو اعضای دیگری (به طور مشخص اوکراین و گرجستان) نباید بپذیرد. طبیعی است که اگر گسترش ائتلاف ناتو (بعد از جنگ سرد و فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی) شکل نمی‌گرفت و یا اگر گسترش ائتلاف ناتو هماهنگ با ایجاد یک ساختار امنیتی مشترک در اروپا بطوری تکوین پیدا می‌کرد که روسیه را هم در بر می‌گرفت، تضاد بین روسیه و اوکراین هرگز نمی‌توانست از سطح منطقه‌ای خارج بشود و عرصه رقابت بین‌المللی امپریالیستی در عرصه تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی مطرح گردد. البته در طول ۲۵ سال گذشته امپریالیسم آمریکا و متحدین اروپائی‌اش، پیوسته تلاش کرده‌اند تا توسط انقلاب‌های رنگی در کشورهای اقماری امپریالیسم روسیه، منازعه به جای صلح بین فدراسیون روسیه با این کشورها جانشین نمایند.

ط - اسناد داخلی منتشر شده توسط ویکی لیکس در خصوص سیاست‌های امپریالیستی آمریکا نشانگر آن است که پیشنهاد پیوستن اوکراین به ناتو ابتدا توسط بوش پسر یا بوش دوم رئیس جمهور وقت آمریکا مطرح شده است.

ی - روسیه بالای ۱۷ میلیون مترمربع وسعت دارد و

لذا به همین دلیل در طول ۲۵ سال گذشته امپریالیسم آمریکا پیوسته به دنبال تقسیم فدراسیون روسیه بوده است و باز در این رابطه بوده است که برژنسکی می‌گفت: «روسیه کشور بیش از حد بزرگی است و باید به چهار کشور تقسیم بشود.»

ک - پیوند بین چین و روسیه در این رابطه باعث گردیده است که پیمان همکاری شانگهای از صورت اقتصادی به سمت نظامی پیش برود و شرایط برای جایگزینی با پیمان ورشو سابق فراهم بشود.

باری، آنچه که با عنایت به موارد فوق می‌توانیم در خصوص تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین مطرح کنیم اینک:

اول - آنچنانکه نوام چامسکی (روشنفکر بزرگ آمریکا) مطرح کرده است، «حمله نظامی روسیه به اوکراین حمله‌ای بی‌دلیل و ناموجه می‌باشد که در آینده یکی از جنایات جنگی بزرگ قرن بیست و یکم خواهد بود.»

دوم - بدون تردید در تحلیل نهائی «بدون توجه به رقابت امپریالیستی جهان سرمایه‌داری هرگز و هرگز نمی‌توان به جوهر تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین دست پیدا کرد» و دلیل این امر هم این است که هرگز «تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین، رعد در آسمان بی‌ابر نمی‌باشد.»

سوم - تلاش امپریالیسم آمریکا در راستای زمینه‌سازی و تحریک امپریالیسم روسیه جهت تجاوز نظامی به کشور اوکراین توسط عدم عقب‌نشینی نسبت به خواسته ولادیمیر پوتین در راستای محدود ساختن پیشروی ناتو به طرف مرزهای روسیه و عدم پذیرش روسیه به عنوان عضو ناتو و تحریک اوکراین جهت عضویت در ناتو از زمان بوش پسر (که عوامل برونی تکوین جنگ تجاوزگرایانه امپریالیسم روسیه به اوکراین می‌باشد) در راستای فعال کردن صنایع نظامی امپریالیسم آمریکا می‌باشد.

بدین خاطر در این رابطه است که باید داوری کنیم که در تحلیل نهائی «جوهر تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین، ریشه در بحران تقسیم‌های امپریالیستی جهت بازتعریف نظم چند قطبی جهانی دارد». طبیعی است که داوری کنیم که «تجاوز نظامی روسیه به اوکراین یک شبه اتفاق نیفتاده است، بلکه حداقل ۲۵ سال رقابت امپریالیستی بستر ساز این تجاوز نظامی بوده است» و در این شرایط آنچه بیشتر قابل توجه است، اینکه «عامل اصلی دخالت همه جانبه امپریالیسم هار آمریکا در آتش‌افروزی تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین مربوط به چالش کشیده شدن هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در سطح جهانی می‌باشد»؛ زیرا:

۱ - «بدون تردید در پنج سال آینده چین به عنوان اقتصاد اول جهان مطرح خواهد شد» که معنای دیگر این حرف آن است که «امپریالیسم چین بزرگترین قطبی است که در این شرایط هژمونی اقتصادی جهانی امپریالیسم آمریکا را به چالش می‌کشد» و به همین دلیل است که «امپریالیسم آمریکا و دولت بایدن در این شرایط تلاش همه جانبه می‌کنند که هیولای قدرت اقتصادی چین را بیش از همه به چالش بکشند». یادمان باشد که در این شرایط «امپریالیسم آمریکا اگر چه هنوز به عنوان اقتصاد اول جهانی مطرح می‌باشد و هنوز هژمونی گذشته و لرزان خودش را بر بازارهای سرمایه‌داری توسط هژمونی دلار حفظ کرده است، ولی نباید فراموش کنیم که امپریالیسم آمریکا در این شرایط بدهکارترین کشور جهان می‌باشد که بخش بزرگی از بدهکاری آمریکا به چین است». بر این مطلب بیافزائیم که کسری بودجه نجومی امپریالیسم آمریکا در این شرایط هژمونی اقتصادی آمریکا را به چالش کشیده است.

۲ - لازم است که عنایت داشته باشیم که «بودجه نظامی

امپریالیسم آمریکا از مجموعه بودجه نظامی ۱۰ کشور برتر سرمایه‌داری جهانی بیشتر می‌باشد». چراکه در این شرایط «بودجه نظامی آمریکا ۷۳۸ میلیارد دلار می‌باشد، در صورتی که مجموعه بودجه نظامی ۱۰ کشور برتر سرمایه‌داری جهانی ۶۵۶ میلیارد دلار است». لازم به ذکر است که خود این حجم بودجه نظامی آمریکا نشان‌دهنده هژمونی نظامی امپریالیسم آمریکا بر جهان سرمایه‌داری در این شرایط می‌باشد.

۳ - فروپاشی و تجزیه کشور یوگسلاوی در دهه ۱۹۹۰ به هفت کشور مجزا از هم توسط امپریالیسم آمریکا و متحدانش همراه با توسعه اتحادیه اروپا به سوی شرق و جنوب (در فرایند پسا جنگ سرد و فروپاشی شوروی و بلوک شرق) باید در راستای «رویکرد مهار امپریالیسم روسیه توسط امپریالیسم آمریکا تحلیل نمائیم».

۴ - بدون تردید در این عرصه امپریالیسم آمریکا و متحدانش به دنبال آن هستند تا با فشارهای هر بیشتر اقتصادی توسط تحریم‌های همه جانبه، «روسیه را تضعیف کنند و از یک ابر قدرت جهانی به سمت یک قدرت منطقه‌ای تبدیل نمایند» اما در این رابطه تحلیل ما بر این امر قرار دارد که این «رویکرد امپریالیسم آمریکا نسبت به روسیه فونکسیون عکس خواهد داشت، چراکه فشار حداکثری اقتصادی امپریالیسم آمریکا بر روسیه توسط تحریم‌های اقتصادی باعث پیوند هر چه بیشتر روسیه با چین در برابر امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی او می‌گردد». یادمان باشد که «رقابت اقتصادی امپریالیسم آمریکا با امپریالیسم چین در عرصه بین‌المللی در این شرایط از مهمترین عامل بحران نظام بین‌المللی می‌باشد»؛ و در این شرایط مهمترین تلاش امپریالیسم آمریکا در راستای بازسازی هژمونی لرزان اقتصادی و سیاسی جهانی خودش بر این امر قرار دارد که «این رقابت هژمونی اقتصادی با چین را به عرصه‌های دیگر سیاسی و نظامی از جمله موضوع تایوان بکشد».

پر واضح است که «پیوند استراتژیک بین دو امپریالیسم چین و روسیه در این شرایط می‌تواند تمامی رشته‌های امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی‌اش را پنبه بکند». برای فهم جایگاه اقتصادی امپریالیسم چین در مقایسه با جایگاه لرزان هژمونی اقتصادی امپریالیسم آمریکا، کافی که توجه داشته باشیم که «حجم تولید داخلی چین در آغاز قرن بیست و یکم ۱۰ درصد حجم تولید داخلی آمریکا بوده است» اما در عرض ۲۰ سال قرن بیست و یکم «چین توانست حجم تولید داخلی خود را به ۶۰ درصد حجم تولید داخلی آمریکا برساند» و در دوره بحران کرونا، «چین توانسته است حجم تولید داخلی خود به ۷۲ درصد حجم تولید داخلی آمریکا برساند»، بنابراین، با توجه به این سیر رشد اقتصادی چین است که نظریه پردازان اقتصادی جهانی بر این باور می‌باشند که تا «۵ سال آینده چین هژمونی اقتصاد جهان سرمایه‌داری را از دست امپریالیسم آمریکا خواهد گرفت که البته با خروج هژمونی اقتصاد جهان سرمایه‌داری از کف امپریالیسم آمریکا، جایگاه هژمونی آمریکا در همه عرصه‌های دیگر هم به چالش کشیده می‌شود».

باری، در این رابطه است که در این شرایط «امپریالیسم چین تلاش می‌کند که از بحران جنگ روسیه و اوکراین در راستای بالا بردن قدرت اقتصادی خود حداکثر استفاده بکند». همچنین در این رابطه است که چین در این شرایط بحرانی جهانی (به خاطر تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین) تلاش می‌نماید تا «برنامه جهان خودش را برای یکپارچگی اقتصادی و تثبیت هژمونی این کشور بر پایه پروژه ابریشم و طرح کمربند و راه دنبال نماید». در نتیجه می‌توان داوری کرد که تحریم‌های گسترده اقتصادی امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی‌اش علیه امپریالیسم روسیه در تحلیل نهائی بستر ساز هر چه بیشتر پیوند استراتژیک بین روسیه و چین در راستای بازسازی نظم جهانی چند

قطبی و به چالش کشیدن هژمونی امپریالیسم آمریکا در تمامی عرصه‌ها می‌باشد. اضافه کنیم که چین بر این باور است که امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی‌اش به دنبال آن هستند تا «همین تحریم‌ها را (در جریان حمله به تایوان توسط چین) بر چین هم تزیق نمایند» بنابراین، چین تلاش همه جانبه می‌کند که «گرفتار تله حمله نظامی به تایوان (که امپریالیسم آمریکا و دولت بایدن پروژه آن را دنبال می‌کنند) نشود.»

۵- امپریالیسم آمریکا و متحدان غربی‌اش در این شرایط تلاش می‌کنند که از آب گل آلود بحران جنگ بین روسیه و اوکراین حداکثر بهره‌وری کنند تا منهای اینکه «کنترل حکومت پوتین در داخل روسیه را به چالش بکشند» و منهای اینکه «روسیه را وادار سازند تا موضع خود را در قبال اوکراین در این تجاوز نظامی تغییر بدهد، روابط کشور روسیه با کشورهای ایران و کوبا و ونزوئلا و چین را در راستای منافع خود تغییر بدهند.»

۶- دولت زلنسکی از بعد از تجاوز نظامی روسیه به اوکراین به دنبال آن است که توسط «شرکت در بازی‌های ژئواستراتژیک امپریالیسم آمریکا و متحدان غربی‌اش، در این جنگ روسیه را به شکست بکشاند و امپریالیسم روسیه را وادار به عقب‌نشینی سازد» که البته در این رابطه بیش از همه «زلنسکی تلاش می‌کند تا پای ائتلاف ناتو را به صورت مستقیم به این جنگ بکشاند و توسط آن جنگ را از حالت بین دو کشور روسیه و اوکراین، بدل به جنگ روسیه با ناتو بکند». البته این رویکرد زلنسکی صد در صد اشتباه می‌باشد. چرا که نه تنها امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی‌اش حاضر به ورود مستقیم نظامی در این جنگ با روسیه نمی‌شوند، بلکه خود همین رویکرد زلنسکی باعث بی‌اعتمادی مردم اوکراین در این شرایط نسبت به او می‌گردد.

۷- باز در همین رابطه است که «هدف امپریالیسم روسیه پس از سه هفته جنگ در اوکراین، منهای ایجاد

حائل بین دو کشور روسیه و اوکراین توسط جداسازی دو جمهوری دونتسک و لوگانسک از خاک اوکراین و منهای قطع کردن خاک اوکراین با دریای سیاه، حتی با تغییر دولت زلنسکی یک دولت دست‌نشانده وابسته به روسیه را جایگزین آن سازد.»

۸- در این رابطه عنایت داشته باشیم که دکترین کلینتون در فرایند پسا جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و شوروی بر این پایه بود که: «در صورت لزوم امپریالیسم آمریکا می‌تواند به صورت یک جانبه و از جمله استفاده یک جانبه از نیروی نظامی برای دفاع از منافع حیاتی آمریکا مانند تضمین دسترسی بدون ممانعت به بازارهای کلیدی و منابع انرژی و منافع استراتژیک اقدام نماید.»

۹- باز در همین رابطه می‌باشد که امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی‌اش در راستای تثبیت هژمونی نظامی و اقتصادی و سیاسی لرزان خود، قوانین بین‌المللی و از جمله ماده ۲ منشور ملل متحد که تهدید با استفاده از زور علیه تمامیت ارضی کشور دیگری را ممنوع کرده است (آنچنانکه در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و یمن و کشورهای تجزیه شده یوگسلاوی سابق شاهد بودیم) در یک چشم به هم زدن، نقض کنند؛ و با این رویکرد خود بود که «شرایط برای تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین را فراهم کردند». لذا در این رابطه است که پوتین در سخنرانی خود در ۲۴ فوریه جهت توجیه قانونی برای تجاوز نظامی به اوکراین از تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به کوزوو و عراق و لیبی و سوریه به عنوان شاهد و نقض مکرر و آشکار ماده ۲ منشور ملل متحد یاد کرد. خلاصه اینکه، «تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین مانند تجاوز امپریالیسم آمریکا و متحدان غربی‌اش به کشور عراق و کشور افغانستان و کشور سوریه و کشور لیبی و مانند تجاوز نظامی هیتلر به لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹ می‌باشد.»

شوروی برای روسیه امروز در برابر امپریالیسم آمریکا و متحدینش می‌باشد.

ح - این جنگ و این تجاوز نظامی نشان داده است که «پوتین و روسیه نه تنها برای استقلال اوکراین هیچ ارزشی قائل نیستند، بلکه مهمتر از آن اینکه (پوتین و روسیه) اوکراین را کشوری جدای از روسیه نمی‌دانند.»

ط - جنگ و تجاوز نظامی امپریالیستی روسیه به خاک اوکراین نشان داده است که «ائتلاف ناتو تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا به دنبال پیوند گرجستان و اوکراین به این ائتلاف جهت مهار روسیه می‌باشند.»

ی - تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین در طول بیش از سه هفته گذشته نشان داده است که «این جنگ و تجاوز امپریالیستی نمایش دهنده بحران نظام بین‌المللی در این شرایط می‌باشد». چراکه امپریالیست‌های جهانی تلاش می‌کنند تا «رقابت هژمونیک خود بر بازارهای جهانی را در عرصه‌های مختلف نظامی و سیاسی و اقتصادی به مرحله باز تقسیم بازارهای جهانی و بازسازی نظم جدید جهان بر پایه هژمونی چند قطبی بکشانند.» ☀

پایان

چهارم - از ۲۴ فوریه که روسیه از طریق هوا و دریا و زمین با ۱۵۰ هزار نیروی نظامی به کشور اوکراین تجاوز کرد، این امر باعث گردیده که:

الف - در عرض یک هفته ۳۰ درصد ارزش روبل روسیه کاهش پیدا کند.

ب - حزب کمونیست روسیه از تجاوز نظامی پوتین به اوکراین حمایت نماید.

ج - بیش از سه هزار نفر غیر نظامی و نظامی اوکراینی و ۱۰۰۰ نفر نظامی روسی کشته شوند و بیش از سه میلیون نفر اوکراینی آواره کشورهای همجوار خود بشوند.

د - تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین «بدل به یکی از تنش‌های بین‌المللی بعد از جنگ دوم جهانی بشود» به طوری که در این رابطه می‌توان گفت که از بعد از بحران موشکی و اتمی دهه ۶۰ شکاف امپریالیستی در عرصه نظم جهانی تا این اندازه عمیق نشده است.

ه - تا اینجا همین جنگ و تجاوز نظامی نشان داده است که «نظم جهانی تغییر کرده است» و دنیای امروز نه دنیای دو قطبی شوروی و امپریالیسم آمریکا در دوران جنگ سرد است و نه دنیای تک قطبی پسا فروپاشی و تجزیه اتحاد شوروی و بلوک شرق می‌باشد.

و - تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین نشان داده است که «موضوع تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین آنچنانکه ریشه‌های تکوین آن باید در عرصه تضاد امپریالیستی و تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی تحلیل و تبیین و تعریف بشود در رابطه با توقف این جنگ هم باید بر عرصه تضاد امپریالیستی و تقسیم باز تقسیم جهانی امپریالیستی تکیه بشود.»

ز - تجاوز نظامی امپریالیسم روسیه به کشور اوکراین نشان داده است که پوتین به دنبال تثبیت اقتدار سابق

۱۴۰۱ سال اعتلای

جنبش‌های اعتراضی، مطالباتی و خیابانی مردم ایران

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه بزرگ ایران (در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) درخواست یافت که «اعتراض و اعتصاب در بستر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین در سه فرایند صنفی و مدنی و سیاسی، بزرگ مدرسه آموزش‌های صنفی - سیاسی و اجتماعی برای این کنش‌گران می‌باشد» زیرا تنها در این مدرسه است که این کنش‌گران می‌توانند «به جایگاه اهمیت عنصر آگاهی و سازمان‌یابی تکوین یافته از پائین آگاهی پیدا کنند»؛ و می‌توانند دریابند که «تنها توسط آگاهی و سازمان‌یابی خودجوش و مستقل تکوین یافته از پائین است که آن‌ها می‌توانند راه پیشروی فراگیر و سراسری جنبش‌های اعتراضی و مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی خود را هموار سازند.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که دوباره اصلاح‌طلبان حکومتی به عنوان اسب تروای رژیم مطلقه فقهاتی

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که بازهم مانند سال‌های گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سفره بیش از ۸۰ درصد مردم ایران در محاصره تورم و کاهش قدرت خرید آنها قرار خواهد گرفت.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که شکاف هزینه و مزد جامعه کار و زحمت ایران (اعم از جامعه کارگران، جامعه کارمندان و جامعه بازنشستگان کشور) هر چه بیشتر ژرف‌تر خواهد شد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که دستمزد مکفی خواست فوری و همگانی کنش‌گران اردوگاه عظیم کار و زحمت (در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) خواهد شد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که کنش‌گران اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران (در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) با شعار: «درد مشترک، فریاد مشترک، در کف خیابان‌ها می‌طلبد» فقر تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی را فریاد خواهند زد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که مبارزات جنبش‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی (اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه بزرگ ایران در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان بر علیه سرکوب و تبعیض تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) روندی رو به اعتلا و فراگیر پیدا خواهد کرد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که سناریوی (دولت پادگانی و قدرت یک دست) حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای تقویت مشت آهنین خود، سترون بودن خود را به نمایش خواهد گذاشت.

۱۴۰۱ سال اندوه و خشم روزافزون کنش‌گران اردوگاه عظیم کار و زحمت (در جبهه‌های بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) خواهد بود.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی جامعه بزرگ ایران (در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) بستری برای همکاری‌های فرا صنفی فراهم خواهند ساخت.

حاکم تلاش خواهند کرد تا بسترها برای بازتولید حیات سترون و مرده گذشته خود فراهم سازند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش خواهد کرد تا در عرصه دیپلماسی در شکاف، در دنیای تشدید رقابت قدرت‌های امپریالیستی و تلاش چین در راستای کسب رهبری نظم نوین جهانی و یورش امپریالیسم روسیه به اوکراین و رقص قهرمانانه جدید خامنه‌ای توسط امضاء برجام جدید در مذاکرات وین، مفری برای بازتولید موجودیت و اقتصاد در حال فروپاشی و بازتولید عمق استراتژیک در حال متلاشی شده خود را در منطقه فراهم بکنند.

۱۴۰۱ سال فراگیر شدن شعارهای: «وعده، وعید کافیه، سفره ما خالیه» و «تنها کف خیابون بدست می‌آید حقمون» و «تا حق خود نگیریم، از پا نمی‌نشینیم» می‌باشد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که پیوند جنبش معیشتی با جنبش‌های آزادی‌خواهانه و تبعیض ستیز و ضد سرکوب، امری همگانی و فراگیر می‌شود.

۱۴۰۱ سال اعتلای مطالبات جنبش‌های اعتراضی (اردوگاه بزرگ کار و زحمت در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) در عرصه‌های مختلف صنفی و مدنی و سیاسی خواهد بود.

۱۴۰۱ سال سترون و عقیم شدن جنگ زرگری بین نهادهای حکومتی اعم از حزب پادگانی خامنه‌ای و دولت پادگانی رئیسی و مجلس پادگانی رژیم مطلقه فقهاتی خواهد بود.

۱۴۰۱ سال پیوند فراگیر و همگانی جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و سیاسی و مدنی در راستای تغییر توازن قوا به سود خود خواهد بود.

۱۴۰۱ سال سمت دادن شعارهای صنفی - معیشتی

(کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی اردوگاه عظیم کار و زحمت جامعه بزرگ ایران در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) به سمت مطالبات سیاسی خواهد بود.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جنبش کارگری حصار گذشته کارگاهی و طبقه‌ای خود را در هم خواهد شکست و تا اعماق اردوگاه کار و زحمت ایران در سه جبهه عظیم کارگری و کارمندی و بازنشستگان پیشرفت خواهد کرد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی (توسط آگاهی و سازمان‌یابی و همبستگی کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران در سه جبهه عظیم کارگری و کارمندی و بازنشستگان) شرایط برای تغییر سیاسی تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران آماده می‌گردد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که پیشگامان استراتژی آگاهی‌بخش خود را (در جامعه ایران) بر پایه تغییر اجتماعی و تغییر ساختار سیاسی تعریف خواهند کرد و در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود، متعهد به جهت‌گیری تغییرگرا در جامعه ایران می‌شوند و کار آگاهی‌بخش خود را با مبارزه اجتماعی برای برابری و آزادی (در چارچوب شعار «آگاهی، آزادی و برابری») تلفیق خواهند کرد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران (در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان) در خواهند یافت که «لازمه دستیابی آنها به مطالبات‌شان در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ایجاد تشکل‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ)

می‌باشد.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان به خاطر فقر فراگیر معیشتی و درمانی و مسکن در جامعه بزرگ ایران، «دستمزد مکفی خواست فوری و مطالبه اول کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان می‌باشد.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که با توجه به خط فقر بالای ۱۶ میلیون تومانی در کشور ایران، شرایط برای ریزش فراگیر و هر چه بیشتر طبقه متوسط شهری به سمت اردوگاه بزرگ کار و زحمت و حاشیه‌نشینان شهری فراهم می‌شود.

۱۴۰۱ به خاطر اینکه کنش‌گران (سه جبهه عظیم کارگری و کارمندی و بازنشستگان) اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران به زیر خط فقر رانده شده‌اند، شرایط فراهم شده است تا جنبش‌های اعتراضی - اجتماعی در جامعه ایران، مربوط به همه مردم ایران بشود.

۱۴۰۱ سالی است که مانند گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت فقر و فساد فراگیر حاکم بر جامعه ایران، شرایط برای کنش‌های اعتراضی، خیزشی، متمیزه و بدون سر و بدون برنامه همچنان فراهم می‌باشد.

۱۴۰۱ سالی است که همچنان مانند گذشته ۷ دهک از جامعه بزرگ ایران زیر خط فقر قرار خواهند گرفت و نیازمند و مشمول یارانه‌های صدقه‌ای حکومتی می‌باشند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان مانند گذشته بیش از ۷۰ درصد طبقه کارگر ایران ماهانه تنها حداقل حقوق (تعیین شده شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی که یک سوم خط فقر اعلام شده خود رژیم می‌باشد) دریافت می‌کنند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان مانند سال گذشته تورم ۵۸ درصدی مهندسی شده نهادهای آماری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سفره بیش از ۸۰ درصد مردم زیر خط فقر ایران را به چالش می‌کشد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان مانند سال‌های گذشته بیش از ۹۶ درصد کارگران ایران تنها از قرارداد موقت برخوردار می‌باشند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان مانند سال‌های گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، میزان جمعیت فقر مطلق در جامعه بزرگ ایران به بیش از ۳۲ درصد می‌رسد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان مانند سال‌های گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا زمانی که جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین نتوانند به دو سلاح «آگاهی و سازمان‌یابی» فراگیر دست پیدا کنند، هرگز نمی‌توانند توازن قوا به سود خود در عرصه میدانی تغییر بدهند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که همچنان مانند گذشته (آنچنانکه دولت شیخ حسن روحانی اعلام کرد) بیش از ۶۰ میلیون نفر از افراد جامعه بزرگ ایران جهت تأمین حداقل معیشت خود مستحق دریافت یارانه و بسته معیشتی و کمک‌های مالی صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که مانند سال‌های گذشته اپوزیسیون ضعیف و پراکنده داخل و خارج از کشور هرگز نخواهند توانست به صورت آلترناتیو قوی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ظاهر بشوند و نخواهند توانست توازن قوا به سود خود تغییر بدهند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جنبش بازنشستگان ایران

(اعم از کشوری و لشکری و تأمین اجتماعی) توفنده‌تر از سال‌های گذشته مطالبات خود را (که شامل: افزایش سالیانه مستمری، همسان‌سازی کارگران بازنشسته با کارکنان تأمین اجتماعی و اجرای صحیح قانون درمان رایگان طبق اصل ۲۹ قانون اساسی، اعمال برابری عیدی بازنشستگان با عیدی شاغلین تأمین اجتماعی، آموزش رایگان برای فرزندان در تمامی سطوح از ابتدائی تا دانشگاه می‌باشد) فریاد می‌زنند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که ۴۲/۵ میلیون نفر از جمعیت ایران مجبورند تا در چارچوب قانون کار و مصوبه ۱۹/۱۲/۱۴۰۰ شورای عالی کار (دست‌ساز رژیم مطلقه فقاهتی) ماهیانه با حقوق ۴ میلیون و ۱۷۹ هزار و ۷۵۰ تومان زندگی خود را تأمین نمایند و البته این در شرایطی است که خط فقر در جامعه ایران در سال ۱۴۰۱ حداقل ۱۶ میلیون تومان می‌باشد که معنای دیگر این حرف آن خواهد بود که ۴۲/۵ میلیون نفر از جمعیت ایران در سال ۱۴۰۱ باید با درآمدی کمتر از یک سوم خط فقر زندگی خود را تأمین نمایند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که فعالین سیاسی و صنفی و پیشروان اردوگاه کار و زحمت در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان می‌توانند در سایه تغییر توازن قوا بین حاکمیت و جنبش‌های اجتماعی، بی‌باکانه‌تر از همیشه درد و رنج و مطالبات خود را در خیابان‌ها فریاد بزنند؛ و فشار و تهدیدهای رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را به بازی بگیرند؛ و توازن قوای جدیدی که توسط حزب پادگانی خامنه‌ای (با یک‌دست کردن حاکمیت و پادگانی کردن دولت و جامعه ایران) بر آنها تحمیل شده است، به چالش بکشند تا حرکت صنفی جنبش‌های مطالباتی را بدل به حرکت صنفی - سیاسی بکنند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که شعار مشترک همه جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران در سه جبهه کارگری و کارمندی

و بازنشستگان، «افزایش حقوق تمام کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت به بالای خط فقر می‌باشد.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که مانند گذشته تأثیر منفی اینترنت و شبکه‌های اجتماعی بر کنش‌گران جامعه سیاسی خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) ادامه پیدا می‌کند. یادآوری می‌کنیم که اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در میان اپوزیسیون خارج‌نشین ایرانی باعث گردیده که آنها به جای حرکت سازمان‌یابی شده، به دنبال حرکت فردی بروند و همین امر بسترساز آن شده است که حرکت جمعی و تشکیلاتی و سازمان‌یابی در میان کنش‌گران سیاسی خارج‌نشین ایرانی از راست راست تا چپ چپ روز به روز ضعیف‌تر بشود. به طوری که در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد (که منهای سازمان مجاهدین خلق) در این شرایط حتی یک جریان سیاسی خارج‌نشین که دارای افراد تشکیلاتی سه رقمی باشند، وجود ندارد. البته اوج فاجعه در اینجا است که این تشتت و ناکامی و پراکندگی در میان کنش‌گران سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ روزمره افزون‌تر می‌گردد. بر این مطلب بیافزائیم که رویکرد ضد مذهبی و ضد دینی اپوزیسیون خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم باعث بیگانگی و سکتاریسم هر چه بیشتر آنها با مردم ایران شده است.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که رشد خودآگاهی و سازمان‌یابی و مطالبه مشترک کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت (در سه جبهه بزرگ کارگری و کارمندی و بازنشستگان و اقشار میانی) جامعه بزرگ ایران باعث می‌گردد تا:

اولاً شکاف بین سه جامعه سیاسی و مدنی و زحمتکشان ایران کاهش پیدا کند.

ثانیاً شکاف بین جامعه متوسط شهری با جامعه

زحمتکشان و جامعه حاشیه‌نشینان کاهش پیدا کند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جنبش زنان ایران مانند گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در راستای کسب حقوق برابر با مردان توفنده‌تر از گذشته به میدان خواهند آمد. یادمان باشد که «جنبش رهائی‌بخش و برابری‌خواهانه زنان ایران که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین داشته است، در سال ۱۴۰۱ وارد مرحله سازمان‌یابی تکوین یافته از پائین، چه در عرصه افقی و چه در عرصه عمودی خواهد شد». اضافه کنیم که در سال ۱۴۰۱ جنبش زنان ایران به دنبال آن هستند که شعار «دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» را جایگزین شعار «کشف حجاب مطرح شده توسط اپوزیسیون خارج‌نشین بکنند».

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جامعه معلمان ایران مانند سال ۱۴۰۰ به صورت یکپارچه و تمام‌قد اعتراضات صنفی سیاسی یا جنبش مطالباتی خودشان را در ادامه حرکت گذشته خود ادامه بدهند. فراموش نکنیم که جنبش معلمان ایران در سال ۱۴۰۰ نشان داد که «قدرت سازماندهی مبارزات سراسری معلمان برای رسیدن به اهداف‌شان به درجات زیادی بالاتر از جنبش کارگری برخوردار می‌باشند» بنابراین در همین رابطه است که جنبش معلمان ایران، به خصوص در سال ۱۴۰۰ آموخته است که «راهکار موفقیت‌آمیز فقط با خرد جمعی حاصل می‌شود» و دریافته‌اند که همین «راهکار بر پایه خرد جمعی است که می‌تواند اعتمادها را به همدیگر پیوند دهد» و می‌تواند «باور به پتانسیل جمعی جهت اتحاد هر چه بیشتر در بین کنش‌گران این جنبش ایجاد نماید».

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت مقابله با فروپاشی اقتصادی و اجتماعی تن به

امضای برجام جدید خواهد داد تا توسط آن بتواند فشار تحریم‌های حداکثری سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را کاهش بدهد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که مانند سال‌های گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم:

اولاً بیش از ۶۰ درصد اقتصاد کشور در دست سپاه و بیت رهبری می‌باشد و دولت پادگانی رئیسی تنها بر کمتر از ۴۰ درصد اقتصاد کشور حاکم می‌باشد.

ثانیاً بیش از ۶۰ درصد اقتصاد کشور معاف از مالیات می‌باشد.

ثالثاً با اینکه دولت پادگانی رئیسی وعده تک‌رقمی کردن تورم کشور از نیمه دوم سال ۱۴۰۰ به مردم نگون‌بخت ایران داده بود، بدون تردید میانگین تورم رسمی و مهندسی شده در سال ۱۴۰۱ بالای ۴۰ درصد می‌باشد.

رابعاً در سال ۱۴۰۱ مثل سال ۱۴۰۰، بیش از ۶۰ درصد جامعه ایران زیر خط فقر قرار می‌گیرند که از این بیش از ۶۰ درصد، بیش از ۳۲ درصد آنها در فقر مطلق زندگی خواهند کرد. معنای فقر مطلق این است که از هر چهار نفر ایرانی، یک نفر حتی توان هزینه تأمین نان خالی هم برای خانواده‌اش ندارد.

خامساً آنچه‌آنکه در قانون بودجه سال ۱۴۰۱ دیدیم، بیش از ۹۰ درصد بودجه کشور در سال ۱۴۰۱ صرف هزینه‌های جاری می‌گردد و تنها کمتر از ۱۰ درصد آن صرف موارد عمرانی می‌گردد و البته از این ۱۰ درصد، حدود ۵ درصد آن مربوط به نظامیان می‌باشد، بنابراین، کمتر از ۵ درصد بودجه در سال ۱۴۰۱ صرف موارد عمرانی می‌گردد. یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها رژیمی در جهان است که دو ارتش و دو دستگاه عظیم اطلاعاتی و دو دولت با هزینه‌های مربوطه دارد.

فارغ از هر گونه نظارتی و بیمه و مزایائی توسط کارفرما استثمار مضاعف می‌شوند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که حزب پادگانی خامنه‌ای به این واقعیت دست پیدا خواهد کرد که باز توزیع قدرت به سمت هسته سخت رژیم با رویکرد پادگانی کردن تمامی نهادهای قدرت، دستاوردی جز بحران در موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نداشته است.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که مانند گذشته همچنان رویکرد نئو لیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی (بر پایه قطع سوبسیدها، افزایش قیمت‌های حامل انرژی، خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها و سر باز زدن رژیم از پرداخت یارانه خدمات اجتماعی) استمرار پیدا خواهد کرد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که شعارهای جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی عبارتند از: «گرانی، تورم - بلای جان مردم»، «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر»، «یک اختلاس کم بشه - مشکل ما حل میشه»، «حقوق‌های نجومی - فلاکت عمومی»، «عامل وضع موجود - مسئولان بی‌وجود»، «معیشت، منزلت حق مسلم ماست»، «خط فقر ۱۶ میلیون - حقوق ما ۴ میلیون».

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین در کشور ایران از صورت کارگاهی و پراکنده و گروهی و فرقه‌ای، وارد چرخه ملی می‌شود.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که استراتژی آگاهی‌بخش اجتماعی می‌تواند به صورت فراگیر جایگزین استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران بشود و با گفتمان مسلط شدن استراتژی آگاهی‌بخش در جامعه ایران، شرایط برای استحاله باورهای اعتقادی و

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جنبش دانشجویی ایران مانند گذشته در نقش جنبش پیشرو و آوانگارد در بستر جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی عمل خواهد کرد و مانند گذشته این جنبش تلاش خواهد کرد که خلاء رهبری جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین اعتراضی و مطالباتی جامعه بزرگ ایران را پر کند. بدین خاطر در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در سال ۱۴۰۱، حتی تلاش و مبارزه صنفی و مطالباتی کنش‌گران جامعه دانشجویی کشور، برعکس دیگر گروه‌های اجتماعی در راستای میانجی قرار دادن امر صنفی و یا مطالباتی، برای خیز این کنش‌گران به سوی سیاست‌ورزی معطوف به مسائل اجتماعی، می‌باشد؛ به بیان دیگر، در سال ۱۴۰۱ حرکت‌های مطالباتی و صنفی کنش‌گران جامعه دانشجویی کشور به خاطر آن است که تا حدودی این کنش‌گران از خطر انتزاعی شدن مصون بمانند.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که مانند گذشته به خاطر فساد چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی، همراه با انسداد سیاسی و فقدان آلت‌رناتیو شرایط برای فروپاشی نظام به جای تحول ساختاری دموکراتیک تکوین یافته از پائین وجود دارد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که گرایش به دموکراسی و سوسیالیسم (در جامعه ایران) به جای اینکه یک پدیده صرف طبقاتی باشد، یک پدیده اجتماعی می‌شود که تمامی گروه‌های اجتماعی اردوگاه مستضعفین ایران (هم در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه اقشار میانی، یا طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران) حامی رویکرد آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌شوند.

۱۴۰۱ سالی است که مانند گذشته منهای ۴۲/۵ میلیون نفری که در چارچوب قانون کار زندگی می‌کنند، ۷/۵ میلیون نفر شغل غیر رسمی خارج از قانون کار دارند که

اجتماعی و سیاسی توسط تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که اپوزیسیون خارج‌نشین ایران از راست راست تا چپ چپ به این واقعیت خواهند رسید که راه حل جامع از درون جامعه ایران در داخل کشور می‌جوشد نه از خارج از کشور توسط استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم و آلت‌رناتیوسازی با حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی و ارتجاعی منطقه. لذا، بالاخره، خارج‌نشینان به این حقیقت دست پیدا می‌کنند که (برعکس آنچه که کارل مارکس و لینن و رژی دبره و غیره می‌گفتند) آنچنانکه معلم‌ان کبیرمان اقبال و شریعتی می‌گفتند: «تحول ساختاری، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی توسط مردم و جامعه صورت می‌گیرد نه توسط حزب و نخبگان و طبقه»؛ زیرا حداقل در ۴۳ سال گذشته واقعیت جامعه ایران به ما نشان داده است که با طبقه کلاسیک (آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید) و با حزب کلاسیک (آنچنانکه لینن می‌گوید) و با ارتش خلقی کلاسیک (آنچنانکه مائو می‌گوید) و با چریک‌گرائی کلاسیک (آنچنانکه رژی دبره می‌گوید) نمی‌توان در جامعه ایران به تحول ساختاری تکوین یافته از پائین فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دست پیدا کرد.

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که روشنفکران ایران به این واقعیت خواهند رسید که فرهنگ‌سازی دموکراتیک در جامعه ایران بدون تکیه بر اسلام و مذهب و دین با رویکرد

تطبیقی (نه رویکرد انطباقی و نه رویکرد دگماتیستی) آنچنانکه معلم‌ان کبیرمان اقبال و شریعتی بر طبل آن می‌کوبیدند، امکان پذیر نیست. چراکه در تحلیل نهائی «جامعه ایران همچنان یک جامعه دینی است» و در جامعه دینی، آنچنانکه هگل می‌گوید: «راه سعادت و راه شقاوت بر جامعه و مردم از مسیر دین می‌گذرد.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جامعه بزرگ ایران به این واقعیت خواهد رسید که هیچ آلت‌رناتیو دموکراتیکی از دل رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم قابل بازتولید نیست، چرا که «باز و جغد هرگز کبوتر نمی‌زایند.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که اندیشمندان و نظریه‌پردازان جامعه ایران به این واقعیت مهم خواهند رسید که آنچنانکه ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» خود می‌گوید، «جامعه روحانیت و فقها غیر شایسته‌ترین گروه اجتماعی برای حکمرانی و مدیریت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی هستند.»

۱۴۰۱ سالی خواهد بود که جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی جامعه بزرگ ایران به این واقعیت خواهند رسید که «بدون اتحاد و بدون سازمان‌یابی و بدون آگاهی از افق‌های بزرگ تاریخی نمی‌توانند به رهائی دست پیدا کرد.» ☀

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

مبانی منظومه اندیشه پردازانه

علامه محمد اقبال لاهوری

در بستر اسلام قرآنی (نه اسلام روایتی، یا اسلام فقهاتی، یا اسلام صوفیانه، یا اسلام فلسفی یونانی زده و یا اسلام کلامی اشعری گری) با سازگاری کامل به داد و ستد با هم برنخیزند، امکان نوسازی و بازسازی فلسفه دینی اسلامی وجود ندارد.»

ج - بدین خاطر می توان نتیجه گیری کرد که «موضوع های پایه ای در عرصه پروسه بازسازی تطبیقی تفکر دینی اقبال دو ابر مقوله دین و علم می باشند». بی تردید در راستای «پیوند بین این دو ابر مقوله دین و علم (در کادر فرمول پایه ای آشتی ابدیت و تغییر اقبال) است که سه رویکرد تطبیقی و انطباقی و دگماتیست قابل تعریف می باشند». یادمان باشد که محمد اقبال لاهوری در جای دیگری از همین کتاب اندیشه پردازانه و گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام (فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۶۹ - سطر ۵) «همین

۱ - اولین مبنای نظری و تئوریک منظومه معرفتی علامه محمد اقبال لاهوری، «رویکرد تطبیقی و پروسه ای در عرصه نوسازی و بازسازی تفکر دینی در اسلام و یا فلسفه دینی اسلامی می باشد» آنچنانکه خود او در این رابطه می گوید:

«در این سخنرانی ها سعی کرده ام که با توجه به سنت فلسفی اسلام و در نظر گرفتن ترقیات اخیر رشته های جدید علم و معرفت، فلسفه دینی اسلامی را نوسازی کنم؛ و زمان حاضر کاملاً برای پرداختن به چنین کاری مساعد و مناسب است. فیزیک رسمی ضرورت این امر را دریافته است که پایه های خود را در معرض نقادی قرار دهد. در نتیجه همین نقادی، آن نوع از مادی گری که فیزیک در ابتدا به آن نیازمند بود، به سرعت در حال محو شدن است و آن روز دور نیست که دین و علم بتوانند هماهنگی هایی را میان خود کشف کنند که تا کنون هرگز به آنها گمانی نداشته اند. ولی باید در خاطر داشته باشیم که امری به نام پایان کار و ختم دوره تفکر فلسفی وجود ندارد. به تدریج که معرفت پیشرفت می کند و جاده های اندیشه تازه باز می شود، اظهار نظرهای دیگر و شاید استوارتر و عمیق تر از آنچه در این سخنرانی ها اظهار شده، بی شک امکان پذیر خواهد شد. وظیفه ما آن است که با دقت و احتیاط تمام مراقب پیشرفت اندیشه بشری باشیم و پیوسته وضع مستقل نقادانه ای نسبت به آن داشته باشیم» (بازسازی فکر دینی در اسلام - دیباچه - ص ۲ سطر ۴ به بعد).

آنچه که از عبارات فوق اقبال برای ما قابل فهم است اینکه:

الف - اقبال در عبارات فوق «هدف خودش را نوسازی و بازسازی فلسفه دینی اسلامی تعریف می نماید.»

ب - او در عبارات فوق، در راستای هدف نوسازی و بازسازی فلسفه دینی اسلامی بر این باور است که این مهم تنها، «در بستر کشف هماهنگی میان دین و علم حاصل می شود» بنابراین، از نظر وی تا زمانی که «دین و علم

مبانی بازسازی یا دین و علم را به صورت ابر مقوله‌های ابدیت (دین) و تغییر (علم) مطرح می‌نماید» و می‌گوید: «اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است، نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی؛ و چون خدا بنیان روحانی نهایی هر زندگی است، وفاداری به خدا عملاً وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است. اجتماعی که بر چنین تصویری از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند. بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته باشد، چه آنچه ابدی و دایمی است، در این جهان تغییر دایمی جای پای محکمی برای ما می‌سازد. ولی چون اصول ابدی به این معنی فهمیده شوند که معارض با هر تغییرند، یعنی معارض با چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگترین آیات خدا می‌داند، آن وقت سبب آن می‌شوند که چیزی را که ذاتاً متحرک است از حرکت باز دارند.»

د - در همین رابطه است که می‌توانیم «سه رویکرد تطبیقی و انطباقی و دگماتیستی در بستر شکل پیوند دین و علم یا ابدیت و تغییر تعریف نمائیم» که عبارتند از:

اول - رویکرد تطبیقی که همان پیوند تغییر یا علم با دین است.

دوم - رویکرد انطباقی که همان پیوند دین با علم و تغییر می‌باشد.

سوم - رویکرد دگماتیستی که همان مطلق کردن دین جدای توجه به جایگاه علم و تغییر می‌باشد.

ه - اقبال در راستای پیوند تطبیقی بین دین و علم برای بازسازی و نوسازی فلسفه دینی اسلامی (پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام) است که در دیباچه کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام می‌گوید:

«این را نیز باید بگویم که اندیشه در باره امور عینی عادت است که اسلام لااقل در نخستین مراحل مأموریت فرهنگی خود، آن را تقویت می‌کرده و پرورش

می‌داده است» (ص ۱ - سطر ۷ به بعد).

علی ایحال، خود همین عبارت اقبال نشان دهنده آن است که او «در چارچوب رویکرد تطبیقی خود از دین به علم می‌رسد و بر پایه ابدیت، تغییر را تبیین می‌نماید. برعکس رویکرد انطباقی که از علم به دین می‌پردازد و بر پایه تغییر، ابدیت را تبیین می‌نمایند؛ و برعکس رویکرد دگماتیستی که با مطلق کردن ابدیت (بدون فهم تغییر) می‌خواهند توسط ابدیت، دین را از درون تبیین نمایند.»

و - از نظر محمد اقبال لاهوری «بازسازی و نوسازی فلسفه دینی اسلامی (در چارچوب رویکرد تطبیقی و پیوند بین دین و علم و یا بین ابدیت و تغییر) از هنگامی حاصل می‌شود که دینداران در عین التزام به ابدیت و دیانت خود، بتوانند خرد نوین بشریت را هم بپذیرند. تا با پیوند سازگاری بین دین و علم، این دو به داد و ستد کامل تطبیقی با هم برخیزند و با آن فلسفه دینی اسلامی در تناسب با مجموعه دانش‌هایی که بر بشر امروزین مکشوف گردیده بازسازی و نوسازی بشود» بنابراین در همین رابطه است که باید داوری کنیم که «کار اقبال (در کتاب اندیشه پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام) عمدتاً معطوف به بازسازی عقل کلامی در اسلام می‌باشد» که در پرتو همین عقل کلامی در اسلام است که او «تجربه‌های دینی خود را مبنا تبیین قرار می‌دهد» و در سر آغاز دیباچه کتاب بازسازی می‌گوید: «قرآن کتابی است که در باره عمل بیش از اندیشه تاکید کرده است. ولی کسانی هستند که برای ایشان اساساً امکان این نیست که آن نوع از تجربه را که ایمان دینی در آخرین مرحله بر آن بنا می‌شود، بیازمایند و جهان بیگانه‌ای را با زیستن در آن فهم کنند» (ص ۱ - سطر یک به بعد).

در این عبارت وی با صراحت «به جایگاه تجربه دینی پیامبرانه یا تجربه دینی قرآنی (نه تجربه باطنی صوفیانه) که بسترساز دستیابی به عقل فلسفی در

راستای نوسازی و بازسازی فلسفه دینی اسلامی می‌باشد، اشاره می‌نماید» و دلیل این امر هم آن است که از نظر او «رابطه فلسفه با دین در واقع رابطه اندیشه با شهود است» اقبال در عرصه تبیین رابطه تجربه دینی و تجربه حسی و علمی بر این باور است که «اندیشه و شهود در ستیز با هم نیستند» چراکه «اندیشه شهود حاصل تجربه دینی با اندیشه حاصل تجربه حسی و عقلی، در تحلیل نهائی آبخور واحدی دارند و یکدیگر را تکمیل می‌کنند، یعنی یکی از آن دو (اندیشه و علم یا تجربه حسی) حقیقت را پاره پاره درک می‌کند و دیگری (تجربه دینی یا شهود) حقیقت را یک باره ادراک می‌نماید». لذا در این رابطه است که او می‌گوید:

«شهود مرتبه‌ای متعالی از اندیشه است» (بازسازی - ص ۵ سطر ۱۷).

ز - آنچه‌آنکه در عبارات فوق مشاهده کردیم، اقبال بر این باور است که «قرآن کتابی است که در باره عمل بیش از اندیشه تاکید کرده است». پر واضح است که این داوری وی «بر پایه همان تجربه دینی خودش استوار می‌باشد». نباید فراموش کنیم که اقبال در جای جای کتاب گران سنگ و اندیشه‌پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام بر این امر تاکید کرده که «ایمان دینی در ادبیات و گفتمان و دیسکورس قرآن بر تجربه دینی استوار می‌باشد، آنچه‌آنکه این تجربه دینی خود بر شهود استوار است»؛ زیرا «در تجربه دینی یا شهود امکان آن فراهم می‌شود تا (توسط تجربه دینی) تجربه‌گر حقیقت را به صورت یک باره، نه پاره پاره ادراک و تجربه کند» و در نتیجه همین «درک یک باره حقیقت (در شهود یا تجربه دینی) است که باعث می‌گردد تا ایمان در مؤمن مادیت پیدا کند» به عبارت بهتر، در رویکرد اقبال «تا حقیقت توسط شهود برای فرد به صورت یک باره ادراک نشود، ایمان در فرد شکل نمی‌گیرد» بنابراین، از اینجا است که باید بگوئیم که او «جوهر ایمان را عمل تعریف می‌نماید و اندیشه را در ادامه عمل و ایمان را توسط

شهود و تجربه دینی تبیین می‌نماید» و داوری می‌کند که «قرآن کتابی است که در باره عمل بیش از اندیشه تاکید کرده است.»

ح - او «دین را به عنوان یک پدیده ایمانی در بستر تجربه دینی (در کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام) عمدتاً در اعتقادات به خداوند و وحی نبوی و معاد خلاصه می‌نماید» و از اینجا است که اقبال در پنج فصل از هفت فصل کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، «به تبیین همین سه ابر مقوله کلامی یعنی خدا و معاد و وحی نبوی می‌پردازد» و با این رویکرد است که «او دین را به عنوان یکی از نیازهای بشر مطرح می‌نماید و احیای دغدغه‌های دینی به معنای فراهم آوردن بسترهای فعالیت شهودی و مکاشفات حاصل تجربه دینی (نه تجربه باطنی صوفیانه) تعریف می‌نماید.»

ط - اقبال در عبارات فوق بر این نکته تاکید می‌کند که «امری به نام پایان کار و ختم دوره تفکر فلسفی وجود ندارد» که معنای دیگر این حرف آن است که «بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام باید در بستر زمان، صورت پروسه‌ای و مستمر داشته باشد نه صورت پروژه‌ای و موردی و موقت» به عبارت دیگر باید «به تدریج که معرفت بشر پیشرفت می‌کند و جاده‌های اندیشه‌های تازه برای آدمی باز می‌شود، پروسه تطبیقی بازسازی فکر دینی در اسلام را هم توسعه بدهیم». لذا به همین دلیل است که اقبال در عبارات فوق بر این باور است که همین «پروسه‌ای بودن بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام باعث می‌گردد که در آینده اظهار نظرهای استوارتر و عمیق‌تر از آنچه که او در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام مطرح کرده است، مطرح بشود» و او دعوت می‌کند که «ما باید با دقت و احتیاط تمام مراقب پیشرفت اندیشه بشری باشیم و پیوسته وضع مستقل نقادانه‌ای نسبت به این اندیشه‌ها داشته باشیم.» ☀

ادامه دارد



«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

در پاسخ به سوال‌های فوق،

اولاً باید عنایت داشته باشیم که در سال‌های ۵۵ - ۵۸ (فرایند درونی اولیه تکوین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) ما شعار: «آگاهی، آزادی و برابری» از جمع‌بندی درازمدت اندیشه‌های شریعتی و محمد اقبال (به عنوان معلمان کبیرمان) استخراج کردیم». البته آنچه در این عرصه بیشتر ما را یاری کرد، جمع‌بندی در نگاه شریعتی (به خصوص در کنفرانس سه جلسه‌ای «قاسطین، مارقین، ناکثین») و جمع‌بندی بر روی فصل ششم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام محمد اقبال لاهوری (تحت عنوان «اصل حرکت در ساختمان اسلام») در رابطه با شعار «آگاهی، آزادی و برابری» بود. در همین رابطه است که باید داوری کنیم که طرح شعار «آگاهی، آزادی و برابری» در رویکرد ما «پس از تدوین تئوری (دو مؤلفه‌ای در عرصه ایدئولوژی و استراتژی) و تدوین برنامه حداقلی و حداکثری‌مان در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن مؤلفه‌های قدرت سیاسی، اقتصادی و قدرت معرفتی در بستر مبارزه سلبی و ایجابی ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استعماری، یا نفی زر و زور و تزویر) مطرح گردید، نه قبل از آن».

ثانیاً مهم‌ترین مشکلی که ما در سال‌های ۵۵ - ۵۸ (در فرایند درونی حرکت‌مان) در این رابطه با آن روبرو بودیم، این بود که «رویکرد معلم کبیرمان شریعتی چه در عرصه ایدئولوژی و چه در عرصه استراتژی و چه در عرصه شعارهای فردی و اجتماعی دچار گسستگی نظری و تئوریک بودند» و دلیل این امر هم آن بود که شریعتی (برعکس علامه محمد اقبال لاهوری) به صورت پروسه‌ای (آنهم در فرایندهای مختلف حیات سیاسی‌اش، از آغاز تا انتها، یعنی از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۵۶) اقدام به تدوین و تبیین و تعریف ایدئولوژی و استراتژی و شعارهای خودش کرده بود. همین موضوع گسستگی در ایدئولوژیک و استراتژی و شعارهای شریعتی برای ما (در فرایند درونی حرکت‌مان در سال‌های ۵۵ تا ۵۸) به عنوان بزرگ‌ترین معضل، در تدوین تئوری‌های عام و مشخص و تعریف شعار محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران شده بود؛ زیرا «ما هرگز نمی‌توانستیم در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی بر گسستگی

(و یا عدم پیوند و پیوستگی) تئوریک در عرصه‌های عام و خاص و مشخص و چند شعاری تکیه بکنیم».

قابل ذکر است که (برعکس حرکت نظری - فردی) در پراکسیس سیاسی - اجتماعی جمعی، «عدم پیوستگی در تئوری‌های عام و خاص و مشخص و در تعریف شعار، بستر ساز تکوین بحران در حرکت تشکیلاتی می‌شود» بنابراین، در همین رابطه بود که (در سال‌های فرایند درونی حرکت‌مان ۵۵ - ۵۸) «مشکل‌ترین بخش‌های پلمیک و جمع‌بندی‌های تئوریک‌مان (در عرصه‌های عام و خاص و مشخص و تعریف شعار برای حرکت جمعی‌مان) همین مقابله کردن با گسستگی فوق در اقیانوس بی‌انتهای اندیشه‌های شریعتی بود که برای فهم حجم و عمق این کار کارستان و این کار مردافکن، باید به طرح تبیین تئوری‌های عام و خاص و مشخص و تعریف شعارهای شریعتی در شش فرایند پروسه حیات سیاسی ۲۹ ساله شریعتی (از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۵۶) بپردازیم:

الف - شریعتی در شرایطی فرایند ورود به حیات سیاسی‌اش (و یا تولد دومش، یعنی از سال ۱۳۲۹ که در سن ۱۷ سالگی بود) آغاز کرد که دقیقاً مصادف «با اوج‌گیری مبارزات رهائی‌بخش و ضد استعماری

- ضد استبدادی دولت ۲۸ ماهه دکتر محمد مصدق (که از اردیبهشت ۱۳۲۹ تا ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه داشت) و اوج‌گیری فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی - سیاسی استاد محمد تقی شریعتی (در چارچوب کانون نشر حقایق اسلامی مشهد) بود». در نتیجه همین کوران مبارزه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی در آن فرایند اولیه حیات سیاسی او باعث گردید تا «شریعتی به صورت خود به خودی و با رویکرد انطباقی وارد این سیل سیاسی - اجتماعی - فرهنگی (تکوین یافته از بیرون توسط مصدق و یا استاد محمد تقی شریعتی) بشود». خود او در توصیف این فرایند از حرکتش می‌گوید:

«تا اینکه سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در رسید و من در سیکل دوم بودم که ناگهان طوفانی برخاست و دنیای آرامش بر هم خورد و کشمکش از همه سو در گرفت و من نیز از جایگاه ساکت تنه‌ایم کنده شدم و... داستان آغاز شد. همه بزن بزن و بگیر بگیر و شلوغ پلوغ... و از آنجا بود که من وارد دنیایی شدم از عقیده و ایمان و قلم و حماسه و هراس و آزادی و عشق به آرمان‌هایی برای دیگران. مفصل است، خاطره‌هایی پراز خون و ننگ و نام و ترس و دلاوری و صداقت و دروغ و خیانت و فداکاری و شهادت و... چه بگویم؟ چه آتشی؟ چه آتشی؟ اگر آب اقیانوس‌های عالم را بر آن می‌ریختند زبانه‌هایش آرام نمی‌گرفت خیلی پیش رفتم خیلی مرگ و قدرت شانه به شانه‌ام می‌آمدند. به هر حال گذشت. آری، مثل اینکه دیگر گذشت و من از این سفر افسانه‌ای حماسی که منزل‌ها و صحراها بریدم برگشتم و با دست خالی بسیاری از آنها که در آن وادی‌ها در پی من می‌آمدند، برگشتند و فروختند و چه گران، نه چه ارزان، وزارت، مدیریت کل، وکالت، نمایندگی، ریاست فلان و من آنچه را اندوخته بودم و داشتم، نفروختم؛ که از هر چه می‌دادند گران‌تر بودم، لذا معامله‌مان نشد و بالاخره من ماندم و هیچ و آمدم آهسته آهسته و خزیدم به این گوشه مدرسه و معلمی و هرگز افسوس نخوردم و سخت غرق لذت و فخر که ماندم و دنیا مرا نفریفت و به آزادی‌ام، به ایمانم و به راهم خیانت نکردم ایستادم اما برنگشتم اما ایستادن هم نه از عجز و از ترس،

نه دیوار بود دیوار، ایستادم، اما باز نگشتم به بیراهه هم نرفتم که من نه مرد بازگشتم، استوار ماندن و به هر بادی به باد نرفتن، دین من است. دینی که پیروانش بسیار کم‌اند. مردم همه زادگان روزند و پاسداران شب. جنید با مریدان از میدان بغداد می‌گذشت، سارق مشهوری را که کوهستان‌های حومه شهر را در زیر شمشیر خویش گرفته بود بر سر دار بالا برده بودند عبرت خلق را جنید پیش آمد و بر پای او بوسه زد. مریدان خروش کردند. جنید گفت: بر پای آن مرد باید بوسه داد که در راه خویش تا بدینجا بالا آمده است؛ و خدا را سپاس می‌گویم که این جمله در ماندن من اثری بزرگ داشته است نمی‌دانم از کیست که: شرف مرد همچون بکارت یک دختر است، اگر یک بار لکه‌دار شد دیگر هرگز جبران‌پذیر نیست» (م. آ - ج ۳۳ - ص ۹ - سطر ۱۶ به بعد).

«یادم هست، هفده سال پیش در سالگرد ۹ اسفند بود، نه اسفند تاریخ مقدسی است، از آن سال هر سال این روز برای من تجدید خاطره پراز غرور و توفیق و لذت و آزادی بوده است، در این روز دکتر (مصدق) که سقوط کرده بود مجدداً روی کار آمد، مجلس با او مخالفت کرد و او جلو بهارستان مردم را دعوت کرد و خطاب به نسل آزادی‌خواه جدید گفت: مجلس آنجا نیست، مجلس اینجا است، هر جا که شمائید مجلس است. چه روز شگفتی بود ۹ اسفند ۱۳۳۱» (ص ۷۴ - سطر ۲۲ به بعد).

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است، اینکه «او در فرایند اول حیات سیاسی‌اش (در سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۳۴) تحت تأثیر جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش دموکراسی خواهانه دکتر محمد مصدق به خصوص در دولت ۲۸ ماهه او بوده است؛ و اصلاً شریعتی توسط این جنبش سیاسی شده بود» هر چند که او در بستر فعالیت در کانون نشر حقایق اسلامی تحت هژمونی استاد محمد تقی شریعتی بود که به جنبش‌رهای بخش ضد استعماری و ضد استبدادی مصدق و در ادامه آن به جریان خداپرستان سوسیالیست پیوست. پر واضح است که در آن شرایط خودویژه، چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی به هر حال «شریعتی

رویکرد انطباقی داشته است». در نتیجه «کتاب‌ها و آثار او هم در این مرحله صورت ترجمه و تاسی جویانه از رویکرد دیگران داشته است.»

ب - فرایند دوم حیات سیاسی شریعتی (سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸) «همان فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد» که او در ادامه حرکت فرایند اول حیات سیاسی‌اش (سال‌های ۱۳۲۹ تا ۳۲) دارای حرکت دو مؤلفه‌ای بود. چرا که از یک طرف در ادامه همان حرکت مصدقی که در فرایند اول در کنار استاد محمد تقی شریعتی داشت، «عضو نهضت مقاومت ملی می‌شود و همان رویکرد انطباقی‌اش ادامه می‌دهد» و از طرف دیگر او به موازات مؤلفه اول حرکتش (در سال ۱۳۳۳) به نهضت خدایپرستان سوسیالیست تحت رهبری محمد نخبش می‌پیوندد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد «تا شریعتی در کنار استراتژی کار سیاسی (در نهضت مقاومت ملی) استراتژی کار فرهنگی - سیاسی (در ادامه کار فرهنگی - سیاسی کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمد تقی شریعتی) در کنار کنش‌گران نهضت خدایپرستان سوسیالیست هم در دستور کار خود قرار بدهد.»

لازم به ذکر است که «کار فرهنگی - سیاسی او در این فرایند باعث گردید که او کتاب «ابوذر غفاری» جوده السحار و بعد از آن کتاب «مکتب واسطه» ترجمه و تألیف نماید» که فهم بیشتر جوهر اندیشه‌های انطباقی شریعتی (در عرصه نظر و عمل در فرایند دوم حیات سیاسی‌اش) در «گرو فهم جوهر نهضت خدایپرستان سوسیالیسم محمد نخبش می‌باشد»، در رابطه با فهم جوهر نظری و عملی نهضت خدایپرستان سوسیالیست است که باید عنایت داشته باشیم که:

۱ - نهضت خدایپرستان سوسیالیست «نخستین جریان مذهبی سوسیالیستی بود که در فرایند پسا شهریور ۲۰ همراه با دیگر جریان‌های سیاسی ملی و مارکسیستی با هدایت محمد نخبش مادیت پیدا کرد.»

۲ - محمد نخبش در تبیین رویکرد نهضت خدایپرستان سوسیالیست بر این باور بود که «دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی نمی‌تواند شکل بگیرد» بنابراین، «او

سوسیالیسم را (در چارچوب دموکراسی اقتصادی) بستر ساز تکوین دموکراسی سیاسی تعریف می‌کرد». تاکید می‌کنیم که محمد نخبش از آغاز بر این باور بود که «بدون دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم امکان تحقق دموکراسی سیاسی در جامعه وجود ندارد.»

۳ - محمد نخبش همچنین در راستای «تبیین اخلاقی سوسیالیسم دموکراسی مورد اعتقادش بود که بر دین اسلام تکیه می‌کرد.»

۴ - جوهر سیاسی و اقتصادی نهضت خدایپرستان سوسیالیست «همان راه سومی بود که شریعتی در مکتب واسطه (که در فرایند دوم حیات سیاسی‌اش و در مرحله پیوند با نهضت خدایپرستان سوسیالیست است، تألیف کرد) به دنبال تبیین آن بوده است». لازم به ذکر است که «کتاب مکتب واسطه نخستین اثر تألیفی شریعتی می‌باشد که در این کتاب او تلاش می‌کند تا مکتب اسلام را به لحاظ فلسفی به عنوان مکتب واسطه بین ایده‌آلیسم و ماتریالیسم و به لحاظ سیاسی (در دوران جنگ سرد بین دو بلوک سرمایه‌داری و سوسیالیسم حزب - دولت بلوک شرق) اسلام را به عنوان قدرت جهانی بین دو بلوک غرب و شرق مطرح نماید». باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم که در این کتاب شریعتی «از موضع سیاسی اسلام را به عنوان واسطه بین دو بلوک شرق و غرب تعریف می‌نماید، نه از موضع اقتصادی، آنچنانکه سازمان مجاهدین خلق به غلط در باب این کتاب برای رد اندیشه‌های شریعتی مطرح می‌کنند.»

اضافه کنیم که «شریعتی در شرایطی کتاب مکتب واسطه را تألیف می‌کند که در پیوند با نهضت خدایپرستان سوسیالیست دارای رویکرد سوسیالیستی بوده است. لذا هرگز او نمی‌توانسته با رویکرد سوسیالیستی که داشته، در این کتاب به طرح اقتصاد اسلامی به عنوان یک رویکرد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم (آنچنانکه سازمان مجاهدین خلق در تحریف‌اندیشه‌های شریعتی تبلیغ می‌کردند) اعتقاد داشته باشد.» ☀

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

یافته از پائین زن ایرانی (با سرکوب هولناک رژیم مطلقه فقهاتی در خیزش آبان‌ماه ۹۸) برعکس آنچه که حزب پادگانی خامنه‌ای فکر می‌کردند، نه تنها متوقف نشد، بلکه «با تغییر شکل در اسفندماه ۹۸ و در جریان انتخابات مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی، به صورت جنبش فراگیر نافرمانی مدنی زن ایرانی مادیت پیدا کرد». بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که «جنبش خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی جامعه زنان ایران (در جریان انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ و انتخابات خرداد ۱۴۰۰ ریاست جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) یکی از بزرگترین جنبش نافرمانی مدنی تاریخ بوده است» بنابراین، به خاطر همین گستردگی جنبش نافرمانی مدنی جامعه زنان ایران (در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ و در انتخابات ۱۴۰۰ ریاست جمهوری سیزدهم) بود که «برای اولین بار (در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) حتی طبق آمارهای مهندسی شده خود

۱۵ - اگرچه از ۱۷ اسفند ماه ۵۷ (کمتر از یک ماه بعد از انقلاب شکست خورده بهمن ماه ۵۷) «جامعه زنان ایران در راستای کسب آزادی‌های اجتماعی از دست رفته خود و به چالش کشیدن آپارتاید جنسیتی اسلام دگماتیسم فقهاتی حوزه‌های فقهی و نبرد با رویکرد زن‌ستیزانه نظریه استبدادساز ولایت فقه خمینی وارد مبارزه مطالبه‌محور اجتماعی و مدنی همه جانبه با رژیم در حال نهادینه شدن فقهاتی شدند و با شعار دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش زنان ایرانی، آپارتاید جنسیتی اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی را به چالش کشیدند» ولی از خیزش آبان‌ماه ۹۸ (با حضور فراگیر جامعه زنان ایران در این خیزش) جامعه زنان ایران وارد فرایند نوینی از پروسه حرکت خود (که همان فرایند سیاسی مبارزه مطالبه‌محور می‌باشد) شدند؛ که آنچنانکه در کالبد شکافی و آسیب‌شناسی خیزش آبان‌ماه ۹۸ مطرح کردیم، متأسفانه حضور جامعه زنان ایران در خیزش آبان‌ماه ۹۸ مانند دیگر کنش‌گران این خیزش (هر چند به صورت خودجوش و تکوین یافته از پائین هم بودند ولی) «صورت متمایز و بی‌سرمه و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی داشتند و همین امر باعث سرکوب فراگیر و کشتار آنها (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) شد». ولی آنچه در این رابطه قابل توجه است اینکه «در خیزش آبان‌ماه ۹۸ زن ایرانی به صورت اجتماعی و فراگیر، در نبرد ضد آپارتایدی خود با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برای دستیابی به حقوق اجتماعی و حقوق اقتصادی و حقوق سیاسی لگدمال شده خود) وارد فرایند نوین سیاسی شد» و با ورود به فرایند سیاسی پروسس حرکت خودجوش و تکوین یافته از پائین جامعه زنان ایران بود که جنبش زنان ایران توانستند، علاوه بر اینکه «حرکت خودشان را رادیکالیزه بکنند و جوهر اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مبارزه قبلی خودشان را وارد فاز نوین سیاسی بکنند، از همه مهمتر اینکه زن ایرانی (از خیزش آبان‌ماه ۹۸) توانست به صورت مستقیم و عریان وارد نبرد سیاسی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت پاره کردن زنجیر ستم مضاعف جنسیتی و اقتصادی و سیاسی و حقوقی و مدنی خود بشود»؛ که البته این فرایند جدید خودآگاهی‌گر و خودجوش و تکوین

رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بیش از ۶۰ درصد جامعه ایرانی که مشمول حق شرکت در انتخابات بودند، آن انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای (که در راستای یکپارچگی نظام شکل گرفتند) را تحریم و بایکوت کردند» به طوری که طبق گفته علی مطهری در کلان‌شهر تهران کمتر از ۱۰ درصد مشمولین حق انتخاب در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ شرکت کردند؛ که البته در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ حزب پادگانی خامنه‌ای هم به علت بازتولید همین جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران، همین بایکوت کردن صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت با بایکوت انتخابات اسفند ماه ۹۸ صورت گسترده‌تری پیدا کرد.

باری، از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «جنبش زنان ایران گرچه در فرایند اولیه خود در ۱۷ اسفند ماه ۵۷ از فاز ضد آپارتاید جنسیتی برای کسب آزادی‌های اجتماعی از دست رفته خود در شکل جنبش مطالبه‌محور مدنی و اجتماعی صرف شروع کردند» و گرچه در ادامه آن (از ۱۷ اسفند ۵۷ تا دوم خرداد ۷۶) در طول دو دهه «جوهر جنبش زنان ایران صورت مطالبه‌محور اجتماعی و مدنی و اقتصادی، مدنی - اجتماعی و صنفی - صنفی و صنفی - اجتماعی داشته است» و از خرداد ۷۶ تا آبان‌ماه ۹۸ یعنی بیش از دو دهه، «جنبش زنان ایران با مشارکت در تضادهای جناح‌های درونی قدرت و حکومت و حمایت از جریان اصلاح‌طلبان درون حکومتی (تحت هژمونی سید محمد خاتمی از ۷۶ تا ۸۸) و بعد از آن (از ۸۸ تا دی‌ماه ۹۶) با حضور در جنبش سبز (تحت هژمونی میر حسین موسوی) توانست این جنبش اجتماعی - صنفی و یا صنفی - اجتماعی خودش را وارد فرایند جنبش اجتماعی - سیاسی بکند و حق اعتراض مدنی شهروندی جهت دریافت حقوق خودش نهادینه نماید»، ولی از آبان‌ماه ۹۸ جنبش زنان ایران «با حضور گسترده خودش در خیزش آبان‌ماه ۹۸ به صورت عریان و مستقل (از جناح‌های حکومت و پس از خروج از دوران ۲۰ ساله مشارکت در تضاد جناح‌های درون حکومت

در راه نیل به خواسته‌های خود در دی‌ماه ۹۶) وارد فرایند سیاسی - سیاسی پروسه حرکت خود شد» و تا آنجا در این عرصه پیشرفت کرد که در فرایند پسا سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای، جنبش زنان ایران) با تغییر شکل مبارزه خود توانست مانند ققنوسی در اسفندماه ۹۸ و در جریان انتخابات مجلس یازدهم از خاکستر خیزش آبان‌ماه ۹۸ پرواز کند و «در چارچوب شکل مبارزه نافرمانی مدنی خود توانست همان فرایند مبارزه سیاسی - سیاسی خودش را به صورت گسترده‌تری بازتولید نماید» بنابراین بدین سان بود که از خیزش آبان‌ماه ۹۸ به بعد جنبش زن ایرانی در عرصه پروسه مبارزه مطالبه‌محور خود وارد عرصه کسب حقوق سیاسی از دست رفته خود شد و البته دلیل این امر همان بود که «جنبش زنان ایرانی در طول بیش از چهار دهه قبلی مبارزه خود به صورت خودجوش و مستقل و خودسازمانده به این جمع‌بندی رسیده بودند که با حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای و رویکرد آپارتاید جنسیتی اسلام دگماتیستی فقه‌ای حوزه‌های فقهی، تنها با جنبش مطالبه‌محور صرف مدنی و صنفی نمی‌توان حتی به خواسته حداقلی خود دست پیدا کرد.»

به بیان دیگر جنبش زنان ایران از آبان‌ماه ۹۸ به این واقعیت بزرگ دست پیدا کردند که «در حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای بدون تردید کسب حقوق اجتماعی و مدنی و حقوق اقتصادی زن ایرانی در گرو کسب حقوق سیاسی مستقل آنها از جناح‌های درونی قدرت می‌باشد». یادمان باشد که این نبرد بی‌امان سیاسی - سیاسی زن ایرانی با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (که از آبان‌ماه ۹۸ آغاز شد و در انتخابات اسفند ماه ۹۸ در جریان تحریم و بایکوت انتخابات مجلس یازدهم حزب پادگانی وارد شکل جنبش نافرمانی مدنی شد و در جریان انتخابات خرداد ۱۴۰۰ ریاست جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم این حرکت جنبش نافرمانی مدنی به اوج خود رسید) در این پروسه به دنبال آن می‌باشد که با رویکرد هم‌گرائی عمودی و افقی خود با دیگر جنبش‌های

اجتماعی جامعه بزرگ ایران شرایط برای تغییر توازن قوا به سود خود در عرصه میدانی و در راستای دستیابی به مطالبات مدنی و اقتصادی و سیاسی فراهم بکند.

۱۶ - در یک تقسیم بندی کلی توسط کالبد شکافی جنبش زنان ایران (در طول بیش از ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به لحاظ جوهر مبارزاتی آنها می‌توانیم جنبش زنان ایران را به دو شاخه بزرگ که عبارتند از:

الف - شاخه جنبش فمینیستی

ب - شاخه جنبش دموکراسی سوسیالیستی، تقسیم بکنیم؛ که البته باز به صورت کنکرت و مشخص می‌توانیم شاخه فمینیستی جنبش زنان ایران در طول بیش از چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به سه زیر شاخه:

یک - لیبرال فمینیستی.

دو - سکولار فمینیستی.

سه - فمینیست‌های اسلامی، تقسیم بکنیم.

برای مثال لیبرال فمینیسم‌های خارج‌نشین با «مبارزه تک مؤلفه‌ای خود و جایگزین کردن شعار کشف حجاب به جای شعار دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش برای زن ایرانی تنها اقدام به یک مبارزه فردی و تک مؤلفه‌ای سلبی بر علیه آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کفایت می‌کنند» و بی‌شک در همین چارچوب بوده است که کنش‌گران شاخه لیبرال فمینیستی جنبش زنان ایرانی در چهار دهه گذشته حرکت خود پیوسته بر این باور بوده‌اند که توسط شعار «کشف حجاب» و دستیابی زن ایران به این امر، در ادامه آن زن ایرانی می‌تواند به دیگر خواسته‌های صنفی و مدنی و سیاسی خود دست پیدا کند. بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد کنش‌گران شاخه لیبرال فمینیستی جنبش زنان ایران «مبارزه در راستای کشف حجاب زن ایرانی خود فی نفسه یک جنبش صد درصد سیاسی می‌باشد، زیرا قطعاً آخرین سنگری است که رژیم مطلقه فقهاتی در راستای حفظ موجودیت حکومتی خودش حاضر به عقب‌نشینی از آن می‌شود؛» اما با همه این تفاسیر متاسفانه باید داوری کنیم که شاخه لیبرال فمینیستی جنبش زنان ایران در طول

بیش از چهار دهه حرکت خود بر علیه آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی نه تنها نتوانسته‌اند رژیم مطلقه فقهاتی را در برابر خواسته خود حاضر به عقب‌نشینی بکنند و نه تنها این شاخه از جنبش زنان ایران در طول چهار دهه گذشته نتوانسته‌اند حتی به خواسته‌های دیگر صنفی و مدنی خود دست پیدا کنند و نه تنها آنچنانکه در جریان حرکت دختران خیابان انقلاب و غیره شاهد بوده‌ایم این حرکت فمینیستی نتوانست در جامعه ایران از صورت متمیزه خارج بشود و صورت فراگیر اجتماعی پیدا کند، از همه مهمتر اینکه شاخه لیبرال فمینیستی با شعار مکانیکی و سلبی کشف حجاب (به جای شعار «دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» و به جای تکیه ایجابی بر شعار «عدالت‌خواهانه جنسیتی، طبقاتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و رفع تبعیض‌های مرکب موجود در جامعه بزرگ ایران») شرایط برای تفرقه لایه‌های مختلف جامعه زنان ایرانی یا پروسه واگرایی در جامعه زنان ایران را فراهم کرده‌اند.

برعکس شاخه فمینیستی جنبش زنان ایران که در این شرایط گرفتار حصار سکتاریستی شده‌اند و بیش از آنکه در داخل کشور عرصه فعالیت نظری و عملی پیدا کنند تنها در خارج از کشور مطرح می‌باشند، شاخه دیگر جنبش زنان ایران یعنی شاخه دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) توانسته است جایگاه واقعی اجتماعی - تاریخی خودش را در جامعه امروز ایران پیدا کند. چراکه: ☀

ادامه دارد

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

جهان (تحت هژمونی خودش) تعریف می‌کرد و البته در طول ۳۲ سال گذشته حزب پادگانی خامنه‌ای باز در همین مسیر حرکت می‌کند.

چهار - مصدق در عبارات فوق اعلام می‌کند که «حرکت ضد استعماری - ضد امپریالیستی او در جامعه ایران تنها محدود به زمان او نمی‌شود، بلکه در آینده کشور ایران است که این نهال ضد استعماری - ضد امپریالیستی او به ثمر می‌نشیند» برعکس خمینی و حزب پادگانی خامنه‌ای که در ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، هر گونه آمریکاستیزی در بستر حرکت نظامی و جنگ‌های نیابتی در منطقه در راستای سرکوب حرکت‌های دموکراتیک داخل کشور مردم نگون‌بخت ایران تعریف می‌کرده‌اند.

پنج - مصدق پیوسته «در بستر مبارزه ضد استعماری - ضد امپریالیستی خودش، با استبداد رژیم کودتائی پهلوی هم مبارزه می‌کرده است نه برعکس» بنابراین در رویکرد مصدق «مبارزه ضد استبدادی همه جانبه در جامعه ایران تنها در بستر مبارزه ضد امپریالیستی - ضد استعماری قابل تحقق می‌باشد» و این کاملاً برعکس رویکرد

آنچه از بیانات فوق مصدق برای ما قابل فهم است اینکه:

یک - مصدق در چارچوب «مبارزه ضد استعماری خودش، مبارزه ضد امپریالیستی توسط ملی کردن صنعت نفت ایران به صورت کنکرت و مشخص تعریف می‌کرده» نه مانند خمینی و حزب پادگانی خامنه‌ای (در ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی) که با آمریکاستیزی مجرد و انتزاعی می‌خواهند تمام حرکت سیاسی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی خود را در داخل و منطقه و بین‌المللی تعریف بکنند.

دو - مصدق (آنچنانکه در عبارات فوق با صراحت اعلام می‌کند) بر این باور بوده است که «با ملی کردن صنعت نفت ایران بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری جهان از مملکت ایران برچیده می‌شود و خارج از این مسیر هر گونه حرکت ضد استعماری و ضد امپریالیستی در کشور ایران انتزاعی و صوری و مجرد می‌باشد» برعکس خمینی و حزب پادگانی خامنه‌ای (که در ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) پیوسته بر این باور بوده‌اند که «تنها مسیر برچیده شدن بساط آمریکا در کشور ایران بیرون راندن نظامی و فیزیکی آمریکا در کشور ایران و کشورهای منطقه از افغانستان تا عراق و سوریه و لبنان می‌باشد» بدین ترتیب آنچنانکه در این شرایط شاهد هستیم، حزب پادگانی خامنه‌ای جهت بیرون کردن فیزیکی و نظامی آمریکا از کشور افغانستان حتی با طالبان امروز حاکم بر افغانستان بر علیه حرکت دموکراتیک احمد مسعود همکاری می‌نماید، آنچنانکه برای بیش از یک دهه با بشار اسد بر علیه جنبش‌های مردمی کشور سوریه پیوند همه جانبه داشته است.

سه - آنچنانکه مصدق در عبارات فوق با صراحت مطرح می‌کند، او حرکت ضد استعماری - ضد امپریالیستی خودش (با شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران») «سر آغاز حرکت ضد استعماری آینده تمامی کشورهای خاورمیانه در راستای نفی زنجیر بندگی و بردگی و استعمار تعریف می‌نماید» برعکس خمینی که با شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» و شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، جنگ ۸ ساله خودش با صدام حسین و حزب بعث عراق به عنوان سر آغاز حرکت رهائی‌بخش مسلمانان

خمینی و حزب پادگانی خامنه‌ای در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. چرا که آنچنانکه در سال ۵۷ شاهد بودیم، خمینی با مطلق کردن شعار سلبی «سرنگونی شاه در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش»، نه تنها برای آزادی و دموکراسی ارزشی قائل نبود و نه تنها مبارزه ضد شاه او فقط در راستای کسب قدرت سیاسی برای خودش بود، بلکه مهمتر از همه اینکه (آنچنانکه ابراهیم یزدی به عنوان رابط بین خمینی و امپریالیسم آمریکا در خاطرات خودش مطرح می‌کند) «خمینی برای سرنگون کردن رژیم شاه و کسب قدرت سیاسی حتی وعده همکاری همه جانبه با آمریکا داده بود» که خود این امر به معنای آن است که «خمینی هرگز و هرگز حتی مبارزه ضد شاه و ضد رژیم پهلوی خودش را در عرصه آمریکاستیزی انتزاعی‌اش دنبال نکرده است»؛ و بدین ترتیب می‌توان دآوری کرد که (آنچنانکه در جریان مک فارلین شاهد بودیم) «او به آمریکاستیزی هم به عنوان یک ابزار نگاه می‌کرد، نه مانند مصدق به عنوان مبارزه استراتژیک» بنابراین، در همین رابطه بود که او پس از اشغال سفارت آمریکا (توسط دانشجویان حواریونش تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها) گفت: «تا تنور داغ است، من می‌خواهم دو تا نان به این تنور بچسبانم، یکی انتخابات رئیس جمهوری و دیگری انتخابات مجلس است.»

باری، در عرصه همین «رویکرد مصدق نسبت به مبارزه ضد استبدادی در بستر مبارزه ضد استعماری - ضد امپریالیستی بود که او سلطنت پهلوی را مخلوق سیاست انگلستان می‌دانست» و باز در همین رابطه بود که او در مجلس پنجم بر علیه رضا شاه گفت: «سردار سپه (رضا شاه) تمامی دستاوردهای انقلاب مشروطه را نابود خواهد کرد» (و خطاب به نمایندگان مجلس پنجم اعلام کرد که) «بعد از بیست سال خونریزی در راه آزادی و دموکراسی آیا شما قبول می‌کنید که یک نفر (رضا شاه) هم شاه باشد و هم نخست وزیر؟ این ارتجاع صرف و استبداد خالص است.»

شش - «مبارزه ضد استعماری - ضد امپریالیستی مصدق در عرصه ملی کردن صنعت نفت ایران تنها محدود به بلوک غرب نمی‌شد، بلکه همراه با آن معتقد به ملی کردن صنعت نفت در شمال ایران

هم بود» بنابراین بدین ترتیب بود که «او در مجلس چهاردهم با واگذاری امتیاز استخراج نفت به شرکت‌های و دولت‌های خارجی مخالفت کرد و از جمله با واگذاری امتیاز استخراج نفت در دریای خزر به شوروی هم مخالف بود» (که البته همین موضوع بود که باعث مخالفت و دشمنی حرب توده با مصدق گردید) و باز در همین رابطه بود که مصدق در مجلس چهاردهم پروژه موازنه منفی خودش را اینچنین تعریف کرد که «تا زمانی که نیروهای بیگانه در ایران وجود دارند، نباید به هیچ دولت خارجی امتیاز استخراج نفت داده شود.»

هفت - مصدق با «ملی کردن صنعت نفت ایران بود که توانست به صورت کنکرت و مشخص مبارزه ضد استعماری خودش را تعریف بکند» و از اینجا بود که «او در مجلس شانزدهم لایحه ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرد» و سپس موفق شد در ارتباط با شکایت شرکت نفت انگلیس در سازمان ملل و دادگاه لاهه، دولت انگلیس را محکوم و حقانیت ملت ایران را در رابطه با لغو امتیاز استخراج نفت ایران توسط شرکت نفت انگلیس به اثبات برساند.

هشت - «مبارزه ضد استعماری مصدق در بستر همان مبارزه ضد استبدادی او صورت می‌گرفت» و به همین دلیل بود که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ (سه ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) «مصدق شاه را مجبور کرد تا اداره املاک پهلوی را به دولت واگذارد» و البته این موضوع کاملاً برعکس رویکرد خمینی و حزب پادگانی خامنه‌ای در ۴۲ سال گذشته می‌باشد؛ زیرا خمینی در بستر مبارزه ضد شاه و ضد پهلوی برای کسب قدرت سیاسی که در بهمن ماه ۵۷ به انجام رسید، از فردای بهمن ماه ۵۷ با مصادره اموال نجومی پهلوی و بورژوازی فراری دربار، این اموال نجومی را نه تنها واگذار به مردم نکرد و نه تنها حتی واگذار به دولت و خزانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا به اصطلاح بیت المال نکرد، بلکه برعکس اقدام به ایجاد نهادهای اقتصادی موازی تحت تیول خود کرد که می‌توانیم از جمله آنها به بنیاد مستضعفان تا آستان رضوی و بنیاد ۱۵ خرداد و غیره و غیره نام ببریم که هر کدام از این نهادهای مالی تحت تیول ولی فقیه و اعوان و انصارش که خارج از حسابرسی حکومتی و حتی معاف

از مالیات دادن به دولت می‌باشند فی نفسه قدرت اقتصادی آنها بیشتر از قدرت اقتصادی دولت می‌باشند.

نه - مصدق بدون آزادی و دموکراسی برای جامعه ایران، هرگز نمی‌توانست مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی غیر انتزاعی و کنکرت و مشخص خود را تعریف بکند» و در این رابطه بود که او در توصیف رضا شاه می‌گفت: «بر فرض محال ما با هواخواهان رژیم پهلوی موافقت کنیم و بگوئیم، دیکتاتور به مملکت ما خدمت کرده است، در مقابل آزادی که رضا شاه از ما سلب کرد، او چه برای ما کرد؟»

به هر حال در این رابطه بوده است که جنبش دانشجویی ایران در طول ۶۸ سال فرایند پسا قیام سه روز آذرماه ۳۲ خود، «در ادامه راه مصدق پیوسته دارای حرکت دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه بوده است» هر چند که «برحسب شرایط مختلف زمانی - مکانی گاهی یک وجه از دو مؤلفه حرکت آزادی‌خواهانه و یا برابری طلبانه خودش را پر رنگ‌تر می‌کرده است، ولی در تحلیل نهائی جنبش دانشجویی پیوسته بر حرکت دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه تکیه داشته است و هرگز حاضر نشده تا یک مؤلفه از حرکت خودش را در پای مؤلفه دیگر ذبح بکند.»

پر واضح است که جنبش دانشجویی «در پروسه پر فراز و نشیب تاریخ حیات سیاسی - اجتماعی خودش، پیوسته دو مؤلفه حرکت آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه خودش را در عرضه مبارزه ضد سرمایه‌داری - ضد امپریالیستی دنبال می‌کرده است، نه به صورت انتزاعی و مجرد». یادآوری می‌کنیم که در فرایند پسا انقلاب سال ۵۷ وقتی که دانشجویان و روحانیت حواریون خمینی در ۱۳ آبان ماه ۵۸ با اشغال سفارت آمریکا به دنبال آن بودند که پروژه آمریکاستیزی خودشان را جایگزین پروژه ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ایران بکنند، جنبش دانشجویی هرگز تن به پروژه خمینی و حواریون او ندادند و همچنان بر حرکت دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه خود پافشاری کردند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا خمینی و حواریون او پروژه کودتای فرهنگی جهت اشغال دانشگاه‌های کشور را در دستور کار خود قرار دهند، بنابراین، در این رابطه می‌توان

جمع‌بندی کرد که «جنبش دانشجویی ایران در طول ۶۸ سال پسا قیام سه روزه آذرماه ۳۲ خود، در ادامه راه مصدق پیوسته مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی و ضد استثماری آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه‌اش را در پیوند با یکدیگر تعریف کرده است و البته از فرایند پسا رفرم ارضی شاه - کندی بود که (این رفرم ارضی باعث گردید تا سرمایه‌داری نفتی - دولتی در جامعه ایران استقرار پیدا کند و مناسبات زمین‌داری مغلوب مناسبات سرمایه‌داری بشود) وجه مبارزه ضد سرمایه‌داری در کشور ایران در کنار دو مؤلفه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ایران مطرح گردید.»

۴ - چهارمین خودویژگی جنبش دانشجویی ایران به خصوص در ۶۸ سال پسا قیام سه روزه (از شنبه ۱۴ تا دو شنبه ۱۶) خرداد ۳۲ «اولویت دادن رویکرد گفتمان‌سازی بر رویکرد آلترناتیوسازی می‌باشد». توضیح آنکه جنبش دانشجویی ایران در ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ تا به امروز) تاریخ حیات سیاسی - اجتماعی خود نشان داده است که «هر وقت به جای رویکرد گفتمان‌سازی (این جنبش) به دنبال آلترناتیوسازی رفته است (چه در زمان دنباله‌روی از حرکت تحزب‌گرایانه حزب توده در دهه ۲۰ و چه در زمان حرکت چریک‌گرایی مدرن در دهه ۴۰ و ۵۰ و چه در سال ۵۷ در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران و چه در فرایند پسا خرداد ۷۶) شکست خورده است» و تنها «زمانی جنبش دانشجویی توانسته است در حرکت و مبارزه خود موفقیت حاصل نماید که این جنبش به جای آلترناتیوسازی (برای جریان‌های جامعه سیاسی و یا جناح‌های درون حاکمیت) به دنبال گفتمان‌سازی برای جامعه بزرگ ایران بوده است» و دلیل این امر همان است که «در عرصه گفتمان‌سازی، وظیفه کنش‌گران جنبش دانشجویی ایران بر این امر قرار دارد تا شرایط کنکرت و مشخص اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - فرهنگی جامعه ایران را در قالب اندیشه و تئوری مشخص درآورند؛ و البته در ادامه آن بتوانند این اندیشه و تئوری مشخص را همه گیر و توده‌ای بکنند.» ☀

ادامه دارد

جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های - پیمانی

۱۱۴ مرکز صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاه،

در ۱۵ استان کشور چه درس‌هایی به همراه داشته است؟

(اعلام شده در ۲۹ خرداد ۱۴۰۰) شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌های - پیمانی (که رهبری جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی در دست داشت) خود نمایش‌گر آن است که رهبری خودجوش و مستقل این جنبش اعتصابی بر اساس جمع‌بندی و آسیب‌شناسی که از حرکت اعتصابی شکست خورده مرداد ماه سال گذشته داشته است، «تمامی سه مؤلفه مسیر فوق جهت تغییر توازن قوا به سود خود در نظر داشته‌اند» زیرا:

الف - در بند اول و پنجم بیانیه (۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌های - پیمانی) با طرح مشخص و کنکرت خواسته‌های کارگران پروژه‌های - پیمانی، «آن‌ها به دنبال پیوند عمودی با ۱۲۰ هزار کارگر پیمانی - پروژه‌های مشغول به کار در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی بوده‌اند». این دو بند اول و پنجم بیانیه فوق عبارتند از:

اول - مزد هیچ کارگر شاغل در نفت نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان باشد.
دوم - لغو قوانین برده‌وار در مناطق ویژه اقتصادی و برقراری قانون بیست

سوم - توازن قوا در عرصه میدانی (منهای اتحاد و سازماندهی کنش‌گران جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) در گرو «افزایش و فراگیری گسترده کمی کنش‌گران این جنبش می‌باشد» به عبارت دیگر «هر چه تعداد کمی کنش‌گران عرصه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین گسترده‌تر و فراگیرتر بشود، علاوه بر اینکه باعث کاهش هزینه مبارزه می‌شود و علاوه بر اینکه امکان سرکوب توسط حاکمیت مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن می‌گردد و علاوه بر اینکه شرایط برای پیروزی و موفقیت کوتاه‌مدت جنبش همراه با عقب‌نشینی رژیم مطلق فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر قبول مطالبات آنها فراهم می‌کند، از همه مهمتر اینکه همین افزایش کمی کنش‌گران جنبش، شرایط برای تغییر توازن قوا به سود جنبش و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم می‌سازد.»

پر واضح است که در این رابطه مهمترین وظیفه رهبری خودجوش این جنبش‌ها در راهبری و رهبری این جنبش‌ها «فراهم کردن شرایط جهت جذب بیشتر عددی و کمی کنش‌گران چه در عرصه افقی و چه در عرصه عمودی می‌باشد». بدین ترتیب از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که یکی از راه‌هایی که می‌تواند برای جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور بستر ساز جذب کمی و عددی در عرصه میدانی بشود، پیوند افقی با جنبش‌های مطالباتی و مدنی و سیاسی ایران در عرصه آزادی خواهانه و برابری طلبانه می‌باشد. حمایت جنبش‌های مطالباتی (از جنبش کامیون داران گرفته تا جنبش معلمان و زنان و بازنشستگان و غیره) از جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی کمپین ۱۴۰۰ خود نشانده فهم کنش‌گران محوری این جنبش نسبت به جایگاه فراگیر شدن کمی عمودی و افقی کنش‌گران می‌باشد. آنچه که در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه خود مفاد بیانیه ۹ ماده‌ای

در خصوص بند دوم لازم به توضیح است که با عنایت به فاصله دور پروژه‌ها در مناطق ویژه اقتصادی نسبت به خانواده کارگران پروژه‌های از آنجائیکه این کارگران در زمان انجام کار در پروژه‌های نمی‌توانند با خانواده خود زندگی بکنند لذا کارفرما با تهیه استراحت‌گاه‌های برده‌وار در پروژه‌های خود به صورت شبانه روز کارگران را در پروژه خود نگه می‌دارند. بدین خاطر تا قبل از کمپین ۱۴۰۰ در هر ماه تنها شش روز به کارگران مرخصی می‌دادند که به خانواده‌های خود که در شهرها و روستاهای دور افتاده می‌باشند، سر بزنند که البته به علت بعد مسافت این شش روز کفایت حداقلی برای آنها جهت سر زدن به خانواده‌های آنها نمی‌داد. در همین رابطه بود که در بیانیه فوق شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌ای - پیمانی، با طرح قانون بیست - ده به جای قانون بیست و چهار - شش، «به دنبال طرح مشخص و کنکرت مطالبه کارگران پروژه‌ای - پیمانی بوده است.»

ب - در بند دوم و سوم و چهارم بیانیه شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌ای - پیمانی، آنها با طرح مطالبه مشترک جامعه کارگری ایران، شورای سازماندهی به دنبال طبقه‌ای کردن آن جنبش اعتصابی در راستای تغییر توازن قوا بوده‌اند. این سه بند عبارتند از:

اول - حقوق و دستمزد معوقه جرم و یک دزدی آشکار است.

دوم - حذف شرکت‌های پیمانی و کوتاه شدن دست پیمانکاران برای تأمین امنیت شغلی و دائمی شدن قراردادهای کار.

سوم - منع اخراج کارگران.

با نگاهی هر چند اجمالی به این سه بند بیانیه فوق به وضوح برای ما آشکار می‌گردد که محوری‌ترین مطالبه همه جنبش‌های مطالباتی طبقه کارگر ایران در شرایط

فعلی همین سه بند می‌باشد، یعنی «پرداخت حقوق معوقه، مخالفت و مبارزه با خصوصی‌سازی و مخالفت با اخراج کارگران» که برای فهم جایگاه مهم این سه بند تنها کافی که با نگاهی هر چند اجمالی به لیست مطالباتی جنبش‌های مهم کارگران ایران (چه در صنایع و چه در معادن و چه در بخش‌های مختلف توزیعی و خدماتی) به این حقیقت دست پیدا کنیم که وجه مشترک مطالبه همه آنها بر پایه همین سه بند قبل تعریف می‌باشد.

ج - در بندهای هفتم و هشتم و نهم آن بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌ای - پیمانی (که رهبری خودجوش جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ را در دست داشتند) با طرح «مطالبه مشترک ۴۷/۵ میلیون نفر مزدبگیران تابع قانون کار به دنبال پیوند بین جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی با جنبش‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه بزرگ ایران می‌باشد». این سه بند عبارتند از:

اول - پایان دادن به امنیتی کردن محیط‌های کار.

دوم - آزادی تشکل و تجمع و اعتراض کارگران.

سوم - تأمین حق مسکن، درمان و تحصیل رایگان به عنوان حقوق پایه‌ای شهروندی.

برای فهم مفاد این سه بند باید عنایت داشته باشیم که در خصوص بند اول، از آنجائیکه رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای در طول بیش از سه دهه گذشته رهبری او، پادگانی کردن تمامی نهادهای اقتصادی و آموزشی و اداری و فرهنگی و سیاسی و غیره، از دانشگاه‌ها تا مدارس و تا کارخانه و کارگاه‌ها و حتی فضای مجازی و غیره بوده است و همین رویکرد پادگانی (حزب پادگانی خامنه‌ای) عامل بوده است جهت امنیتی کردن فضای این نهادها. طبیعی است که طرح بند پایان دادن به امنیتی کردن محیط‌های کار این بیانیه، تنها محدود به لغو امنیتی کردن صنایع و کارگاه‌های تولیدی نمی‌شود، بلکه تمامی این نهادهای پادگانی شده توسط حزب پادگانی را در بر می‌گیرد. همین «خواسته‌های بیانیه،

بستری برای پیوند جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ با جنبش‌های اجتماعی بوده است» و اما بند دوم که موضوع آزادی تشکل و تجمع و اعتراض کارگران مطرح می‌کند، باز موضوع این بند هم مانند موضوع بند فوق خود «موضوع مطالبه همه گروه‌های اجتماعی مدنی، صنفی، تولیدی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و غیره جامعه بزرگ ایران در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است که خود بستر ساز پیوند جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی با جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران بوده است»؛ و اما در خصوص مفاد بند سوم یعنی تأمین حق مسکن و درمان و تحصیل رایگان به عنوان حقوق پایه شهروندی، به وضوح آشکار است که «موضوع این بند تمامی آحاد اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه ایران می‌شود.»

د - در خصوص پیوند جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی با جنبش کارگران رسمی در بیانیه شورای سازماندهی اعتراضات که رهبری این جنبش به عهده داشته‌اند، آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم، در مقدمه این بیانیه ذکر شده بود که «این مرحله اعتصابی (۲۹ خرداد تا ۹ تیرماه، مدت ده روز اول) مرحله اولیه خطاری می‌باشد» که در صورت عدم پاسخ حاکمیت به مطالبات آنها از تاریخ نهم تیرماه با پیوند کارگران رسمی به این جنبش مرحله دوم جنبش اعتصابی به صورت گسترده‌تری باز تولید می‌شود.

عنایت داشته باشیم که کلید تداوم در عرصه یک حرکت درازمدت فرسایشی بدون تردید در دست کارگران رسمی نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی قرار دارد. بدین خاطر از آنجائیکه «شکاف میان بخش‌های رسمی و غیر رسمی کارگران در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث تجزیه اراده جمعی آنها برای ایجاد نهادها و سازمان‌های کارگری مشترک

مستقل خودجوش تکوین یافته از پائین شده است» متأسفانه در همین جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی هم «تبعیض بین کارگران رسمی و غیر رسمی و عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر مطالبات کارگران رسمی و در ادامه آن عدم مشارکت کارگران رسمی در این عظیم‌ترین جنبش اعتصابی ۴۲ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی باعث عدم تغییر توازن قوا به سود جنبش اعتصابی و عدم اجتماعی شدن و سیاسی شدن این جنبش اعتصابی گردید.»

بدون تردید هسته اصلی کارگران آگاه و پیشرو نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور اعم از رسمی و غیر رسمی در راستای باز تولید اراده جمعی کارگران پیوسته به دنبال ایجاد همبستگی بین این ۳۷ هزار کارگر رسمی با ۱۲۰ هزار کارگر غیر رسمی مشغول در نهادهای مختلف صنعتی و تولیدی فوق بوده‌اند. قطعاً در آینده با ایجاد اتحاد و همبستگی بین این دو بخش، اتحاد عمل تأثیرگذار، همراه با توازن قوا به سود اردوگاه بزرگ کار و زحمت و اعمال اراده جمعی جنبش‌های برابری طلب و آزادی خواه اجتماعی جامعه بزرگ ایران تا رسیدن به مطالبات حداکثری حاصل خواهد شد. آنچنانکه در سال ۵۷ و در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ در عرصه جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، ما شاهد اتحاد و همبستگی بین تمامی شاخه‌های جنبش اعتصابی اجتماعی جامعه بزرگ از کارگران شرکت نفت گاز تا معلمان و کارمندان و غیره با شعار: «کارگر نفت ما / رهبر سرسخت ما» بودیم. ☀

ادامه دارد

می‌تواند بستر ساز مسیر هم‌گرایی جریان‌های هزار تکه و شهر فرنگ از همه رنگ جامعه سیاسی خارج‌نشین بشود» که در طول چهار دهه گذشته «محور قرار دادن استراتژی کسب قدرت سیاسی برای جریان خود، از کانال منابع قدرت خارجی باعث پروسه واگرایی در میان این جریان‌ها شده است». آنچه‌آنکه امروز در جامعه سیاسی خارج‌نشین ایران در عرصه پروسه آلترناتیوسازی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با تکیه بر منابع قدرت خارجی ده‌ها پادشاه و ده‌ها رئیس‌جمهور و غیره مادیت پیدا کرده است که هر جریانی در برابر جریان دیگر خود را مصیب می‌داند و خصم را مخطی.

باری، در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط بر این باور است که منهای اینکه «مسیر آلترناتیوسازی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید از داخل کشور و از کانال رویکرد جنبشی شورائی خودجوش تکوین یافته از پائین عبور کند» و منهای اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «هر گونه آلترناتیوسازی توسط سرمایه‌داری جهانی و کشورهای ارتجاعی منطقه و رژیم صهیونیستی و اشغال‌گر اسرائیل و بوق‌های امپریالیسم خبری از بی‌بی‌سی تا صدای آمریکا و غیره امری ناکارآمد

بدین ترتیب (این رویکرد امپریالیست جهان سرمایه‌داری و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا باعث گردیده است) که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران، جامعه اپوزیسیون سیاسی خارج‌نشین ایران («در چارچوب استراتژی کسب قدرت سیاسی خود» از آنجائیکه جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین ایران فاقد پایگاه اجتماعی تغییر در داخل کشور می‌باشند، همین خلاء پایگاه اجتماعی آنها در داخل کشور باعث شده است که جریان‌های جامعه سیاسی خارج از کشور) از راست راست تا چپ جهت‌دستیابی به قدرت سیاسی در ایران (بدون تکیه بر استراتژی جنبشی شورائی خودجوش و خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در مسیر آلترناتیوسازی) «چشم به استراتژی آلترناتیوسازی امپریالیسم آمریکا برای تغییر در جامعه سیاسی ایران بدوزند». در نتیجه هر کدام از این جریان‌های سیاسی در این شرایط تندپیچ تلاش می‌کنند تا خودشان را در برابر انتخاب آلترناتیوسازی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا پر رنگ کنند، غافل از اینکه چهار دهه گذشته بازی‌های امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا نشان داده است که در تحلیل نهائی «خودرژیم مطلقه فقهاتی حاکم بهترین آلترناتیو برای جهان سرمایه‌داری و در رأس آنها برای امپریالیسم آمریکا می‌باشد»؛ و تجربه افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و یمن به امپریالیسم آمریکا نشان داده است که هر گونه «تزیق آلترناتیو از خارج به کشورهای پیرامونی توسط جنگ و کودتا و غیره برای آنها محکوم به شکست خواهد بود.»

در این رابطه است که در این شرایط رفته رفته جامعه سیاسی خارج‌نشین ایرانی در حال رسیدن به این واقعیت می‌باشند که تلاش آنها جهت آلترناتیو ساختن خودشان در چشم امپریالیست‌ها از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و غیره امری ناکارآمد می‌باشد و هرگز و هرگز «آن‌ها نمی‌توانند از این نمد افتاده جهان سرمایه‌داری برای خود کلاهی بدوزند و به قدرت سیاسی در ایران دست پیدا کنند». به بیان دیگر رفته رفته این‌ها به این واقعیت دست پیدا می‌کنند که «تنها مسیر آلترناتیوسازی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مسیر از داخل و از کانال جنبشی و شورائی خودجوش و خودسازمانده اعماق جامعه بزرگ ایران می‌باشد». البته پیام بزرگتری که این موضوع می‌تواند برای جامعه سیاسی خارج‌نشین ایران داشته باشد، اینکه «اعتقاد به استراتژی تکوین آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی از مسیر داخل کشور و از کانال جنبش شورائی خودجوش

و ارتجاعی و سترون و عقیم تعریف می‌نماید» تنها مسیر آلترناتیوسازی در برابر حاکمیت مطلقه فقهاتی «مسیر آلترناتیوسازی دموکراتیک از پائین توسط جنبش شورائی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تعریف می‌کند.»

ما می‌گوئیم خودویژگی‌های جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین امروز جامعه ایران عبارتند از:

۱ - «جوهر و محتوای مبارزه غالب این جامعه مدنی خودجوش تکوین یافته از پائین مطالباتی می‌باشد نه سیاسی» البته در عرصه «خیزش‌های خودجوش برعکس جنبش‌های خودسازمانده، جوهر و شکل غالب صورت سیاسی دارند.»

۲ - «شکل مبارزه» (جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) دو مؤلفه‌ای می‌باشد:

الف - شکل مبارزه جنبشی.

ب - شکل مبارزه خیزشی.

در شکل «مبارزه جنبشی» به علت مشارکت گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، مبارزه دارای سه شاخه مختلف:

اول - صنفی،

دوم - مدنی،

سوم - سیاسی، می‌باشد.

در خصوص «شاخه صنفی، جنبش کارگری (آن هم به صورت کارگاهی، نه به صورت فراگیر طبقه‌ای) در این شرایط رهبری جنبش صنفی را در دست دارند». البته در نوک پیکان این جنبش کارگری - کارگاهی (نه جنبش کارگری - طبقه‌ای) جنبش کارگران نیشکر هفت تپه قرار دارند که در چارچوب «جنبش مطالباتی» عمده‌ترین خواسته آنها «الغای پروژۀ خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی غارت‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». همین طرح خواسته لغو خصوصی یا خصولتی‌سازی توسط کارگران نیشکر هفت تپه (از آنجائیکه در این شرایط جزء مطالبات و خواسته جنبش کارگری - کارگاهی ایران از زغال سنگ کرمان تا

هپکو و آذراب و کارگران قراردادی و پیمانی صنایع نفتی و پتروشیمی و گازی کشور می‌باشد) باعث گردیده تا «مبارزه مطالباتی جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه مضمون سیاسی هم پیدا بکند.»

در خصوص «شاخه مدنی، جامعه جنبشی مدنی (خودجوش تکوین یافته از پائین امروز) ایران باید به جنبش زنان ایران اشاره کنیم که در مبارزه با آپارتاید جنسیتی و یا مبارزه با تبعیض نهادینه شده چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت فراگیر و در اشکال مختلف، مبارزه مدنی خود را با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ادامه داده‌اند» و از آنجائیکه در عرصه جنبش مدنی امروز جامعه ایران، «جنبش زنان رادیکالیزه‌ترین بخش شاخه مدنی جامعه مدنی خودجوش و خودانگیخته و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین می‌باشند» همین امر باعث گردیده است تا جنبش ضد آپارتاید جنسیتی زنان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در نوک پیکان شاخه مدنی جامعه مدنی جنبشی خودجوش ایران قرار داشته باشند.

مهم‌ترین آفتی که این جنبش رادیکالیزه در این شرایط تهدید می‌کند «فقدان و خلاء سازمان‌یابی در عرصه میدانی (نه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) می‌باشد که همین خلاء سازمان‌یابی میدانی آنها باعث گردیده تا جنبش مدنی زنان ایران، حتی در حد جنبش کارگری - کارگاهی جامعه ایران نتواند فونکسیون سیاسی و اجتماعی داشته باشد». بطوریکه در این رابطه داوری ما درباب وضعیت امروز جنبش مدنی زنان ایران بر این امر قرارداد که: اولاً این جنبش هنوز در همان «فاز مطالباتی» به سر می‌برد و هنوز «فرایند سیاسی» خودش را آغاز نکرده است.

ثانیاً در عرصه جنبش مطالباتی، جنبش زنان ایران در این شرایط «هنوز مطالبات اجتماعی آنها بر مطالبات سیاسی آنها غلبه دارد». هر چند استمرار چهار دهه مبارزه مطالباتی زنان ایران (در چارچوب مطالبات اجتماعی، از عرصه حجاب تحمیلی تا عرصه ورزش و هنر و غیره) باعث گردیده که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبور به عقب‌نشینی اجباری بشود،

ولی در عرصه سیاسی هنوز جنبش زنان ایران نتوانسته‌اند حتی مطالبات سیاسی خودشان بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح کنند و دلیل اصلی این ناکامی جنبش زنان ایران در طول چهار دهه گذشته و به خصوص در این شرایط آن است که در خلاء سازمان‌یابی میدانی (نه سازمان‌یابی در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) «توازن قوا به سود دستگاه‌های چند لایحه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد» بدین خاطر تا زمانی که جنبش زنان ایران نتوانند توسط سازمان‌یابی عمودی و افقی با توده‌های بی‌شکل عظیم زنان ایران و جنبش‌های مدنی و دموکراتیک و مطالباتی و سیاسی گروه‌های دیگر اجتماعی ایران پیوند و همبستگی پیدا کنند، هرگز و هرگز نخواهند توانست «توازن قوا در عرصه میدانی با حزب پادگانی خامنه‌ای را به سود خود تغییر بدهند».

پر واضح است که اگر چه جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است «جنبش نافرمانی مدنی» به صورت فراگیر و همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای را به چالش بکشند، ولی محدود شدن شکل مبارزه جنبش زنان ایران به عرصه جنبش نافرمانی مدنی و محدود شدن مطالبات جنبش زنان ایران به مطالبات اجتماعی صرف همه و همه باعث گردیده است تا دستاوردهای اجتماعی - سیاسی برای جنبش زنان ایران به صورت کند و لاک پشتی صورت بگیرد. هر چند که در این رابطه ما بر این باوریم که بر مبنای جوهر زن‌ستیزانه و تبعیض‌آمیز اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی و اسلام ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بدون تردید «عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی از سنگر رویکرد زن‌ستیزانه اعتقادی - اجتماعی - سیاسی خودشان آخرین سنگری است که بالاخره مجبور به عقب‌نشینی از آن می‌شوند».

فراموش نکنیم که مدرس در مجلس مشروطیت، هنگامیکه سخن از حقوق زنان و حق رأی زنان در آن مجلس مطرح شد، فریاد زد که «بزرگ‌ترین گناه در تاریخ اسلام در حال

اتفاق می‌باشد». بدون تردید جنبش ضد آپارتایدی زن ایران در تحلیل نهائی «مطالبات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی، قضائی و اقتصادی خودشان را بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل خواهند کرد و بدون شک زن ایرانی در عرصه این مبارزه دموکراتیک خواهان خود به رهائی می‌رسد و بارهائی زن ایرانی از اسارت تاریخی و اجتماعی و سیاسی، فرایند نهادینه شدن دموکراسی اجتماعی، دموکراسی سیاسی و دموکراسی فرهنگی و معرفتی و دموکراسی تاریخ از پائین در جامعه بزرگ ایران شکل می‌گیرد». چراکه «آزادی و دموکراسی در هر جامعه‌ای با آزادی و رهائی زن شروع می‌شود و تا زن در جامعه به رهائی و آزادی دست پیدا نکند، امکان نهادینه شدن آزادی و دموکراسی در مؤلفه‌های مختلف آن در آن جامعه یک دروغ بزرگ است»؛ و مبنای شکست دموکراسی فرهنگی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی مشروطیت در همین عدم رهائی زن ایران در عرصه انقلاب مشروطیت بود؛ و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ از زمانی شکست خود را رسماً اعلام کرد که میراث‌خواران ارتجاعی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران از اسفند ماه ۵۷ (کمتر از یک ماه پس از انقلاب بهمن ۵۷) با طرح حجاب اجباری و شعار «یا روسری یا تو سری»، به جنگ حقوق اجتماعی و سیاسی زن ایرانی آمدند. ☀

ادامه دارد



جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده، خودرهبر و دینامیک

در سه فرایند حرکت‌های اجتماعی در سه دهه گذشته (از ۱۳۷۱ تا به امروز)،

«چگونه از دیالکتیک حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران حاصل شده‌اند؟»

تنها یکی و دو تظاهرات بیشتر نداشتند) ۹ تظاهرات بزرگ در تاریخ‌های ۲۷ فروردین، ۲۲ تیر، ۱۸ مرداد، ۶ مهر، ۱۴ آذر، ۲۸ دی، ۳ اسفند، ۱۰ اسفند و ۲۲ اسفند سال ۱۳۵۷ داشتند. همچنین جنبش بازنشستگان در سال ۱۳۹۵ حدود ۳۰ دیدار با حاکمیت از نمایندگان مجلس تا نوبخت رئیس سازمان برنامه بودجه داشتند. «شعار و خواسته‌های جنبش بازنشستگان در سال ۱۳۹۵ معیشتی بودند» که دیتیل آن‌ها عبارت بودند از:

اول - هم‌سان‌سازی حقوق‌ها.

دوم - بیمه کارآمد.

سوم - پرداخت پایان خدمت.

ج - جوهر تظاهرات ۱۹ اسفند ۱۳۹۵ جامعه معلمان ایران «جوهر جنبشی و دینامیک و تکوین یافته از پائین داشت»؛ زیرا فراخوانی تظاهرات ۱۹ اسفند ماه ۱۳۹۵ در تاریخ ۱۲ و ۱۴ اسفندماه ۱۳۹۵ توسط کنش‌گران بدنه و قاعده جامعه معلمان ایران صورت گرفته بود نه توسط کانون صنفی معلمان از بالا.

د - فراخوانی تظاهرات ۱۹ اسفند ماه ۱۳۹۵ جامعه معلمان ایران «پس از کمپین ۱۴۰ هزار امضائی قاعده و بدنه جامعه معلمان ایران صورت گرفته بود»

۱۰ - تظاهرات ۱۹ اسفندماه ۱۳۹۵ در راستای شناخت جوهر و جایگاه جنبش معلمان ایران دارای اهمیت فراوانی می‌باشد، زیرا خودویژگی‌های این تظاهرات عبارت بودند از:

الف - «خواسته‌های جنبش معلمان در این تظاهرات فقط خواسته معیشتی بودند». یادآوری می‌کنیم که در یک تحلیل کلی می‌توان خواسته‌های جامعه معلمان ایران در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به دو مؤلفه تقسیم کرد:

مؤلفه اول، «مؤلفه معیشتی می‌باشد» که مطابق آن جامعه معلمان به دنبال افزایش حقوق و رتبه‌بندی و هم‌سان‌سازی نظام استخدام کشوری و افزایش تسهیلات می‌باشند.

مؤلفه دوم، «مؤلفه آموزشی هستند» که مطابق آن جامعه معلمان ایران به دنبال حذف خصوصی کردن آموزشی و دستیابی به آموزش رایگان (آنچنانکه در قانون اساسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم وعده آن داده شده است) می‌باشند و همچنین به دنبال استانداردسازی آموزش و کاهش سقف دانش‌آموزان از میانگین ۴۰ نفر در کلاس‌ها به ۲۰ نفر استاندارد هستند و به دنبال رفع تبعیض آموزشی و دستیابی به عدالت آموزشی می‌باشند.

ب - فرایند «اتحاد افقی بین جامعه بازنشستگان و جامعه پرستاران و جامعه کارگران یکی دیگر از مشخصه‌های امروز جامعه معلمان ایران می‌باشد». عنایت داشته باشیم که در تظاهرات ۱۹ اسفندماه ۱۳۹۵ همراه با جامعه معلمان سراسر کشور، «جامعه بازنشستگان و جامعه پرستاران ایران هم شرکت داشتند». بر این مطلب بیافزاییم که در تحلیل نهائی جامعه فرهنگیان ایران مشکل امروز جامعه بازنشستگان ایران را مشکل فردای خود می‌دانند. بدین خاطر جنبش معلمان ایران با حرکت اجتماعی بازنشستگان ایران مرزبندی آنچنانی ندارند.

یادآوری می‌کنیم که در سال ۹۵ به موازات اعتلای جنبش جامعه معلمان ایران، جنبش بازنشستگان ایران هم روندی رو به اعتلا پیدا کردند تا آنجا که جنبش بازنشستگان در سال ۹۵ (برعکس جنبش جامعه معلمان که

که خود این امر معرف آن می‌باشد که «حرکت اجتماعی دینامیک و جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه معلمان ایران در اسفندماه ۱۳۹۵ صورت فرایندی و پروسه‌ای داشته نه صورت موضعی و پدیده‌ای.»

۱۱ - شعارهای جنبش معلمان ایران در تظاهرات سراسری ۱۹ اسفند ماه ۱۳۹۵ عبارت بودند از: «یک اختلاس کم بشه، مشکل ما حل می‌شه»، «معیشت، منزلت حق مسلم ماست»، «نوبت به ما که میشه، خزانه خالی میشه»، «خط فقر ۴ میلیون، حقوق ما یک میلیون»، «بیمه کارآمد حق مسلم ماست»، «تا حق خود نگیریم، از پا نمی‌نشینیم.»

آنچنانکه با نیم نگاهی به این شعارها می‌توانیم داوری کنیم که «مرزبندی بین شعارهای معلمان و پرستاران و بازنشستگان در شعارهای فوق امری غیر ممکن می‌باشد» و این موضوع «رمز موفقیت جنبش معلمان در تظاهرات ۱۹ اسفند ماه ۱۳۹۵ را نشان می‌دهد» چراکه بر پایه این فرایند اتحادگرائی عمودی و افقی (توسط این شعارهای مشترک معیشتی) بود که جنبش معلمان در تظاهرات ۱۹ اسفند ماه ۱۳۹۵ جدای از بسیج عمودی معلمان در کشور توانستند در عرصه افقی کنش‌گران حرکت اجتماعی بازنشستگان و جامعه پرستاران را هم حول حرکت خود بسیج کنند. بدون تردید اگر در تظاهرات ۱۹ اسفندماه ۱۳۹۵ جنبش معلمان به یکباره و بالبداهه دامنه حرکت و شعارها و مطالبات خودشان را از عرصه مطالبات معیشتی به عرصه سیاسی می‌کشانیدند، قدرت فراگیری و فرایند اتحادگرائی خود را از دست می‌دادند. باری، در یک جمع‌بندی از آنچه که فوقاً در خصوص جنبش معلمان ایران مطرح کردیم، باید بگوئیم که:

اولاً اگرچه جنبش معلمان از سال ۱۳۹۵ و به صورت مشخص از اسفندماه ۱۳۹۵ روند رو به اعتلای عمودی و افقی پیدا کردند و از نیمه دوم سال ۱۳۹۵ روند دینامیک و جنبشی خودانگیخته و تکوین یافته از پائین

خود را به صورت عمودی از سر گرفتند و در سال ۱۳۹۶ این پروسه رو به اعتلا خود را به پیش بردند، ولی باز هم باید «در تقسیم پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران، این جنبش را مربوط به فرایند سوم حرکت‌های دینامیک اجتماعی ایران تحلیل کنیم، نه فرایند غیر دینامیک دوم» و دلیل این امر هم آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم در این رابطه می‌باشد که:

اول: در تحلیل نهائی «جنبش معلمان یک جنبش وابسته به لایه‌های میانی و پائینی طبقه متوسط شهری می‌باشد نه لایه فوقانی طبقه متوسط شهری.»

دوم - اینکه «جنبش معلمان در تحلیل نهائی از نیمه دوم سال ۱۳۹۵ منهای اینکه به صورت سلبی در برابر کانون صنفی معلمان و رهبری کنسروالیسم آن حرکت می‌کردند، به صورت ایجابی حرکتی دینامیک، تکوین یافته از پائین و خودسازمانده و خودرهبر داشتند.»

ثانیاً اگر در چارچوب فرایند سوم پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی بخواهیم کلیت حرکت اجتماعی جامعه معلمان ایران را آنالیز بکنیم، باید «فرایند کانون صنفی معلمان ایران را از فرایند جنبشی حرکت‌های اجتماعی معلمان ایران جدا بکنیم» و دلیل این امر همان است که کانون صنفی معلمان ایران منهای اینکه در دهه ۸۰ تکوین پیدا کردند، «دارای حرکت غیر دینامیک و از بالا بودند» و بنابراین «باید جزء فرایند دوم پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی قرار بدهیم». آنچنانکه «حرکت جنبشی معلمان از نیمه دوم سال ۱۳۹۵ باید جزء فرایند سوم پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی به حساب بیاوریم». بدین ترتیب از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که در فرایند سوم پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی سه جنبش مال‌باختگان، کامیون‌داران، معلمان نقش پیشکسوتی داشته‌اند که مشخصه مشترک این سه جنبش پیشکسوت در فرایند سوم پروسه تاریخی حرکت‌های اجتماعی عبارتند از:

اول - خاستگاه هر سه جنبش فوق (مال‌باختگان و

کامیونداران و معلمان ایران) طبقه متوسط شهری اما با لایه‌های مختلف آن بوده است.

دوم - جوهر هر سه جنبش فوق برعکس جنبش‌های فرایند دوم، حرکتی دینامیک و تکوین یافته از پائین و خودسازمانده و خودرهبری داشته‌اند.

سوم - شعار هر سه جنبش فوق، اگر چه در ظاهر شکل مطالبات معیشتی داشته‌اند ولی در عرصه میدانی این شعارهای مطالباتی و معیشتی فونکسیون سیاسی داشته‌اند.

چهارم - اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به شدت از این سه جنبش در هراس بوده است و تلاش می‌کرده که از پیوستن افقی آنها به جنبش‌های دیگر من جمله جنبش کارگری و خود این سه جنبش باهم جلوگیری نماید. به کار نبردن قهر و خشونت (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) در سرکوب این سه جنبش محوری «به خاطر ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی نبوده است، بلکه به خاطر عقیم و سترون کردن و جمع کردن کوتاه‌مدت حرکت این جنبش‌ها و دوری از درازمدت شدن بوده است» که البته در این رابطه تاکنون چه در عرصه جنبش مال‌باختگان و چه در عرصه جنبش معلمان و چه در عرصه جنبش پرستاران به صورت کوتاه‌مدت (نه درازمدت) رژیم مطلقه فقهاتی موفق بوده است، زیرا در جمع کردن جنبش مال‌باختگان دیدیم که حزب پادگانی خامنه‌ای (با عصای شورای هماهنگی سران سه قوه) «توانست با چاپ ۳۰ هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه، هزینه جمع کردن آن جنبش را (توسط تورم ایجاد شده حاصل ۳۰ هزار میلیارد تومان اسکناس بدون پشتوانه) از جیب مردم نگون‌بخت ایران پرداخت نماید نه از سرمایه‌های انباشت شده سپاه»؛ و در جریان جنبش کامیون‌داران هم دیدیم که رژیم توسط «عقب‌نشینی در افزایش ۲۰ درصدی کرایه‌ها و قبول بیمه کردن راننده‌ها (با هزینه تأمین اجتماعی که از جیب زحمتکشان پرداخت کننده حق بیمه ماهانه موضوع ماده

۲۸ قانون تأمین اجتماعی حاصل می‌شوند) و همچنین تهیه وسایل مصرفی برای آنها از روغن و لاستیک غیره به صورت دولتی، توانست جنبش کامیونداران را مانند جنبش مال‌باختگان به صورت کوتاه‌مدت مهار کند» و در خصوص جنبش معلمان هم رژیم تلاش کرد توسط «برخورد چند مؤلفه‌ای با لایه‌های مختلف معلمان (از معلمان رسمی تا معلمان قراردادی و معلمان شرکتی و معلمان حق‌التدریسی و معلمان سرباز خدمت و غیره) بین آنها شکاف و اختلاف ایجاد کند» (آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با همین تاکتیک و همین شیوه بین کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و تقسیم آنها به کارگران قراردادی و شرکتی و کارگران موقت و غیره در طول چهار دهه گذشته شکاف ایجاد کرده است و توسط همین شکاف در هیرارشی کارگران صنعت نفت و پتروشیمی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است در چهار دهه گذشته آنچنان جنبش کارگری صنعت نفت ایران را سترون و عقیم بکند که باید داوری بکنیم که در طول چهار دهه گذشته و در فرایند پسا قیام ۵۷ ضد استبدادی مردم ایران حتی یک جنبش اعتصابی فراگیر و سراسری در کل صنعت نفت و پتروشیمی ایران شکل نگرفته است و باز در همین رابطه بوده است که در جریان جنبش اعتصابی سال‌های ۹۸ و ۹۹ کارگران صنعت نفت و پتروشیمی دیدیم که کنش‌گران این جنبش اعتصابی تنها کارگران شرکتی و موقت بودند و کارگران دائم و رسمی صنعت نفت و پتروشیمی در آن جنبش اعتصابی شرکت نکردند که البته همین موضوع عامل شکست آن اعتصابات شد). ☀

ادامه دارد

«نبرد گفتمان‌ها»

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران

کردند. لهنذا از اینجا بود که در سال ۱۹۰۷ یک قرارداد بین روس و انگلیس جهت تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ خودشان به امضاء رسید که مطابق آن جنوب ایران منطقه نفوذ انگلیس‌ها شد و شمال ایران منطقه نفوذ روس‌ها.

ب - هفت سال بعد از قرارداد ۱۹۰۷ (روس‌ها و انگلیس‌ها بر سر تقسیم ایران) در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول شروع شد، لذا در همین رابطه بود که دو قدرت انگلیس و روس در سال ۱۹۱۵ به باز تقسیم ایران بین خودشان پرداختند و با حذف منطقه بی‌طرف مرکز (تهران و قم و ساوه، در قرارداد سال ۱۹۰۷) در سال ۱۹۱۵ قشون روس‌ها از شمال و قشون انگلیس‌ها از جنوب ایران آمدند و تمام ایران را اشغال کردند.

ج - اما در سال ۱۹۱۷ با انقلاب اکتبر روسیه روس‌ها از منطقه شمال ایران خارج شدند و با خروج روس‌ها از منطقه شمال ایران بود که جنبش‌های منطقه‌ای جهت بازتولید مشروطیت کوچک خان در گیلان و خیابانی در تبریز و

هفتم - از نگاه مصدق ظهور رضاخان و رژیم پهلوی (پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس) نه تنها به عنوان یک فرایند در پروسس مشروطیت نبود، بلکه برعکس کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس در راستای جایگزینی رضا شاه به جای احمد شاه قاجار و ظهور استبداد مطلقه ۲۰ سال رضا خانی بر جامعه بزرگ ایران پروژه امپریالیستی در جهت شکست انقلاب مشروطیت بود و در این رابطه بود که تا شهریور ۲۰ که استبداد رضاخانی در کشور ایران، با تبعید او سقوط کرد، «مشروطیت در جامعه ایران تعطیل شده بود». البته دلیل اصلی شکست مشروطیت توسط رضا خان و یا رژیم پهلوی این بود که ظهور رضاخان به عنوان سنتز قرارداد و ثوق الدوله بود که در سال ۱۹۱۹ توسط امپریالیسم انگلیس به ایران تحمیل گردید؛ و در چارچوب «قرارداد ننگین و ثوق الدوله بود که آنچنانکه مصدق پیوسته بر آن تاکید می‌کرد، مشروطیت برای بار دوم (پس از استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه با حمایت روسیه تزاری) شکست خورد» و از آنجا بود که کشور ایران به صورت یکپارچه تحت نفوذ امپریالیسم انگلیس قرار گرفت و در راستای «اجرای همین قرارداد و ثوق الدوله بود که امپریالیسم انگلیس جهت دستیابی به حکومت متمرکز در کشور ایران، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را (که بسترساز تکوین رژیم توتالیتار پهلوی در ایران بود) به انجام رسانید و با آن کودتا بود که امپریالیسم انگلیس توانست رضاخان میرپنج و رژیم پهلوی را در کشور ایران نهادینه قدرت بکند» بنابراین در این باب است که «هرگز نباید رویکرد تجددخواهی رضاخان در چارچوب منافع جهانی امپریالیستی و سرمایه داری جهانی به عنوان یک گفتمان در پروسه مشروطیت در کنار دیگر گفتمان‌های پیشا و پسا مشروطیت به حساب آوریم.»

برای درک این که چرا رضا خان با استبداد و تقویت دولت مرکزی منافع امپریالیسم انگلیس را در ایران تأمین کرد و همه دستاوردهای مشروطیت از آزادی تا مجلس و نظام سیاسی را نابود کرد؟ لازم است که به این موارد در عرصه علل ظهور رضاخان توجه بکنیم:

الف - پس از استقرار مشروطیت دوم روس‌ها و انگلیسی‌ها در راستای نابود کردن مشروطیت دوم، کشور ایران را به دو قسمت تحت نفوذ خودشان تقسیم

کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان شکل گرفتند. د - ولی در سال ۱۹۱۹ پس از انقلاب اکتبر و خروج روس‌ها از ایران انگلیس‌ها جهت تحت نفوذ خود در آوردن کل ایران با وثوق الدوله یک قراردادی امضاء کردند که طبق آن قرارداد پس از خروج روس‌ها از خاک ایران کشور ایران به صورت یکپارچه تحت نفوذ امپریالیسم انگلیس درآمد. به خاطر مخالفت با قرارداد وثوق الدوله بود که در چهار گوشه کشور جنبش‌های منطقه‌ای در راستای بازتولید مشروطیت (از گیلان کوچک خان تا آذربایجان شیخ محمد خیابانی و خراسان کلنل محمد تقی خان پسیان) شکل گرفتند و دولت مرکزی را ضعیف کردند، بنابراین «در نتیجه همین شکل‌گیری جنبش‌های منطقه‌ای و ظهور نظام ملوک الطوائفی در کشور ایران باعث گردید تا وثوق الدوله استعفاء بدهد» و «امپریالیسم انگلیس برای بازتولید قرارداد وثوق الدوله در کشور ایران، نیازمند به دولت متمرکز مرکزی و حذف جنبش‌های منطقه‌ای بود که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و نهادینه شدن قدرت رضا خان میرپنج شرایط برای بازتولید قرارداد وثوق الدوله توسط رضا خان در راستای منافع امپریالیسم انگلیس و سرمایه داری جهانی فراهم کرد». در این رابطه است که می‌توان گفت که «کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ کودتای انگلیس علیه مشروطیت بود.»

باری در این رابطه است که هرگز نباید ظهور رضا خان توسط کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به عنوان یک گفتمان در پروسه گفتمان‌های مشروطیت تعریف کرد بلکه برای تعریف گفتمان تجددخواهی رضا خان، باید این گفتمان را در چارچوب سیاست امپریالیسم انگلیس در کشور ایران به حساب بیاوریم. نباید فراموش کنیم که این سیاست انگلیس در منطقه، همزمان با ایران در دو کشور ترکیه و مصر هم توسط امپریالیسم انگلیس به اجرا درآمد.

هشتم - مشروطیت منهای «دستاورد گفتمانی آن» چه

در فرایند پیشا فرمان مشروطیت و چه در فرایند پسا فرمان مشروطیت (۱۴ مرداد ۱۲۸۵) «دستاوردهای عینی» هم داشته است؛ که این دستاوردهای عینی مشروطیت عبارت بودند از:

۱- سازماندهی ارتش ایران توسط عباس میرزا در جنگ ایران روس و تدارک توپخانه توسط او، بنابراین غلط است که گفته می‌شود که بنای ارتش ایران از زمان رضا خان ریخته شده است. چرا که از زمان عباس میرزا الی الان کشور ایران ارتش و کارخانه اسلحه‌سازی و یگان توپخانه داشته است.

۲- حتی نظام وظیفه هم قبل از کودتای رضاخان توسط مجلس سوم به تصویب رسیده بود و به اجرا درآمده بود.

۳- شناسنامه و دادگستری و اجباری بودن تحصیلات همه قبل از رضاخان توسط مجلس اول و دوم و سوم مشروطیت به تصویب رسیده بود و چیزی نبود که رضا خان مطرح کرده باشد.

۴- به همین ترتیب قطع دست روحانیت از قدرت موضوعی بود که از مجلس اول تا مجلس سوم دنبال می‌شده است، بنابراین در همین رابطه بود که در مجلس اول مشروطیت حتی امور جزائی در اختیار حکومت قرار گرفت و از اختیار روحانیت خارج گردید.

نهم - «میراث مشروطیت تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۰ ادامه پیدا کرد» چرا که پس از رفتن رضا خان و سقوط دیکتاتوری او در شهریور ۲۰ دوباره مشروطیت در کشور ایران بازتولید شد؛ اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم آمریکا) دیگر مشروطیت نتوانست بازتولید بشود، بدین خاطر خود ظهور جنبش خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ نمایش شکست مشروطیت بود و نشان دهنده آن بود که با ظهور هیولای ارتجاع مذهبی و هژمونی روحانیت ارتجاعی حوزه‌های فقهی بر جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران دیگر مشروطیت در کشور ایران قابل بازتولید نیست.

۸- گفتمان هشتم گفتمان اسلام سوسیالیستی و

دموکراسی خواه انطباقی و تطبیقی از نهضت خداپرستان سوسیالیستی تا جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در نیمه دوم دهه ۴۰:

اگر چه با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ میراث مشروطیت شکست خورد ولی نبرد گفتمان‌ها به عنوان میراث نظری مشروطیت همچنان در فرایند پس از کودتای ۲۸ مرداد الی الان ادامه داشته است. در چارچوب نبرد گفتمان‌های نظری پسا مشروطیت (و پسا شهریور ۲۰ و پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) که هم فاز با گفتمان ضد استعماری و ضد استبدادی و دموکراسی طلبانه مصدق و در ادامه طولی آن گفتمان‌ها شکل گرفتند، باید در اینجا از «گفتمان اسلام سوسیالیستی محمد نخب و معلم کبیرمان شریعتی سخن بگوئیم که با دو رویکرد مختلف انطباقی و تطبیقی از فرایند پسا شهریور ۲۰ (به موازات تکوین گفتمان ملی گرایانه دکتر محمد مصدق) توسط محمد نخب و حواریون او و از نیمه دوم دهه ۴۰ تا سال ۱۳۵۶ و اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران، توسط شریعتی تدوین پیدا کرده است». آنچه در راستای فهم گفتمان اسلام سوسیالیستی (نهضت خداپرستان سوسیالیستی و جنبش روشنگری ارشاد شریعتی) ضرورت دارد که به آن عنایت ویژه داشته باشیم اینک:

اولاً نهضت خداپرستان سوسیالیستی در عرصه پروسه گفتمان‌ها مشروطیت، «اولین رویکرد سوسیالیستی در چارچوب اسلام بود» و البته در آغاز معلم کبیرمان شریعتی هم یکی از کنش‌گران نظری و عملی این نهضت سوسیالیستی بوده است و ترجمه کتاب ابوذر خداپرست سوسیالیستی (جوده السحار) او هم در همین رابطه صورت گرفته است.

ثانیاً برعکس جبهه ملی مصدق و حزب توده ایران در فرایند پسا شهریور ۲۰ «نهضت خداپرستان سوسیالیستی نتوانست پایگاه توده‌ای وسیعی برای خود ایجاد کند». یادمان باشد که شریعتی با همین

گفتمان سوسیالیستی در چارچوب دین و اسلام (اما برعکس محمد نخب که رویکردی انطباقی داشت، او با رویکرد تطبیقی) در دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰ توانست توسط جنبش روشنگری ارشاد تا اعماق جامعه ایران نفوذ کند و دموکراسی سوسیالیستی تطبیقی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، هم در جبهه سلبی با شعار نفی زر و زور و تزویر و هم در جبهه ایجابی با شعار آگاهی، آزادی و برابری) را برای اولین بار در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران توده‌ای بکند. به طوری که بسیاری حتی عامل تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی (که نسبت به جمعیت ایران بزرگترین انقلاب توده‌ای و مردمی قرن بیستم بود) همین توده‌ای شدن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی تعریف می‌کنند. ☀

ادامه دارد

«عمودی یا سازمانی» آزمون مستضعفین ایران و

«افقه یا جنبشی» نشر مستضعفین ایران

کدام است؟

رویکرد اراده معطوف به آگاهی و خودآگاهی آنها قابل تعریف می‌باشد.»
۷- هم شریعتی و هم اقبال بر این باور بودند که «انسان تنها در روانشناسی و حتی جامعه‌شناسی آن نمی‌توان شناخت، بلکه آدمی فقط و فقط در تاریخ است که می‌توان شناخت و تعریف کرد» بنابراین در همین رابطه است که می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که «بزرگ‌ترین دستاورد و تحولی که شریعتی در عرصه اسلام‌شناسی و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی داشته است، همین نگاه تاریخی او به انسان و جامعه و حتی به اسلام در بستر بازسازی تطبیقی آن بوده است.» اضافه کنیم که تفاوت کیفی بین اقبال و شریعتی در عرصه بازسازی تطبیقی اسلام در این بوده است که «اقبال با تکیه محوری بر تجربه دینی به بازسازی اسلام تطبیقی (در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» خود که مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد) می‌پردازد»، اما شریعتی با رویکرد تاریخی، «به بازسازی تطبیقی اسلام بر پایه انسان تاریخی و جامعه تاریخی

۲- شریعتی مانند اقبال «عمداً پروسه گفتمان‌سازی خودش را از اسلامیات شروع کرد» چرا که هم او و هم اقبال بر این باور بودند که برای «نجات مسلمین باید از نجات اسلام شروع بکنیم و برای نجات اسلام هم باید در کادر پروژه بازسازی اسلام عمل بکنیم.»

۳- شریعتی مانند اقبال در عرصه پروسه گفتمان‌سازی تطبیقی خود بر این باور بود که «در یک جامعه دینی، همه چیز هم اصلاح آن جامعه و هم افساد آن جامعه و هم رهائی آن جامعه و هم استحمار و اسارت آن جامعه از دین می‌گذرد.»

۴- شریعتی مانند اقبال بر این باور بود که برای اینکه «گفتمان دینی در جامعه دینی ایران اسیر گفتمان فردگرایانه و اختیارستیز و دنیاگریز صوفیانه نشود، هرگز نباید اسلامیات را از دل اسلام صوفیانه عرفا استنتاج بکنیم، بلکه برعکس اسلام و اسلامیات تطبیقی را باید از سرچشمه‌های اولیه آن یعنی قرآن، پیامبر، امام علی و امام حسین استنتاج بکنیم.»

۵- «مبانی اجتماعیات و کویریات اقبال و شریعتی هم از دل اسلامیات آن‌ها بیرون می‌آید، نه به صورت مکانیکی و انطباقی از دل عرفان صوفیانه فردگرا و اختیارستیز و دنیاگریز اسلام دگماتیست اشعری‌گری صوفیانه کلاسیک.»

۶- هم شریعتی و هم اقبال «اراده معطوف به خودآگاه کردن توده‌ها داشتند و خودآگاهی را به عنوان عامل اصلی به حرکت درآوردن موتور بزرگ جامعه می‌دانستند» و هر دو آنها بر این باور بودند که در «یک جامعه دینی، دین در بستر بازسازی شده، سرپلی است که می‌تواند همان آگاهی اجتماعی و سیاسی و حتی صنفی را در وجدان توده‌های جامعه بدل به اعتقاد همه جانبه برای کنش‌گر بکند» و باز در همین رابطه بود که هم شریعتی و هم اقبال خود «تحول و انقلاب فرهنگی که از نظر آنها آبشخور تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی در یک جامعه می‌باشد، در راستای همان اراده معطوف به آگاهی و خودآگاهی، قابل تبیین و تعریف می‌باشد». نباید فراموش کنیم که «رویکرد جنبشی و رویکرد حرکت از پائین در منظومه نظری و عملی اقبال و شریعتی تنها در بستر همین

و اصلاً جهان تاریخی می‌پردازد». به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که اگر «رویکرد تاریخی شریعتی را از منظومه معرفتی نظری و عملی او جدا بکنیم، تمام آسمان خراش نظری و عملی او یک مرتبه فرو می‌ریزد.»

یادمان باشد که از نظر شریعتی (با عنایت به رویکرد غیر ذات‌گرایانه‌ای که داشته است) «تعریف انسان عبارت است از پدیده‌ای که تاریخ دارد» و در همین رابطه است که از نظر شریعتی «تعریف جامعه هم عبارت است از پدیده‌ای که تاریخ دارد». همچنین از نظر شریعتی «اسلام تنها زمانی که تاریخ داشته باشد، می‌تواند به عنوان یک ایمان دینامیک در جامعه بشری جاری و ساری بشود.»

قابل ذکر است که از نظر شریعتی، «تاریخ علم شدن انسان و جامعه جهان می‌باشد» به بیان دیگر از نظر شریعتی «جهان وجود به خاطر اینکه دائماً در عرصه دیالکتیک می‌باشد و دارای شدن دینامیک هست، تاریخ دارد». در تحلیل نهائی اینکه از نظر شریعتی «تمام پدیده‌های وجود اعم از انسان و جامعه و جهان چون در حال شدن و حرکت و تکامل می‌باشند، چه طبیعی باشند و چه انسانی و چه اجتماعی تاریخ دارند و بدون تاریخ داشتن، پدیده‌ها نمی‌توانند دارای حرکت و تکامل باشند». عنایت داشته باشیم که «لازمه حیات و شدن و تکامل و زمان در منظومه نظری و عملی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری هم همین تاریخ داشتن است و زمان در دیسکورس فلسفی و کلامی محمد اقبال لاهوری از همان وزن و جایگاهی برخوردار می‌باشد که تاریخ به عنوان علم شدن در منظومه معرفتی شریعتی برخوردار است.»

۸ - تئوری انسان، تئوری جامعه و تئوری تاریخ در رویکرد شریعتی و اقبال که شالوده اصلی منظومه نظری و عملی آنها می‌باشد، نه مانند تئوری انسانی هابزی است که «انسان را گرگ انسان می‌داند» و نه مانند تئوری «انسان بلفطره و دارای سرشت نیک» جان لاک است، بلکه برعکس تئوری انسان شریعتی و اقبال «انسان دیالکتیکی است که در عرصه لجن و روح خدا، دائماً توسط آگاهی و خودآگاهی در حال

شدن می‌باشد»؛ و انسان «تنها توسط این دیالکتیک است که می‌تواند به صورت مستمر چهار زندانی که در آن محاصره شده است (زندان خویشتن، زندان جامعه، زندان تاریخ و زندان طبیعت) را به چالش بکشد»؛ و در همین رابطه است که برای اقبال و شریعتی (برعکس خمینی که در چارچوب رویکرد دگماتیستی که دارد، در نظریه ولایت فقیه او دین نقش قدرت و حکومت دارد) «اسلام بازسازی شده تطبیقی در جامعه امروز بشر تنها می‌تواند فونکسیون اجتماعی و مدنی و سیاسی داشته باشد نه فونکسیون حکومتی در عرصه قدرت.»

باز در همین رابطه است که برای شریعتی «در عرصه جامعه به عنوان یک دیالکتیک بین ناس و طبقه حاکم (اعم از ملاء و مترف و رهبان یا زر و زور و تزویر) به همان اندازه که مبارزه طبقاتی تاریخ‌ساز می‌باشد، مبارزه مدنی و اجتماعی و سیاسی و مبارزه ضد استعماری و ضد استعماری و ضد استبدادی هم تاریخ‌ساز و اجتماع‌ساز و انسان‌ساز می‌باشد» و صد البته در همین رابطه است که هم اقبال و هم شریعتی پیوسته در منظومه معرفتی انسان‌ساز و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز تطبیقی خود «به دنبال نو کردن اندیشه‌های خود بودند و هرگز برای آنها اندیشه‌های اسبق‌شان آیات نازل شده ثابت ولایت‌گیری نبوده است و خودشان بیش از همه اندیشه‌های خودشان را نقد و بازسازی می‌کردند؛ و هرگز در عرصه نوسازی اندیشه‌های خودشان نگاهشان به عقب معطوف نشده است بلکه با رویکرد تطبیقی پیوسته به جلو حرکت می‌کردند». صد البته هم اقبال و هم شریعتی «در عرصه تئوری سیاسی هم مانند تئوری انسانی و تئوری اجتماعی و تئوری تاریخ خود رویکرد تطبیقی داشته‌اند، نه رویکرد انطباقی و رویکرد دگماتیسم.»

به یاد داشته باشیم که در عرصه رویکرد دگماتیستی در بستر تئوری سیاسی بود که سید قطب می‌گفت: «ما تئوری سیاسی خود را عوض نمی‌کنیم تا به درد جامعه بخورد، بلکه برعکس ما جامعه مسلمانان را عوض می‌کنیم که به درد تئوری سیاسی ما بخورند» و البته در رویکرد تطبیقی

اقبال و شریعتی رویکرد کاملاً برعکس رویکرد دگماتیستی سید قطب و همفکرانش می‌باشد، چراکه اقبال و شریعتی در چارچوب رویکرد تطبیقی، «تئوری سیاسی را برای تحول جامعه و ساختن جامعه می‌خواهند نه به خاطر خود تئوری». مهم‌ترین عاملی که باعث شده در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی در طول بیش از ۴۲ سال گذشته جامعه ایران در مرز فروپاشی اجتماعی و فروپاشی اخلاقی و فروپاشی سیاسی قرار بگیرد، «همین رویکرد دگماتیستی و فقهاتی خمینی در عرصه تئوری سیاسی ولایت فقیه بوده است که توسط خمینی و حواریون او در بستر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دنبال شده است» و بدون تردید، خمینی و حواریون او در طول ۴۲ سال گذشته پیوسته به دنبال آن بوده‌اند تا آن جامعه تنگ و دگماتیست ولایت فقیه را به عنوان تئوری سیاسی توسط تیغ و داغ و درفش بر تن جامعه نگون‌بخت ایران بکنند که البته هرگز نتوانسته‌اند و در آینده هم نخواهند توانست به این مقصود ارتجاعی خود دست پیدا کنند. صد البته همین نتوانستن آنها باعث گردیده تا جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران امروز در آستانه فروپاشی اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی و سیاسی قرار بگیرد.

باری، با عنایت به موارد فوق بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته حیات سیاسی‌اش (چه در مرحله حرکت درونی و چه در مرحله حرکت برونی و همچنین چه در فاز عمودی و یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، از همان سال ۵۵ الی الان) پیوسته استراتژی آگاهی‌بخش خودش را بر این اصل (وام‌گرفته از منظومه معرفتی شریعتی و اقبال) استوار ساخته است که این اصل (زیرساختی استراتژی ۴۵ ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) عبارت است از اینکه: «تنها توسط آگاهی تئوریک است که پیشگامان می‌توانند انرژی پتانسیل گروه‌های مختلف اجتماعی را (در راستای مادیت بخشیدن جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از

پائین) در پراکسیس سیاسی و پراکسیس مدنی و اجتماعی و فرهنگی آزاد کنند و قطعاً بدون آگاهی‌های تئوریک طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و عقیدتی پیشگامان نمی‌توانند توسط استراتژی آگاهی‌بخش خود انرژی پتانسیل توده‌ها را آزاد کنند.»

پر پیداست که معنای این اصل آن است که «پیشگامان تنها توسط استراتژی آگاهی‌بخش خود نمی‌توانند به اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود در راستای اعتلابخش جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در جبهه‌های مختلف آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه اردوگاه کار و زحمت حرکت کنند، بدون تردید پیشگامان برای دستیابی به اهداف خود لازم است که در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود با عصای تئوریک حاصل از پراکسیس سیاسی اجتماعی خودشان حرکت کنند». در این رابطه است که «سنتز جدید حاصل آن استراتژی و این اصل برای پیشگامان آن می‌شود که پیشگامان وظیفه اجتماعی و سیاسی خودشان را در عرصه حرکت افقی در جامعه ایران به جای آلترناتیوسازی و حرکت در راستای کسب قدرت سیاسی، بر پایه گفتمان‌سازی آگاهی‌بخش (آنهم به صورت مشخص و کنکرت) تعریف و تبیین نمایند.» ☀

ادامه دارد



«گفتمان رهائی بخش»

خودویژگی‌های

قرن بیستم شریعتی

نموده و در میان گل و لای گندیده غسل جمعه بکنیم. عوض اینکه از دزدان ثروت و دیانت مسروقه خود را استرداد نماییم، از ماهوت آنها عبا بدوزیم، از تنزیت آنها عمامه بیچیم و از سوزن گرفته تا کبریت و کفن اموات محتاج فرنگی‌ها بشویم، اقللاً ذل احتیاج را هم نفهیم» (طالبوف - کتاب احمد - ص ۱۱۳).

یادآوری می‌کنیم که در این رابطه بود که شیخ فضل‌الله نوری رهبر روحانی هواخواه استبداد محمد علی شاهی، «کتاب‌های طالبوف را تحریم کرد و خود طالبوف را هم تکفیر کرد». البته در این رابطه بین شریعتی و طالبوف تشابهی وجود داشته است، چراکه روحانیت حوزه‌های فقهاتی از علامه محمد حسین طباطبائی تا شیخ مرتضی مطهری و از مراجع حوزه‌های فقهاتی از میلانی تا ناصر مکارم شیرازی و محمد صادق روحانی و سید کاظم مرعشی و ابوالحسن قزوینی و شهاب الدین مرعشی نجفی تا مرتضی عسکری و از وعاظ از سید ابراهیم میلانی تا

در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که بین سوسیالیسم در گفتمان عدالت‌خواهانه طالبوف با سوسیالیسم در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی تفاوت وجود دارد. چراکه:

اولاً سوسیالیسم در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی یک سوسیالیسم جنبشی می‌باشد در صورتی که سوسیالیسم در گفتمان عدالت‌خواهانه طالبوف سوسیالیسم حزبی است.

ثانیاً سوسیالیسم در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی یک سوسیالیسم اجتماعی است، در صورتی که سوسیالیسم در گفتمان عدالت‌خواهانه طالبوف یک سوسیالیسم طبقه‌ای است.

ثالثاً سوسیالیسم در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی یک سوسیالیسم تطبیقی تکوین یافته از پائین می‌باشد، در صورتی که سوسیالیسم در گفتمان عدالت‌خواهانه طالبوف یک سوسیالیسم انطباقی تزریق شده از بالا است.

رابعاً سوسیالیسم در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم تعریف می‌گردد، در صورتی که برعکس در گفتمان عدالت‌خواهانه طالبوف آزادی و دموکراسی در عرصه سوسیالیسم انطباقی تعریف می‌شود.

ح - طالبوف (برعکس گفتمان تجدیدخواهانه آخوندزاده که دارای رویکرد دین‌ستیزانه بود و در پروژه پروتستانتیسم خودش به حذف دین و سنت اعتقاد داشت) در گفتمان عدالت‌خواهانه خودش حساب دین اسلام را از دین دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی جدا می‌کرد؛ و لذا بر این باور بود که «دین اسلام هرگز با ترقی خواهی مغایر نیست» و در این رابطه می‌گوید:

«پس چرا می‌گذاریم به قول میرزا جعفرخان مشیرالدوله مرحوم، فرنگی‌ها شریعت ما را بدزدند، اسمش را قانون بگذارند و معمول دارند و مجرا نمایند، از برکت شریعت ما متمدن گردند و آنچه از ما دزدیده‌اند به ما بفروشند. ما مسلمانان نیز تنها به اسم بی‌مسما اکتفا

شیخ قاسم اسلامی و شیخ محمد علی انصاری و ابراهیم انصاری و شیخ احمد کافی تا شیخ محمد تقی فلسفی و حاج اشرف کاشانی و غیره و غیره همه و همه کتاب‌های شریعتی را تحریم کردند و فتوای تکفیر شریعتی سر دادند و تا آنجا پیش رفتند که مانند سید جمال (که روحانیت حوزه‌های فقه‌ای اعلام کردند که سید جمال ختنه نکرده است) «شیخ مرتضی مطهری هم خطاب به سید محمد خاتمی رسماً اعلام کرد که شریعتی غسل جنابت نمی‌کند». «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ».

ط - طالبوف در گفتمان عدالت‌خواهانه خودش (برعکس آخوندزاده که در گفتمان تجددخواهانه اش تجددخواهی را مخالف سنت و دین می‌دانست) تمدن‌خواهی را به طور کامل موافق اسلام می‌دانست و «مخالفت با تمدن‌خواهی را مخالفت با شرع می‌دانست». آنچنانکه در این رابطه می‌گوید: «آنچه مخالف تمدن است، در شرع شریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود، ممنوع و مادام‌الدهر حرام است. هر مسلمان یا نویسنده این سطور که دل و زبانش مصدق این حرف نیست، کافر است و هر کس که قانون را متمم شرع و ناظر اجرای احکام شرع نداند، باز مسلمان نیست» (طالبوف - کتاب احمد - ص ۲۰۹).

ک - طالبوف در عرصه گفتمان عدالت‌خواه خودش (برعکس گفتمان تجددخواهانه آخوندزاده که مخالف هر گونه مصالحه بین مدرنیته و سنت و دین بود) به «ضرورت مصالحه بین مدرنیته و سنت اعتقاد داشت» و در این رابطه از مردم ایران درخواست می‌کرد که «هویت ایرانی خود را حفظ کنند و فریب تلالو غرب را نخورند».

ل - طالبوف در عرصه روشن‌گری مانند شریعتی معتقد به «روشن‌گری از بالا توسط روشنفکران (منورالفکران) بود».

باری، باز در همین رابطه است که در این جا لازم است که به طرح مبانی «گفتمان بیداری‌بخش» سید جمال الدین اسدآبادی (در مقایسه با گفتمان رهائی‌بخش شریعتی و گفتمان عدالت‌خواهانه میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی و گفتمان تجددخواهانه میرزا فتحعلی آخوندزاده) بپردازیم. در راستای تقریر اصول گفتمان بیداری‌بخش سید جمال، این اصول را به صورت نکاتی چند تبیین می‌نمائیم:

نخستین نکته اینکه سید جمال مانند محمد اقبال لاهوری در عرصه تبیین گفتمان بیداری‌بخش خودش بر پایه شعار «آزادی، برابری و مساوات» تکیه داشته است.

دومین نکته اینکه سید جمال در عرصه تدوین گفتمان بیداری‌بخشش «بر پایه اصل استعمارستیزی گفتمان خود، معتقد به مبارزه علیه امپریالیسم در جریان توسعه آگاهی ملل مشرق از منزلت مقهور شده خودشان بوده است».

سومین نکته اینکه سید جمال در عرصه گفتمان بیداری‌بخش خودش علاوه بر اینکه بر «استقلال فکری و اندیشه تکیه می‌کرده است، نجات امت اسلامی را در سر می‌پرورانیده».

چهارمین نکته اینکه سید جمال در چارچوب گفتمان بیداری‌بخشش در راستای «ایجاد اتحاد بین مسلمانان» (در مبارزه با استعمار و امپریالیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم) معتقد به «وحدت سیاسی بین رهبران و روحانیت کشورهای مسلمان بوده است».

پنجمین نکته اینکه سید جمال برعکس طالبوف و آخوندزاده و شریعتی، در عرصه گفتمان بیداری‌بخشش «رهائی جامعه ایران را در کادر رهائی امت مسلمان دنبال می‌کرده است نه به صورت فردی و ناسیونالیستی». البته در این رابطه اگرچه بین «استراتژی شریعتی و سید جمال تفاوت

وجود داشته است، بین سید جمال و محمد اقبال وحدت رویه وجود داشته است.»

ششمین نکته اینکه سید جمال در عرصه گفت‌وگو بیداری‌بخشش که بر نهضت «سلفیه» و اتحاد مسلمین و مبارزه با استعمار و امپریالیسم استوار بوده است در راستای «توانمند ساختن ایزاری جوامع مسلمین ستایشگر فناوری و دانش غربیان بوده است.»

هفتمین نکته اینکه سید جمال در عرصه گفت‌وگو بیداری‌بخشش (برعکس آخوندزاده که سنت‌ستیز بوده است) در چارچوب «رویکرد سلفیه‌اش معتقد به بازسازی سنت در اشکال مختلف سنت دینی و سنت تاریخی و سنت فرهنگی و سنت اجتماعی بوده است.»

هشتمین نکته اینکه سید جمال در عرصه گفت‌وگو بیداری‌بخشش در تحلیل نهائی به دنبال «انحطاط‌زدائی امت مسلمان بوده است.»

نهمین نکته اینکه سید جمال «ریشه انحطاط جوامع مسلمین را در جهل آنها تعریف می‌کرده است.»

دهمین نکته اینکه سید جمال در عرصه گفت‌وگو بیداری‌بخشش در راستای انحطاط‌زدائی امت مسلمان یا جوامع مسلمین خود «موضوع انحطاط این جوامع را به شاخه‌های مختلف اعم از انحطاط تمدنی و انحطاط مسلمین و انحطاط در فهم اسلام و غیره تقسیم می‌کرده» که البته در خصوص «انحطاط‌زدائی تمدنی جوامع مسلمین او معتقد به بازگشت به تمدن قرن چهارم و پنجم مسلمان با تکیه بر سلاطین مقتدر و عساکر جرار و روحانیت جلیله بوده است.»

یازدهمین نکته اینکه سید جمال در عرصه گفت‌وگو بیداری‌بخشش «ریشه جهل مسلمانان را در رکود فلسفه و خروج از پیام اصلی قرآن که عبارت بوده

است از آزادی، برابری و مساوات تعریف می‌کرده است.» او در این رابطه می‌گوید:

«دماغ‌های منطقی ما مسلمانان پر است از جمیع خرافات و واهیات، بلکه هیچ فرقی در میان افکار اینها و افکار عوام بازاری یافت نمی‌شود. علم حکمت آن علمی است که بحث از احوال و موجودات آنها خارجیه می‌کند و علل اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان می‌کند و عجب آن است که علمای ما صدری و شمس‌البازغه می‌خوانند و از روی فخر خود را حکیم می‌نامند و با وجود این، دست چپ خود را از دست راست نمی‌شناسند و نمی‌پرسند که ما کیستیم؟ و چیستیم؟ و ما را چه باید و چه شاید؟ و هیچگاه از اسباب این تار برقیها (الکترونیک) و آگنیپوتها (کشتی بخار به زبان هندی) و ریل‌گاری‌ها (راه آهن) سؤال نمی‌کنند» (مجموعه رسائل و مقالات - سید هادی خسروشاهی - ص ۱۳۲).

ماحصل اینکه در فرایند پسا شکست ایران در جنگ با روس بود که «گفتمان مشروطیت به عنوان سنتز جدیدی از دل آن گفتمان‌ها ظهور پیدا کرد.» ☀

ادامه دارد

رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

بود و اگر پروردگار عالم هستی تعهدی از دانیان برای عدم تحمل تعدی ستمکاران و محرومیت ستمدیدگان نگرفته بود، افسار این خلافت را به گردنش می‌انداختم و رهایش می‌کردم و پایانش را هم به همان سرنوشت می‌فرستادم چراکه ارزش این قدرت سیاسی در نزد من ناچیزتر از اخلاط پاشیده از بینی بزغاله می‌باشد» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۵۰ - سطر ۲ به بعد).

ه - بی‌ارزشی قدرت سیاسی، به بیان دیگر در رویکرد امام علی «قدرت سیاسی تنها در راستای اجرای مسئولیت نسبت به مردم دارای ارزش می‌باشد نه قدرت برای قدرت.»

«بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا - ابن عباس می‌گوید: در راه بصره در منزلی به نام ذیقار بر امیرالمؤمنین وارد شدم، او کفش خود را می‌دوخت، به من گفت: ارزش این کفش چقدر است؟ عرض کردم: ارزشی ندارد. فرمود: سوگند به خدا این کفش برای من از قدرت سیاسی شما محبوب‌تر است؛

ج - حق و حقوق حاکمین بر قدرت و مردم امری دو طرفه می‌باشد نه یکطرفه از حاکمین بر مردم.

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ - ای مردم حقی من بر شما دارم و حقی شما بر من دارید؛ اما حقی که شما بر من دارید، خیرخواهی درباره شما و تنظیم مسائل اقتصادی شما و تعلیم شما که از بی‌سوادی نجات پیدا کنید و تربیت شما که در بستر دانش رشد پیدا کنید؛ و اما حقی که من بر شما دارم، وفا به تعهدی است که با من بسته‌اید و نصیحت درباره من و قبول دعوت من در آن زمانی که فراخوانی می‌دهم» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳۴ - ص ۷۹ - سطر ۲ به بعد).

د - لازمه کسب قدرت سیاسی:

اولاً دعوت توده‌ها از نخبه‌ها.

ثانیاً مسئولیت‌پذیری نخبه‌های منتخب مردم.

ثالثاً پیشکسوتی خود نخبه‌ها در راستای مبارزه با مشکلات اقتصادی و سیاسی جامعه.

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوا عَلَى كُفْلِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنزٍ - هان ای مردم، سوگند به آن خدائی که دانه را شکافت و نفس انسانی را آفرید، اگر دعوت بیعت کنندگانم را نمی‌دیدیم و اگر حجت خداوندی به وجود یار و یاور برای من تمام نشده

و ارزش قدرت سیاسی برای من از آنجاست که تنها توسط آن بتوانم حقی را بگیرم و یا باطلی را از بین ببرم» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳۳ - ص ۷۶ - سطر ۱۲ به بعد).

و - تضعیف توده‌ها باعث طغیان حاکمین می‌شود به بیان دیگر «عدالت در جامعه تنها در بستر توازن قوا بین مردم و حاکمیت ممکن می‌باشد.»

«وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينَ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَ اسْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خَلَقَ مِنَّا نِعْظُمَ بِهِ أَمْرَانَا فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَ تَشُقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ - در راه شام که امام علی حرکت می‌کرد مردم انبار - شهری است در کنار فرات در غرب بغداد - در برابر امام علی به پایکوبی و جوش و خروش دسته جمعی پرداختند امام علی فرمود: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: این یک اخلاق رسمی است که امیران خودمان را با این رفتار تعظیم می‌کنیم. فرمود: سوگند به خدا نه تنها شما با این کار به مشقت می‌افتید، امیران شما هم از این کار حاصلی نصیب‌شان نمی‌شود» (نهج البلاغه صبحی الصالح - کلمات قصار - شماره ۳۷ - ص ۴۷۵ - سطر ۲ به بعد).

باز در این رابطه است که زمانی که خلیفه اول پس از پیامبر اسلام به رهبری سیاسی جامعه مسلمین توسط شورای سقیفه انتخاب شد، او در نطق خود خطاب به مردم گفت:

« يا ايها الناس قد وليتكم ولست بخيركم و لقد وددت ان واحدا منكم قد كفاني هذا الامر فلو وجدتم في اعوجاجا فقوموه - مردم، من بر شما حکومت یافتم، اما این به معنای آن نیست که من از شما بهتر هستم، دوست می‌داشتم که کسی از شما مرا در این کار جانشین می‌شد. پس اگر در من کجی‌ای یافتید آن را راست کنید. در همین رابطه بود که عربی گمنام از میان توده‌ها برخاست و فریاد زد که: اگر در تو کجی یافتیم، با این شمشیر آن را راست خواهیم کرد.»

باری در خصوص جایگاه این قدرت سیاسی در نگاه امام علی

بود که زمانی که کنش‌گران جنبش عدالت‌خواهانه مصری و مدینه‌ای پس از قتل عثمان جهت بیعت (با امام علی) به طرف او حمله‌ور شدند، امام علی قبل از قبول خلافت و قدرت سیاسی خطاب به کنش‌گران جنبش عدالت‌خواهانه ضد عثمانی گفت:

«دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبَ الْعَاتِبِ وَ إِن تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا - مرا رها کنید و از دیگری برای حاکمیت التماس کنید، زیرا من با انتخاب شما به استقبال امری می‌روم که آینده آن تاریک است آنچنانکه دل‌ها بر آن تاب نمی‌آورد و عقول بر آن ثبات پیدا نمی‌کند البته بدانید که اگر دعوت و بیعت شما برای خلافت پذیرفتم بر مسیر گذشته خودم حرکت می‌کنم و در این رابطه گوش به ملامت‌گران نمی‌دهم مع هذا بهتر آن است که شما مرا رها کنید تا من به جای امیر بر شما مانند یکی از شماها باشم و به هر کسی که شما او را برای امیری انتخاب بکنید من مطیع و شنواتر از شما نسبت به او خواهم بود یعنی برای شما من وزیر بشوم بهتر از آن است که من امیر شما بشوم» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۱ - ص ۱۳۶ - سطر ۸ به بعد).

البته باز در همین رابطه رویکرد امام علی به قدرت سیاسی بود که در زمان وفات پیامبر اسلام، وقتی که ابوسفیان و همراهانش (جهت آلت‌رناتیوسازی از امام علی در برابر شورای سقیفه) به دعوت از امام علی جهت بیعت و کسب قدرت سیاسی نزد او آمدند، امام علی خطاب به حاضرین اینچنین گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاهِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ هَذَا مَاءَ أَجْنُ وَ لَقْمَهُ يَعِصُ بِهَا أَكْلَهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْرِ وَقْتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرَاعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ - ای مردم، در این شرایط - یعنی



«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَاسِ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ - پروردگارا، تو میدانی که اقدام در عرصه قدرت از روی رقابت و به دست آوردن سلطه و مزایای ناچیز دنیا نبوده است، بلکه تنها برای ورود به طرق و تبعیت از نشانه‌های دین تو و گستردن اصلاح شهرها بوده است تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان قرار بگیرند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۳۱ - ص ۱۸۹ - سطر ۲ به بعد)

باز در همین رابطه است که امام علی می‌گوید:

«لَقَدْ عَلَّمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَ اللَّهِ لَا أُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمْتَ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً - شما قطعاً می‌دانید که من سزاورترین مردم برای زمامداری و کسب قدرت سیاسی هستم، اما سوگند به خدا مادامی که امور مسلمانان جریان طبیعی خود را طی می‌کند و تعدی و ظلم و تجاوز در جامعه صورت نمی‌گیرد، سکوت خواهم کرد» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۷۳ - ص ۱۰۲ - سطر ۹ به بعد). ☀

ادامه دارد

شرایط جامع مسلمین در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام - امواج طوفان فتنه‌ها حیات شما را به تلاطم انداخته است، پس ضرورت دارد که شما با کشتی‌های نجات دل این طوفان را بشکافید و پیش بروید و در ادامه با خطاب به ابوسفیان و دار و دسته‌اش که در بین حاضرین حضور داشتند گفت: پس تاج‌های اقتدارگرایی و قدرت‌طلبانه برای کسب قدرت سیاسی بر زمین بنهید، مبارزه ما با این رویکرد قدرت‌طلبانه سیاسی شما باعث رستگاری می‌شود و البته تسلیم شدن در این عرصه مانند آب راکدی متعفن می‌گردد، چراکه قدرت سیاسی فی نفسه مانند آب کثیفی است و یا مانند لقمه‌ای درشتی می‌باشد که باعث بسته شدن گلوئی صاحب قدرت می‌گردد - و اما در خصوص قدرت سیاسی جامعه مسلمین در این شرایط یعنی پسا وفات پیامبر اسلام - این قدرت سیاسی الان مانند میوه نارس است - چراکه جامعه مسلمین هنوز به بلوغ و رشد خود دست پیدا نکرده‌اند و هنوز گرفتار رویکرد قبیله‌گرایانه می‌باشند و لذا کسب قدرت سیاسی خارج از حضور مردم به معنای کشاورزی است که در غیر زمین خود بکارند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۵ - ص ۵۲ - سطر ۴ به بعد).

ز - قدرت در سه شکل قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی و معرفتی در دیسکورس پیامبر اسلام و قرآن و امام علی بر پایه فونکسیون و کار کردن در جامعه قابل تعریف می‌شود نه به صورت فی نفسه.

«الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّىٰ أَخْذَ الْحَقَّ لَهُ، وَ الْقَوِي عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّىٰ أَخْذَ الْحَقَّ مِنْهُ - آدم بینوائی که حقش را به ناحق از او گرفته‌اند زمانی که بتوانم حق از دست رفته‌اش را بگیرم و به او برگردانم نزد من عزیز می‌باشد و برعکس آدم قوی که حق دیگران را گرفته و خورده نزد من ضعیف و ذلیل می‌باشد چراکه وظیفه من گرفتن حق از او و بازگرداندن به صاحبش می‌باشد» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳۷ - ص ۸۱ - سطر ۴).

ح - رابطه دین و قدرت در رویکرد امام علی و پیامبر اسلام و قرآن تنها بر پایه عدالت اجتماعی قابل تعریف است.

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

به سراغ موسی آمد و گفت: ای موسی ملاء فرعون مشورت می‌کردند که تو را بکشند پس از شهر بیرون شو که من از خیرخواهان تو هستم - لذا بدین ترتیب بود که موسی از شهر خارج شد و گفت: پروردگارا مرا از شر این قوم ظالم نجات بده.»

شرح لغات:

- ۱ - کلمه «يَقْتُلَانِ» که از ریشه اقتتال می‌باشد به معنای کشتن نیست بلکه به معنای زدن یکدیگر می‌باشد.
- ۲ - کلمه «اسْتَعَاثَهُ» به معنای کمک طلبیدن می‌باشد.
- ۳ - کلمه «وَكَزَّ» به معنای زدن با کف دست است.
- ۴ - کلمه «قَضَى» اگر با حرف «علی» متعدی بشود به معنای مردن است، بنابراین در این آیه «قَضَى عَلَيْهِ» به معنای این است که او با مردنش از کارش فارغ شد. پس معنای جمله این می‌شود که «موسی با کف دست و یا مشت آن مرد را زد و آن مرد هم افتاد و مرد.»
- ۵ - لفظ «هَذَا» در آیه ۱۵ اشاره به همان کتک کاری است که منجر به مرگ آن قبطی توسط موسی شد.

«وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ - قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ - قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ - فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ - فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ - وَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ - فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ - روزی موسی در هنگامی که مردم شهر سرگرم کار خودشان بودند (از کاخ فرعون بیرون آمد) و داخل شهر شد، در شهر دو نفر را دید که یکدیگر را کتک می‌زدند یکی از آن دو نفر از قوم بنی‌اسرائیل بود و دیگری از قبطیان مصر، آنکه از پیروان او بود، موسی را به کمک طلبید تا شر قبطی را از او بگرداند، موسی مرد قبطی را بزد، اما زدن همان و افتادن و مردن مرد قبطی همان. لذا موسی گفت: این از عمل شیطان بود که او دشمنی است گمراه کننده و آشکار - پس موسی گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم اثر این جرم را محو کن و خدا هم اثر آن را محو کرد. چراکه آمرزنده مهربان است - پس موسی گفت پروردگارا به خاطر این نعمت که به من ارزانی داشتی تا آخر عمرم هرگز پشتیبان مجرمین نمی‌شوم - فردای آن روز موسی باز در شهر نگران می‌گشت که ناگهان دوباره همان شخص روز قبل را دید که در حال کتک کاری با شخص دیگری بود و این بار هم تا چشمش به موسی افتاد از او کمک طلبید ولی برعکس روز قبل موسی به او گفت: تو گمراه آشکاری - همین که موسی می‌خواست به او اعتراض بکند مرد گفت: ای موسی می‌خواهی مرا هم بکشی آنچنان که دیروز او را کشتی، معلوم می‌شود که تو جز این بنایی نداری که در زمین جباری کنی و نمی‌خواهی از صلح‌جویان باشی - پس مردی از کاخ فرعون

۶ - کلمه «مِن» معنای جنس می‌دهد و این معنا را افاده می‌کند که: «این کتک کاری که در میان آنها اتفاق افتاده و باعث مرگ یکی از آنها شد از جنس عمل شیطانی می‌باشد.»

۷ - «باء» در جمله «بِمَا أُنْعَمْتَ» برای سببیت است.

۸ - کلمه «يَسْتَصْرِخُهُ» که از «استصراخ» می‌آید به معنای کمک طلبیدن یا استغاثه با صدای بلند است.

۹ - کلمه «غَوَايِت» به معنای خطای از راه راست و صواب است در مقابل کلمه «رشد» که به معنی راه راست یافتن است.

۱۰ - کلمه «يَأْتِمُرُونَ» از مصدر «اتمار» مشتق است که به معنای مشورت و خیرخواهی یعنی ضد خیانت است.

باری، در هفت آیه فصل دوم سوره قصص (آیه ۱۵ تا ۲۱) در ادامه ۱۴ آیه فصل اول سوره قصص (۱ تا ۱۴) فصل دیگری از حیات اجتماعی موسی را ترسیم می‌کند. در فصل اول سوره قصص تنها به تشریح حیات کودکی و خانوادگی و تکوین شخصیت اولیه موسی به صورت دیالکتیکی به عنوان یک آنتی‌تز در دامان فرعون بسنده کرد اما در آیات فصل دوم سوره قصص قرآن به تشریح تکوین حیات اجتماعی و سیاسی موسی می‌پردازد. در آیات فصل اول سوره قصص، موسی خودش هیچ کنش‌گری نداشت و سرنوشت او تنها توسط مادرش و خواهرش و همسر فرعون در چارچوب قانون کلی وجود (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ - اراده ما بر وراثت و امامت مستضعفین بر تاریخ و زمین می‌باشد) تعریف می‌شد، که حاصل همه آنها این شد که موسی در زیر سخت‌ترین فشار دستگاه سرکوب نظام استکبار فرعون حاکم در دامن همین فرعون و در نقطه ثقل نظام استضعاف‌گر فرعون رشد کند و البته همین رشد دیالکتیکی موسی در دامن فرعون باعث گردید که «موسی از همان آغاز به صورت دو شخصیتی رشد نماید.»

مؤلفه اول شخصیت او که همان «شخصیت حقیقی و واقعی‌اش بود» وابسته به قوم استضعاف‌زده بنی‌اسرائیل بود که موسی از طریق مادر واقعی‌اش (که به صورت شیرده این نوزاد از طرف خانواده فرعون انتخاب شده بود) این مؤلفه شخصیتش

به صورت ضد نظام حاکم فرعون در او شکل گرفته بود؛ و صد البته این مؤلفه اول شخصیت موسی اگرچه به لحاظ یتانسیل قوی‌تر از مؤلفه دوم شخصیت او بود، «در حقیقت تمامی شخصیت موسی بود» البته این مؤلفه اول شخصیت او صورت مخفی داشت و تحت پرورش مادر واقعی‌اش شکل گرفته بود. نباید فراموش کنیم که طبق آموزش مادر واقعی موسی هرگز نباید این شخصیت حقیقی موسی در خانه فرعون علنی می‌شد چرا که باعث نابودی او توسط فرعون می‌گشت. مؤلفه دوم شخصیت موسی (که در دوران کودکی در خانه فرعون در راستای ظاهرسازی خودش به نام فرزند فرعون شکل گرفت و موسی از همان آغاز کودکی توسط مادر واقعی‌اش آموخته بود که حیاتش در گرو همین مؤلفه دوم شخصیتش به صورت ظاهرسازی در فرزند فرعون بودن می‌باشد) همان شخصیت دوم یا شخصیت صوری موسی می‌باشد.

باری، زندگی بیش از ۱۵ سال موسی در کاخ فرعون به عنوان فرزند فرعون نشان دهنده آن بود که موسی از همان کودکی در «بستر دیالکتیک» دو مؤلفه «شخصیت واقعی» و «شخصیت صوری‌اش» کاملاً عنصر پیچیده‌ای جهت رهبری و راهبری آینده جنبش رهایی‌بخش قوم بنی‌اسرائیل شده بود. چرا که بیش از ۱۵ سال در چنگال دستگاه فرعون بودن و کمترین اطلاعی از شخصیت واقعی خودش به این دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر فرعون ندادن خود کاری کارستان بوده است که برای هر انسان بزرگی آن هم در سن طفولیت قابل تکرار نیست.

پر واضح است که شخصیت راهبر و رهبر بعدی موسی در عرصه جنبش رهایی‌بخش قوم بنی‌اسرائیل بر علیه نظام استکباری فرعون «سنتز آن همین شخصیت ساخته شده طفولیت او در کاخ فرعون بوده است» و البته طرح این داستان تکوین شخصیت دو مؤلفه‌ای (واقعی و صوری) موسی در دوران کودکی و قبل از بلوغ در فصل اول سوره قصص به خاطر آن است که قرآن می‌خواهد به مؤمنین دعوت پیامبر اسلام در دوران سخت فرایند ۱۳ ساله مکی پیامزد «که فرایند اولیه تکوین جنبش رهایی‌بخش پیامبر اسلام در دوران مکی اوج

مرحله پرورش شخصیت مؤمنین به این دعوت می‌باشد که آنها نباید نسبت به آن بی‌تفاوت باشند.»

باری در این رابطه بود که به موازات رشد موسی در کاخ فرعون در بستر دیالکتیک دو مؤلفه شخصیت واقعی و شخصیت صوری‌اش رفته رفته او را آماده فاصله‌گیری و شکستن این دیالکتیک شخصیتی‌اش از مؤلفه صوری شخصیتی‌اش به طرف شخصیت واقعی‌اش (که همان حمایت از قوم مستضعفین زمانش یعنی بنی‌اسرائیل) کرده بود که در ۷ آیه (۱۵ تا ۲۱) فصل دوم سوره قصص قرآن دقیقاً در باب پروسه شکستن این دیالکتیک شخصیتی موسی به طرف شخصیت واقعی‌اش سخن می‌گوید که البته طبق داستانی که در ۷ آیه دوم سوره قصص در باب این شکستن دیالکتیکی شخصیت موسی صحبت می‌کند این پروسه از آنجا شروع می‌شود که موسی ابتدا تصمیم به فاصله‌گیری از زندگی در کاخ فرعون می‌گیرد و به صورت فردی و موردی و آزمایشی کاخ فرعون را (که خارج از شهر مصر بود) ترک می‌کند و وارد شهر مصر می‌شود تا بتواند به صورت واقعی «خودش دو قطبی بودن جامعه در شهر مصر را تجربه کند». چرا که تا قبل از آن آنچه موسی در باب دو قطبی بودن شهر مصر می‌دانست صحبت‌هایی بود که به صورت شفاهی از زبان مادر و خواهر واقعی‌اش شنیده بود. موسی تا قبل از بلوغ پیوسته در آرزوی آن بود که این دو قطبی بودن جامعه مصر (و حمایت نظام فرعونی از قطب قبلی و سرکوب قوم بنی‌اسرائیل به عنوان مصداق مستضعفین زمان) را خودش به صورت واقعی فهم و تجربه نماید. لذا به همین دلیل بود که به مجرد ورود او به فرایند رشد و بلوغ واقعی‌اش روزی بدون اجازه فرعون کاخ را ترک می‌کند و سرزده برای اولین بار وارد شهر مصر می‌شود اما «بی‌تجربگی موسی باعث می‌شود که در این مرحله پس از ورود به شهر مصر خود را درگیر تضادهای حاشیه و فرعی و فردی جامعه بکند» و از آنجائیکه شخصیت واقعی موسی از کودکی توسط مادر واقعی‌اش ضد نظام فرعونی و ضد طبقه حاکمه قبلی و در حمایت مستضعفین جامعه آن روز یعنی بنی‌اسرائیل تکوین پیدا کرده بود، در نتیجه همین امر باعث گردید تا

موسی در آن دعوای شخصی فردی و فرعی به حمایت از طرف فرد وابسته به قوم بنی‌اسرائیل که از موسی کمک می‌خواست برود و توسط یک برخورد فیزیکی که موسی با آن قبلی کرد، آن فرد قبلی به خاطر مشتی که موسی به او می‌زند نقش زمین بشود و بمیرد و همین اشتباه اولیه موسی و درگیر کردن خودش با مسائل حاشیه‌ای و مردن شخص قبلی باعث می‌گردد که موسی سرخورده و پشیمان بشود و به کاخ فرعون باز گردد و لذا پس از توبه و بازسازی و انتقاد از خودش روز دیگر جهت همان فهم جامعه دو قطبی مصر کاخ را ترک می‌کند و وارد شهر مصر می‌شود اما برای بار دوم باز موسی با همان فرد بنی‌اسرائیلی روبرو می‌شود که در حال دعوا با فرد دیگر قبلی می‌باشد، لذا به همین دلیل موسی برعکس روز قبل این بار به جای حمله به مرد قبلی به سرزنش مرد بنی‌اسرائیلی می‌پردازد؛ و او از ترس اینکه مبادا موسی مانند قبلی روز قبل، او را بزند و بکشد با صدای بلند در اعتراض به موسی می‌گوید: آیا می‌خواهی مرا مانند آن مرد قبلی که دیروز کشتی، بکشی؟ همین امر باعث می‌گردد تا مرد قبلی طرف دعوا که از کشته شدن قبلی روز قبل آگاهی داشت موضوع موسی به عنوان قاتل قبلی روز قبل به دستگاه فرعونی برساند و آنها پی به شخصیت واقعی موسی (که تا آن زمان به عنوان فرزند فرعون در کاخ زندگی می‌کرد) ببرند و بالاخره در نشستی آنها تصمیم به کشتن موسی بگیرند که توسط یکی از سمپات‌های موسی در دستگاه فرعون تصمیم قتل موسی به گوش موسی که در شهر مصر بود و هنوز به کاخ برنگشته می‌رسد. لذا همین امر باعث می‌گردد تا موسی مصر را رها کند و با هجرت و فرار از مصر به طرف مدین که خارج از سیطره و قدرت فرعون بود روانه و آواره بشود. ☀

ادامه دارد

مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

و راه‌های مقابله نظری با

«اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

باری، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که امام علی در عبارات فوق به کمیل (حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه) «اعلام استراتژی آینده خودش می‌کند» چراکه او به دنبال «جایگزین کردن آگاهی» به عنوان ارزش در جامعه‌ای است که در طول ۲۵ سال گذشته «قدرت به عنوان معیار ارزش‌ها بوده است» («و الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ»، «و الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ»).

د - در عبارات فوق (حکمت ۱۴۷) امام علی در «تعریف دین» می‌گوید: «دین شناخت علم و دانش است» («معر فیه العلم دین») شاید اگر در رابطه با این تعریف امام علی از دین، با تاسی از طه حسین مصری در کتاب علی و بنون بگوئیم: «پس از قطع وحی بر بشریت داوری به این عظمت از دین نشده است» سخنی به گزاف نگفته‌ایم بدون تردید داوری علامه محمد اقبال لاهوری در باب دین، تاسی او از همین تعریف امام علی از دین می‌باشد.

رمز دین مصطفی دانی که چیست

فانش دیدن خویش را شاهنشهی است

چیست دین؟ دریافتن اسرا خویش

زندگی مرگ است بی‌دیدار خویش

آن مسلمانی که ببند خویش را

از جهانی برگزیند خویش را

از ضمیر کائنات آگاه اوست

تیغ لاموجود الا الله اوست

در مکان و لامکان غوغای او

نه سپهر آواره در پهنای او

تا دلش سری زاسرار خداست

حیف اگر از خویشتن نا آشناست

نده حق وارث پیغمبران

او ننگجد در جهان دیگران

تا جهانی دیگری پیدا کند

این جهان کهنه را بر هم زند

بی‌نصیب از حکمت دین نبی

آسمانش تیره از بی‌کوکبی

کم نگاه و کور ذوق و هرزه گرد

ملت از قال و اقولش فرد فرد

مکتب ملأ و اسرار کتاب

کور مادر زاد و نور آفتاب

دین کافر فکر و تدبیر جهاد

دین ملأ فی سبیل الله فساد

اصل دین این است اگر ای بی‌خبر

می‌شود محتاج ازو محتاج‌تر

وای آن دینی که خواب آرد ترا

باز در خواب گران دارد ترا

سحر و افسون است یا دین است این؟

حب افیون است یا دین است؟

کلیات اشعار فارسی اقبال - فصل مسافر

- ص ۴۱۷ - سطر ۲۰ به بعد

۲ - بدون تردید نهج البلاغه آئینه تمام نمای شخصیت امام علی می‌باشد.

«الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ - آدمی نهفته در زیر زبان خویش است» (نهج البلاغه صبحی الصالح - حکمت ۱۴۸ - ص ۴۹۷ - سطر ۱۲) و اگر چه نهج البلاغه چهار قرن بعد از شهادت امام علی توسط سید رضی به صورت گزینشی بر پایه بلاغت جمع‌آوری شده است (و برعکس قرآن) از آنجائیکه پس از چهار قرن مطالب نهج البلاغه توسط سید رضی از حافظه مردم جمع‌آوری شده است (و بدون تردید ناخالصی‌هایی هم در آن وجود دارد) اما با همه این خودویژگی‌ها، «نهج البلاغه گنجینه‌ای از بلاغت و حکمت می‌باشد» و نهج البلاغه کتابی است که محمد عبده (هم‌رمز سید جمال الدین اسدآبادی) در توصیف آن می‌گوید: «در همه مردم عرب زبان یک نفر نیست مگر آنکه معتقد است که سخن علی بعد از قرآن و کلام نبوی شریف‌ترین و بلیغ‌ترین و پر معنی‌ترین و جامع‌ترین سخنان است» و نهج البلاغه کتابی است که مسعودی در توصیف آن (یک قرن قبل از سید رضی در جلد دوم کتاب مروج الذهب خود) می‌نویسد: «بیش از ۴۸۰ و اندی خطابه امام علی بوده که مردم در مقامات مختلف تا قرن سوم از حفظ داشته‌اند و تمامی این خطابه‌ها امام علی بالبداهه و بدون یادداشت و پیش‌نویس انشاء می‌کرده و مردم هم الفاظ آن را می‌گرفتند و به حافظه خود می‌سپردند» و نهج البلاغه کتابی است که حاصل آتشفشانی قله‌ای است که تنها در مدت ۵ سال و چهار ماه آخر عمر ۶۳ ساله امام علی آتشفشانی کرده است. (و عجیب اینکه امام علی در بقیه ۵۸ سال عمرش خاموش بوده است) و نهج البلاغه کتابی است که حاصل تلاش نظری و عملی مردی می‌باشد که پیامبر خطاب به او گفته بود که: «یا علی إذا رأیت الناس یتقربون إلی خالقهم بأنواع البر تقرب أنت إلیه بأنواع العقل تسبقهم - ای علی چون مردمان با کثرت عبادت می‌خواهند به تقرب الی الله دست پیدا کنند تا از طریق تفکر و عقل به این امر پرداز تا بر

همه آنها سبقت بگیری» (معراجیه - ابن سینا - ص ۵۶) و نهج البلاغه دستاورد انسانی است که خودش در باب خودش می‌گوید: «لَوْ كَشَفَ الْغِطَاءَ مَا ازْدَدْتُ یَقِینًا - اگر پرده برداشته شود بر یقین علی نسبت به خداوند افزوده نمی‌شود.»

نهج البلاغه حاصل نگاه جهان‌بینی مردی است که خودش در وصف خودش می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ شَیْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ - در این جهان چیزی ندیدم مگر اینکه خدا را با او دیدم» و نهج البلاغه محصول کار نظری و عملی مردی است که خود در باره خودش می‌گوید: «إِنَّا لَأُمَّرَاءُ الْكَلَامِ وَفِینَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَینَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ - همانا ما فرماندهان سپاه سخنییم، ریشه درخت سخن در میان ما دویده و جا گرفته و شاخه‌هایش بر سر ما ریخته است» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۳۳ - ص ۳۵۴ - سطر ۲) و نهج البلاغه مذاب گداخته‌های سرد شده آتشفشانی است که در طول عمر ۶۳ ساله خودش حتی برای یکساعت در مکتب هیچ نظریه‌پرداز شرق و غرب قرن هفتم میلادی تلمذ نکرده است و «تنها یک امی بکر بوده است که از سن ۹ سالگی تا ۳۳ سالگی در دامن پیامبر اسلام فقط و فقط با تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی توانسته است به آن قله تکامل وجودی و اگزستانسی بشریت دست پیدا کند» که بعد از پیامبر اسلام در طول ۱۴ قرن گذشته هیچ مسلمانی نتوانسته است، به آن قله دست پیدا کند؛ و نهج البلاغه هر چند چهار قرن بعد از شهادت امام علی توسط سید رضی جمع‌آوری شده است و هرچند برای مدت چهار قرن محتوای نهج البلاغه از طریق حافظه‌ها انتقال پیدا کرده است و هر چند که دخالت حافظه‌ها در انتقال محتوای نهج البلاغه باعث ناخالص شدن محتوای نهج البلاغه شده است، ولی با همه این اوصاف، نهج البلاغه «اولین کتابی است در تاریخ ۱۴ قرن اسلام تاریخی که در فلسفه سیاسی تکوین پیدا کرده است» و نهج البلاغه اولین کتابی است که بعد از قطع وحی و وفات پیامبر اسلام

توانسته است «مبانی اسلام جنبشی (که توسط پیامبر اسلام در چارچوب جنبش رهائی‌بخش تکوین پیدا کرد) در چارچوب جنبش عدالت‌خواهانه تدوین پیدا کند.»

قابل ذکر است که آخرین سنگر دفاع از «اسلام جنبشی» جنبش عاشورای امام حسین در سال ۶۰ - ۶۱ بود که امام حسین در چارچوب جنبش حق‌طلبانه خودش تلاش کرد که «اسلام جنبشی پیامبر اسلام و امام علی را نهادینه تاریخی برای آینده مسلمانان بکند» ولی متأسفانه «از بعد از عاشورا اسلام جنبشی پیامبر اسلام و امام علی و امام حسین فرایند فقهاتی به خود گرفت» که این اسلام فقهاتی در دوران حکومت امام علی پس از شکست در جنگ صفین توسط خوارج بنیان گذاشته شد و فرمان تکفیر و شهادت امام علی توسط خوارج و همچنین فرمان خروج از دین و شهادت امام حسین توسط شریح قاضی «همه در چارچوب همین اسلام فقهاتی صورت گرفت.» همان اسلام فقهاتی که در طول بیش از هزار سال گذشته، به عنوان اسلام مسلط در جوامع مسلمین در آمد؛ و قطعاً تا زمانی که این اسلام فقهاتی حاکم توسط «جنبش بازسازی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی» به «اسلام جنبشی» استحاله پیدا نکند، هر گونه اصلاح دینی تطبیقی در جوامع مسلمین غیر ممکن می‌باشد.

نهج‌البلاغه کتابی است که در طول ۱۴ قرن گذشته پس از قرآن به عنوان مظهر زیبایی سخن در عالم اسلام مطرح بوده است و علی‌الدوام در این رابطه تاکنون رقیبی پیدا نکرده است و نهج‌البلاغه کتابی است که به اقرار اغلب دانشمندان و نویسندگان و ادبای حتی معاصر غیر شیعی عرب زیباترین متن عرب است، یعنی سخنانی است که از نظر ادبی در اوج زیبایی و از نظر فکر در عمق بسیار و از نظر اخلاق سرمشق و نمونه است؛ و در نهج‌البلاغه عباراتی هست که هر خواننده‌ای اقرار می‌کند که در اندیشه بشریت نظایر این عبارات وجود ندارد. قابل ذکر است که «زیبائی سخن درک کردنی است، نه وصف

کردنی است» بنابراین، تنها افرادی که سخن‌شناس باشند در این رابطه می‌توانند صاحب‌نظر باشند ولی آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد، اینکه «فونکسیون این زیبایی سخن باعث گردیده است که پس از ۱۴ قرن برای خواننده نهج‌البلاغه، این خطبه‌ها و دعاها و وصایا و نامه و حکمت‌های نهج‌البلاغه همان لطف و حلاوت و گیرندگی و جذابیتی داشته باشد که برای مردم آن روز داشته است.»

بر این مطلب اضافه کنیم که اگر چه نثر نهج‌البلاغه الان با نثر متون عربی توسط سخن‌شناسان مقایسه می‌شود. ولی آنچه در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد، اینکه در داوری «زیبائی سخن نهج‌البلاغه» باید عامل زمان را هم در نظر بگیریم. به این معنی که در زمانی نهج‌البلاغه تدوین یافته است که اساساً «زبان نثر عرب، زبان نبوده است» و فقط شعر عرب به شکل بسیار محدودی برجستگی داشته است. به بیان دیگر «نثر عرب در قرن اول هجری هرگز نثری که بشود به آن متن گفت نبوده است». بعضی از نامه‌هایی که از قرن اول هجری باقی مانده است، نشان می‌دهد که نامه‌ها عبارتند از چند کلمه بسیار خشک و بدون جمله‌سازی درست، در صورتی که «نهج‌البلاغه نشان دهنده نثری است که در دوره کمال ادبیات بشر، در عالی‌ترین مرحله تلطیف زبان نویسنده‌گی و همچنین ادبیات ممکن می‌باشد.» ☀

ادامه دارد

بازتعریف «گفتمان دموکراسی»

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

بر پایه منافع جامعه، منافع فرد را تعریف می‌نماید»، اما استوارت میل «بر پایه منافع فرد می‌خواهد منافع جامعه را تعریف نماید». بدین خاطر در همین رابطه است که «شریعتی بر پایه جامعه سوسیالیسم را تعریف می‌کند، نه بر پایه طبقه و حزب» و از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «نقطه ضعف نظریه‌پردازان دموکراسی با قرائت لیبرالیسم در این است که آنها می‌خواهند بر فرد جدای از اجتماع تکیه کنند و فرد را در این خلاء اجتماعی مطلق نمایند.»

سوم - نظریه‌پردازان دموکراسی با قرائت لیبرالیستی اگر در عرصه تئوری بر اصل «آزادی برای همه افراد جامعه تکیه می‌کنند» اما مشکل اساسی آنها در عرصه واقعیت این است که آنها در چارچوب اقتصاد و سیاست لیبرالیستی (که بر پایه مناسبات سرمایه‌داری استوار می‌باشد) نمی‌توانند «برابری در آزادی را تعریف نمایند» و بدین ترتیب است که شریعتی معتقد است که «در یک جامعه سرمایه‌داری که عده‌ای سواره‌اند و عده‌ای پیاده، رقابت در عرصه سیاسی و اقتصاد امری فریبنده می‌باشد» چراکه از نظر شریعتی چنین رقابتی بین سواره و پیاده

در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که تا زمانی که نتوانیم «به دو قرائت متضاد و متفاوت از دموکراسی، یعنی قرائت لیبرالیستی از دموکراسی و قرائت سوسیالیستی از دموکراسی، دست پیدا کنیم، هرگز نمی‌توانیم به جوهر اصلی دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و سیاسی) شریعتی دست پیدا کنیم» و هرگز نمی‌توانیم «به صورت تئوریک با رویکردهای لیبرالیستی ضد شریعتی و یا رویکردهای سوسیالیست دولتی قرن بیستمی ضد شریعتی برخورد دیالکتیکی و منطقی بکنیم». برای فهم این مهم باید عنایت داشته باشیم که انتقادهایی که از موضع لیبرالیستی به اندیشه‌های شریعتی می‌شود عبارتند از اینکه:

اول - «شریعتی آزادی رأی‌ها را در برابر آزادی رأس‌ها قرار داده است» و به «آزادی فردی و آزادی اجتماعی بهائی نداده است» بنابراین، «به آزادی رأی‌ها در دموکراسی به عنوان یک اصل محوری تکیه نمی‌کند». در پاسخ به این گونه نقدها از اندیشه‌های شریعتی باید بگوئیم که «شریعتی با قرائت لیبرالیستی از دموکراسی هرگز موافق نبوده است» بلکه تنها بر «قرائت سوسیالیستی از دموکراسی، دموکراسی سه مؤلفه‌ای مورد معماری خودش موافق بوده است». عنایت داشته باشیم که «شریعتی علاوه بر اینکه سوسیالیسم را بر پایه جامعه تعریف می‌کرد» («نه بر پایه طبقه» آنچه‌آنکه کارل مارکس تعریف می‌کرد و «نه بر پایه حزب» آنچه‌آنکه لنین تعریف می‌کرد) همچنین معتقد بود که «دموکراسی شجره‌ای است که سوسیالیسم میوه آن می‌باشد» (و این کاملاً برعکس رویکرد کارل مارکس می‌باشد که معتقد بود که «سوسیالیسم شجره‌ای است که دموکراسی می‌تواند یکی از میوه‌های آن باشد»).

دوم - حرف محوری جان استوارت میل (که خود یکی از نظریه‌پردازان لیبرالیسم و دموکراسی با قرائت لیبرالیستی می‌باشد) در باب لیبرالیسم این است که: «فرد وقتی به دنبال منافع فردی خودش باشد، بهتر می‌تواند منافع جامعه را تأمین نماید» بدون تردید داوری شریعتی در باب تعریف منافع فرد و جامعه کاملاً عکس داوری جان استوارت میل در باب منافع فرد و جامعه می‌باشد. چرا که «شریعتی

به سود سواره می‌باشد؛ و در تحلیل نهائی، همین امر باعث شده که شریعتی بر این باور باشد که «برای ایجاد رقابت سیاسی بین افراد جامعه و بالطبع برای ایجاد برابری در آزادی برای همه جامعه، باید ابتدا شرایط مساوی در جامعه برای همه افراد ایجاد کرد» و البته این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد مگر زمانی که «تبعیضات طبقاتی، سیاسی، جنسیتی، مذهبی، قومی و اجتماعی در جامعه توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کرد سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی از میان برود.»

چهارم - پدر دموکراسی با قرائت لیبرالیستی جان لاک می‌باشد که حرف محوری جان لاک این است که «وظیفه حکومت دفاع از مالکیت خصوصی می‌باشد». بدون تردید این رویکرد جان لاک کاملاً مخالف رویکرد شریعتی نسبت به تعیین وظیفه دولت می‌باشد. چرا که شریعتی «مالکیت خصوصی در جامعه که همان مالکیت طبقاتی بر ابزار تولید می‌باشد، عامل اصلی استثمار در جامعه تعریف می‌کند و آن را به شدت نفی می‌کند»، عنایت داشته باشیم که از نظر شریعتی «مالکیت خصوصی با مالکیت شخصی متفاوت می‌باشد» و در همین رابطه است که در سوسیالیسم مورد اعتقاد شریعتی، «افراد جامعه می‌توانند از مالکیت شخصی برخوردار باشند، اما تنها مالکیت خصوصی است که از نظر شریعتی همان مالکیت بر ابزار تولید در جامعه سرمایه‌داری می‌باشد و باید از دست طبقه حاکم گرفته شود و در دست جامعه (نه دولت و نه طبقه و نه در دست حزب حاکم) قرار بگیرد» بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم که دغدغه شریعتی در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی یا دموکراسی با قرائت سوسیالیستی در این بوده است که «در دموکراسی با رویکرد لیبرالیستی (برعکس ادعای خودشان) نمی‌توانند در جامعه برابری در آزادی برای همه افراد جامعه تأمین نمایند.»

همچنین در راستای «تأمین برابری در آزادی برای همه افراد جامعه است که شریعتی هم دموکراسی و هم سوسیالیسم مورد ادعای خودش را تنها در عرصه باز تقسیم قدرت سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای) سیاسی و اقتصادی و

معرفتی تعریف می‌نماید؛» به عبارت دیگر «شریعتی آنچنانکه دموکراسی را به سه مؤلفه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی تقسیم می‌نماید، سوسیالیسم را هم به سه مؤلفه سوسیالیسم سیاسی و سوسیالیسم اقتصادی و سوسیالیسم اجتماعی تقسیم می‌کند.»

باز در همین رابطه است که شریعتی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد ادعای خودش را به اجتماعی کرد سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی تقسیم می‌نماید. همچنین در همین رابطه است که شریعتی در عرصه مبارزه سلبی برای بسترسازی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌گوید: «تمامی حرف‌هایی که در طول عمرم زده‌ام، می‌توانم در همین شعار مبارزه با زر و زور و تزویر خلاصه کنم و غیر از این هر چه دیگر گفته‌ام اضافی بوده است.»

باری در همین رابطه است که می‌توانیم در مقایسه بین دو دموکراسی با قرائت لیبرالیستی و دموکراسی با قرائت سوسیالیستی داوری کنیم که «هدف دموکراسی با قرائت لیبرالیستی، دفاع از سرمایه‌داری می‌باشد» در صورتی که «هدف دموکراسی با قرائت سوسیالیستی دفاع از سوسیالیسم سیاسی، سوسیالیسم اقتصادی، سوسیالیسم اجتماعی یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی می‌باشد». اضافه کنیم که از نظر شریعتی «در نظام سرمایه‌داری (که دموکراسی با قرائت لیبرالیستی مدافعان می‌باشد) نظام بهره‌کشی بر اساس استثمار سه مؤلفه‌ای فرد از فرد، طبقه از طبقه و ملت از ملت صورت می‌گیرد». این کاملاً برعکس رویکرد مارکسیسم و مارکس در چارچوب سوسیالیسم طبقه‌ای و سوسیالیسم حزب - دولت به نظام بهره‌کشی در مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد، چراکه مارکس و مارکسیسم تنها در چارچوب «استثمار طبقه از طبقه، استثمار در مناسبات سرمایه‌داری را تعریف می‌کنند». هر چند که در طول قرن بیستم تا قبل از فروپاشی مارکسیسم دولتی در جهان در همین کشورهای مدعی سوسیالیسم دولتی، «این

دولت‌های به اصطلاح سوسیالیستی حاکم بودند که بیشتر از طبقه حاکم در مناسبات سرمایه‌داری، جامعه را استثمار می‌کردند» و شاید در ادامه همین رویکرد استثمارگرایانه سوسیالیسم دولتی در جامعه بوده است که در قرن بیست و یکم کشورهای مثل چین با پرچم حزب کمونیست بزرگترین و هولناک‌ترین استثمار از ۳۰۰ میلیون نفر کارگر یا پرولتاریای چین به انجام می‌رسانند.

پنجم - برعکس آنچه که نظریه‌پردازان دموکراسی با قرائت لیبرالیستی مدعی‌اند که «نابرابری اجتماعی در جامعه لازمه دینامیسم جامعه می‌باشد و بدون نابرابری اجتماعی و اقتصادی، جامعه دینامیسم ندارد» شریعتی نه تنها «نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در جوامع بشری (از آغاز الی الان) هرگز و هرگز به عنوان دینامیسم جامعه تعریف نمی‌کند، بلکه برعکس پیوسته اعلام کرده است که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بزرگترین مانع رشد و حرکت و تعالی جوامع بشری بوده است» بنابراین، از اینجا است که از نظر شریعتی «هدف دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مقابل همه جانبه با نابرابری‌های طبقاتی، اجتماعی، سیاسی، جنسیتی، قومی، نژادی، مذهبی و غیره می‌باشد» به بیان دیگر در رویکرد شریعتی تا زمانی که در جامعه این نابرابری‌ها و یا تبعیض‌ها وجود داشته باشد هرگز و هرگز امکان دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای و یا سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای و یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی وجود نخواهد داشت.

ششم - اگر چه نظریه‌پردازان دموکراسی با قرائت لیبرالیستی، برابری در دموکراسی لیبرالیستی را به صورت «برابری در برابر قانون» تعریف می‌نمایند، در چارچوب رویکرد شریعتی به دموکراسی با قرائت سوسیالیستی مهم‌ترین سوالی که در این رابطه طرح قابل طرح است اینکه «دموکراسی با قرائت لیبرالیستی با کدامین قوانین می‌خواهد (در جامعه سرمایه‌داری که هدف لیبرالیسم اقتصادی می‌باشد) می‌خواهد برابری در برابر قانون برای همه افراد جامعه ایجاد نماید؟»

آیا با همان قوانین مصوبه مجلس نمایندگان طبقه حاکم می‌خواهد برابری در برابر قانون برای همه افراد جامعه ایجاد

کند؟

تجربه ۳۵۰ ساله گذشته جوامع سرمایه‌داری کشورهای متروپل در فرایند پسا انقلاب کبیر فرانسه نشان دهنده آن است که در جوامع سرمایه‌داری با ایدئولوژی لیبرالیستی نه تنها هرگز و هرگز نتوانسته‌اند برابری در برابر قانون برای شهروندان این جوامع سرمایه‌داری ایجاد نمایند، بلکه برعکس در این جوامع قوانین در خدمت منافع طبقه حاکم و بر علیه پائینی‌های جامعه بوده است.

هفتم - امانوئل کانت بزرگترین فیلسوف و نظریه‌پرداز دموکراسی با قرائت لیبرالیستی می‌گوید: «انسان حیوانی است که به ارباب نیاز دارد» بدون تردید این تبیین کانت از انسان که به عنوان سنگ زیربنای لیبرالیسم فلسفی در رابطه با همه شاخه‌های لیبرالیستی اعم از لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اخلاقی و غیره می‌باشد کاملاً برعکس تعریف شریعتی از انسان می‌باشد که به عنوان سنگ زیربنای دموکراسی با قرائت سوسیالیستی است. چراکه در این رابطه شریعتی می‌گوید:

«انسان یک موجود طبیعی است که روح الهی را در خویش پنهان دارد. این تنها موجود ثنوی هستی است، خدا آگاهی و اراده و آفرینندگی مطلق است. طبیعت نظامی فاقد اراده و احساس و ابداع و آدمی تنها موجودی نیمه خاک - نیمه خدا؛ و شگفتا جمع دو نقیض، جمع دو مطلق، جمع دو بی‌نهایت با چه تعبیری بلیغ‌تر از آن چه قرآن گفته است: انسان روح خداوند و لجن رسوبی زمین، یک عالم صغیر یعنی طبیعتی که در آن خدا هست» (م. آ - ج ۱۳ - ص ۱۳۵). ☀

ادامه دارد